

# سپا وین

نماره فوق العاده - نبر ۱۳۰۰



از موسیقی فلکلور خود ما الهام گرفتیم

Ketabton.com

میراث

چگونه از پیری جلوگیری کنیم

۲۷

# سفر آرام باموتراهای یک روزه مسترچ



اتحادیه ترانسپورت هرات کاروان از ده سال به اینسو به شکل راجستر شده باد اثبتن موتراهای نوع ۲۰۲ مدل عصري مجهز باد رپوران ماہر درلین غسرب کشور در خدمت مسافرين قرار دارد ؛  
از هرات به گرشک، لشکرگاه، کندهار، غزنی، وردک، میدان و کابل برای حمل و نقل مسافرين آماده است.

همچنان این اتحادیه از شش ماه به اینطرف در مسیر لین های شمال فعالیت مینماید ؛  
از کابل به بلخمری، سنگان، مزار شریف، جوزجان و کندهار. اتحادیه در همه ولایات نماینده گی دارد .

ادرس کابل : جاده میوند مقابل شفاخانه میوند تیلفون (۲۴۴۲۹) ویل خشتی.  
در مزار شریف : دروازه شادیان و در چوک علیمرغ  
در جوزجان : شیرغان ، بندر سرپل .  
در کندهار : دروازه کابل تیلفون (۲۶۴۴)  
در هرات : شهر نوجاده شهزاده تیلفون (۲۱۲۲) همه روزه موتراهای اتحادیه هرات کاروان در مسیر های متذکره حرکت مینمایند . سفر آرام ، باموتراهای آرام - مسترچ .

# هرات کاروان ترانسپورت

## نیازمند

### سالون اصلاح مو خانمها و آقایان

انواع شامپو و عطریات نیز فیس و شرمیر

سالون اصلاح مو نیازمند مو، بر خانمها و آقایان لار اصلاح و شستنیاید



۲

ر کورس، جاده منگوریان سوم تقابل بلوک ۱۳۷ متصرفت دوستی  
وقت کار : از ساعت ۸ صبح تا ۹ شب همه روزه و از ساعت ۹ صبح تا ۷ شام روز جمعه

# آریان ویدیو

فلسفداری محافل خوبی و سرود شما را با کیفیت عالی انجام میدهد  
ادرس: شعبه الکتریک جاده نادر شتون تیلون ۲۳۰۴۷۰

## گفرتی سنبل

### بشنه پتینه با کله زیا چار فصل باشکوه تر سازید

مروس تان را درموتوری که توسط گل فروش سنبل گلپوش  
شده انتقال دهید  
ادرس را به خاطر بسپارید:  
گل فروش سنبل، زرفونه میدان، کوچه گلفروش

## قرطاسیه فروشی

قرطاسیه فروش علی کلرینز  
مجلات و سایر جراید گسترده را به  
دسترس شما قرار میدهد  
همچنان هر نوع قرطاسیه مورد  
ضرورت دایر و شاگردان مکتبها  
به نازلترین قیمت تقدیم  
میدارد  
ادرس: متصل کلینیک مرکزی

قرطاسیه فروش حبیب  
بر علاوه هر نوع قرطاسیه مورد نیاز  
دایر و شاگردان مکتب، کارت  
ها و اسناد را توسط ماشین پرس  
پزشک بنساید، همچنان انواع  
مجلات و جراید روز را بدسترس  
مشتریان محترم قرار میدهد  
ادرس: جنوب تانک تیل مروس  
میدان

## HOSTESS

## هوس تیس

اگر میخواهید موهاییتان همیشه پاک بوده و از  
ریش بیشتر آن جلوگیری شود. اگر میخواهید  
موهای شما جلایش اصلی اش را دوچندان سازد.  
اگر میخواهید که دست های چرب و چرک شما  
به زودی نظیف شده و نرم شوند.

از صابون، شامپو، جلای موی و مواد ظرفشویی

### استفاده نمایید

مرکز فروش طوره کوچه پارکینت جاسوید تیلون ۲۰۵۰۹  
رکاب ۲۳۶۲۹

## قرطاسیه فروشی ها

قرطاسیه فروش ذبیح الله  
قرطاسیه شاگردان مکتب را به  
قیمت نازل عرضه میدارد همچنان  
هر نوع کت های هنرمندان  
داخلی و خارجی را از قرطاسیه  
فروش ذبیح الله بدست آورد  
میتوانید

ادرس: مقابل تانک تیل  
مروس میدان تیلون ۴۴۱۸۷

قرطاسیه فروش سید احمد شاه  
قرطاسیه خوب و ارزان، انواع  
کتاب و کتابچه، انواع قلم های  
خودکار و رنگ و ده ها قلم جنس  
دیگر مورد ضرورت تان را به قیمت  
های مناسب و ضمانت بخش  
عرضه میدارد

تلفون ۲۶۲۷۶  
ادرس: منزل اول فرهنگساز  
بزرگ اتغان

قرطاسیه فروش غلام دستگیر امید  
انواع قرطاسیه مورد نیاز  
مجلات و جراید را برای ضرورت  
مندان تهیه و تقدیم میدارد  
ادرس چوک جبل السراج

بزرگ سبز قرطاسیه فروش  
مجلات: سباون - جوانان  
امروزه آواز، اخبار هفته و کتب  
مذهبی را عرضه میدارد

ادرس: پل باغ عوموس

بر علاوه انواع قرطاسیه مورد نیاز دایر و طلاب معارف جراید و مجلات خواندنی مورد ذوق شما را تهیه  
عرضه میدارد  
ادرس: چوک شهرکدز

## قرطاسیه فروش سید تقی میر

وحید الله پلاستیک هر نوع اسناد و کارت های شما را توسط ماشین پرس پیش میکند، همچنان قرطاسیه  
مورد ضرورت دایر و طلاب معارف را به قیمت نازل تقدیم میدارد  
ادرس: مروس میدان مقابل تانک تیل

## وحید الله پلاستیک

از رغن و موه زیتون که محصول وطن خود ماست استفاده نماید  
صد گرام موه زیتون حاوی ۱۰۶ کیلو کالری انرژی مینرالمای  
مختلف، شحمیات و پروتین مکی برای اطفال است کنسرو  
زیتون را از همه جا بدست آورده میتوانید

## زیتون

تصحیح ضروری:  
در صفحه ۱۷ بقیه در ۱۰۹ تصحیح شود  
در صفحه ۲۵ بقیه در ۰۸ تصحیح شود



# با مردم خانواده‌ها



و آتشی های مطبوعاتی سفارت خانه های مقیم کابل بودند که بدون قید رسمیات در مباحثات و مناظرات شان روی نشرات سیاورن و در مجموع مطبوعات تبادل نظر کردند. این کرد همایی مسلکی و بسیار صمیمانه در نوع خود استثنایی بود. نغزایی که برای تجلیل این محفل انتخاب شده بود فارغ از هر نوع قیوداتی بود که در محافل و تجلیل های معین وجود دارد.

جدا دارد که از مجله خوب جوانان امروز فروشگاه بزرگ افغان، فروشگاه الوارث و ستورانت لکی فایف به خاطر همکاری شان در محفل واهدای تحایف قیمتی و با ارزش شان با سیاست یاد کنیم و از هم اکنون میروم به سوی سه سالگی نشرات مجله خود، یار زنده صحبت باقی.

موجود صفحات بیشتر در یکبار زیر چاپ میروند که در رفع تاخیر مجله با تیراژ بلند مفید است از سوی دیگر بنا بر کمبود کفایت درجه اول ناگزیر از کفایتی که مخصوص چاپ روزنامه است - استفاده بعمل آمد، طوری که کارگران مطبعه دولتی ورهبری آن اداره وعده داده اند امید واری های دایم تابخوان سیاورن در سال جدید نشراتی آن بهتر از همیشه و زودتر از هر وقت چاپ وید ستیسی بگذریم، سیاورن یکبار دیگر کارو همکاری رهبری مطبعه دولتی، کارگران شعایرتیگروگرافی، آنست و صحنای ابراز سیاسی گزارری مینماید.

سیاورن دوسالگی نشرات خویش را به همکاری و یاری همکاری و علاقه مند ان طی محفل صمیمانه و بسیار خودمانی در هوتیسل کانتیننتال به تاریخ ۲۰ میزبان جشن گرفت. جای هزاران خواننده علاقه مند سیاورن چمد رکابل چه در ولایات درین محفل خالی بود، اما جمعیتی که میتوانست نماینده گی کند هم مسلکان عزیز، دوستداران خوب و ژورنالستان

زیادی را به نشر رسانیدند. چاپ اولین فوتو رومان، آغاز سلسله کشت زار سوخته، آگاهی های علمی و طبی، معرفی شخصیت های ملی و جهانی مرصه های مختلف هنرودانش مباحث علمی و ادبی که محصول کار نویسنده گان، مترجمان و ژور- نالیستان همکاری ما اند بسیاری خواننده گان ما خاوری نکات مثبت و ارزشمندی میباشند که تا پیوسته آن در نامه های آنان انعکاس یافته است.

واضح است که هنوز از اهدایال هاو مطابق به ذوق همه خواننده گان بودن فاصله داریم اما نیست و اراده محکم داریم که بتوانیم سیاورن را همچنان خوب خوب و موفق تر از همیشه پیش ببریم که درین راسته دگاری دوستداران و خواننده گان تکیه گام است آنچه مربوط به امکانات و مشکلات تخنیکی میباشد، متأسفانه به عرض تلاش متعدد تاکنون موفق نشدیم تاخیر در نشرات را مرفوع سازیم هرچند که فاصله آنرا کوتاه ساخته ایم بنا بر مشکلات و کمبودات طباعتی قطع مجله را کوچک ساختیم زیرا در شکل

نشرات خود مدیون پنج هزار نامی است که صمیمانه از جانب خواننده گان فرستاده شده هرچند عده بی گله های پس دارند که چرا نامه های شان نشر نشده اما هر نامه دوستستان سرخط کار ما بوده و برای ما ارزش خاسر داشته و دارد.

در فاصله - و سال نشرات سیاورن برای خواننده گان افتخانی در دایم مختلف و رویداد های ملی و جهانی در عرصه فرهنگ و دانش مطالب

مورد به سوی مجلات و روزنامه ها دراز شده است قابل توجه دانست ولی سیاورن به عنوان یک مجله عمومی چاپ مطالبی را در مورد سیمای هند و سیمای سایر کشورهای جهان همواره در نظر داشته و خواهد داشت به هر حال پیش از اینکه در مورد چگونگی مقل و موقعیت سیاورن در مطبوعات و تاریخ مطبوعات کشور سخن بزنیم بهتر میدانیم به خواننده گان خود گزارش بدیم، سیاورن در دوسال



سیاورن دوسال نشراتی را پشت سر گذاشت، دوسال در حیات یک نشریه مدت زمان کوتاهی است اما برای سیاورن دوسال کار، دوسال تجربه و دوسال زنده گی با اعتماد گسترده آن مطرح بود. آزمون ها و شبهه های زیادی طی این مدت زمان تجربه شد. دوسال نشرات هم برای دست اندرکاران وهم برای خواننده گان در سیمای نهادی داشت نسل جوان و جماعت کمتر علاقتند به مطبوعات پس از یک رکود و انزوا در مطالعه، اشتیاق تازه و دوباره بی مطالعه در یافتن و به زودی خواننده گان از صدها به هزارها افزایش یافت. و تکانه جدیدی در کار مجله نگاری بدید آمد که اکنون مشاهده مجلات خوانندگی زیادی هستیم که قیمت بزرگ برای کته گوری های مختلف خواننده گان میباشد.

سیاورن به عنوان مجله عمومی یاد نظر داشت اساسات قبول شده ژورنالستیکی بسیاری که در آدرش همه گان قرار ارد به نشر مطالب متنوع از کشور و سراسر جهان پرداخت و چه بسا که در بسیاری موارد برای اولین بار آزمایش نمود

هر چند که گاه در نقد های صمیمانه و نقد های که خواننده گان ما آنرا در نامه های خود ((غرض آید)) خوانده اند، بر- خن ها طی دوسال نشرات سعی نمودند ارزیابی های معنی از- کار سیاورن ارایه بدهند، خوب شبختانه در بسیاری از مسواری این ارزیابی ها مارا تک نمود تا کار خود را بهتر بسازیم و اصلا با تاسف که برخی چنان نظرات و اندیشه های دور از واقعیت کار و زمان مارا به نمایش گذاشتند که فقط قابل استهزا بود و بی- برخی ها سعی کردند کمبود ها و کوتاهی های کار خویش را در پشت پرده چاپ مطالب بهرامون سیمای هند به عنوان نمونه های که گمانسل جوان را منحرف میگرداند پوشانند و بهرچسب آن چسبیدند. حالانکه آنچه را که سیاورن در مورد هنرمندان هندی به نشر رسانیده حاوی نقطه نظر های انتقادی، تربیتی و معلوماتی بوده است. نمایش فلم های هندی در کشور مورد علاقتندی فراوان مردم قرار ارد که حتی تلویزیون ناگزیر بر شده است هر هفته فلم هندی نمایش میشود بد هند. البته نمیتوان انگشت های انتقاد را که در این

# محضرته محمد نيکمرغه ميلاد



د پيري خوشحالی، معاي دي  
چه د حضرت رسول کريم (ص) د  
مهالک ميلاد يادگار هرکال به د پير  
د زينت او برتښن صورت لمانځل  
کوي، خو له دې به پورته د انوسون  
وېر بله کومه خبره وي چه دغه  
يادگار د نړي په گوټ گوټ کس  
پواصي د پرتونو په خرافاتو کې د  
مشاعرو په جوړولو د لوبو د پرو-  
گرام په ترتيبولو او د بېر نوښتو  
په درولو ياد علماء په تقريرونو  
لمانځل کوي، بې له دې چه  
د رسول (ص) د تعليماتو سره  
وړوکي زما اوږد انگره زموښت  
د زړونو توښت ته ورسوي او يا  
زموښت د نفسانيت په زنجيرونوکس  
راښکيل شوي، خو ته په خپلواکه  
سره د يو پلا آزادي ساخستلو  
نصيه په برخه شي.

د هغې خوشحالی ښکاره کول  
چه په هغې کې د روح سکون  
له وي، هغه خو هغه بي مفهومه  
او بي معنی اشعارو سله ريدي  
چه په هغسوکې د ژوندانه وينه  
او هېڅ نېسي نېباني نه ليدل  
کوي، هغه خبرې او تقريرونه  
چه د زړه له تل نه راونه ونيانېږه  
زړونو او روح کې تاښتونه کوي  
هغه ټولې بي معنی او بي اثره  
تعليمي ويناوي او خبرې دي.  
د ميلاد نېسي (ص) د جشن ل  
لمانځلو څخه تر هغه وخته پوري  
فايده لاس ته نشي راتلای، ترڅو

چه د رسول مقبول (ص) د بعثت  
په مقصد معان يوه نکره او پواصي  
د بعثت د مقصد په پوهيدو او  
خبريدو هم څه فايد لاس ته  
نشي راتلای، ترڅو چه دغه خبرې  
تشي تعليمي او په منلو وساتلو پورې  
تړلي وي او زموښت د ننگلا ر-  
رهنا ونه گرزول شي.  
حضرت رسالت (ص) په دې وړ  
واضحو الفاظوکې د خپل بعثت  
مقصد د حسنه اخلاقو د تعليم  
ورکول بيان کړي. «ياک قرآن رسول  
کريم د (خلق عظيم) په لقب  
سره ياد کړي او د رسول کريم (ص)  
قول يې: تاسه ايمده کړيدي.  
اخلاقيات د فلسفيا نه خبر نشو  
مجموعه گڼل د فلاسفه د کار او شپوه  
ده. د رسول (ص) سنت دې د  
پېغمبر (ص) په علم او وحدت (ص) په  
قول او فعل وينا او کولو کې هېڅ فرق  
نه وي او دغه د انبياو د عصمت  
معنی او مفهوم دي او مومن هم  
هغه دي چه د رسول (ص) بېروي  
کوي، معنی په اصول او کولو کې هېڅ  
کم توپير او بېلوالی نه ټلوي.  
چيري چه توپير او بېلوالی بېده ا  
شي، هلته ايمان په نفاق يا اسلام  
په گڼو حق په باطل اولم بېه  
جهل ته بدلېږي.»

عالم هغه ندي چه بېه تقريرونه  
کوي، عالم هغه دي چه د هغه  
عمل د حسنه او ښوولو و اخلاقو  
معياري گوزي، مومن هغه ندي چه  
پواصي په ژبه د خپل ايمان اعلان  
اوپيان کوي، بلکه مومن هغه دي  
چه د هغه علم د هغه په وينوکس  
داسې گړد شي او د وران وکسري  
چه د هغه د علم په خلاف د بېل  
هېڅ عمل د مينځ ته راتللو امکان  
موجود نه وي.  
که چيري زموښت په زړونوکې د  
ايمان د نور کومه زما پاتې وي، نشو  
موښت بايد د خپل نفس په مقابله  
کې خپل د رېځ غوره کړي او وگورو  
چه موښت خپل ژوي والی ختم -  
الرسول سره ساتلی شو او که  
خړنگه ډکه چيري موښت کې بېه  
رشتيا سره لږ څه اخلاص او مينه  
پاتې وي نو موښت بايد دې ته  
بحير شو چه موښت دغه څه د پاسه  
پو زواو خلور سوو کولو کې د رسول  
کريم (ص) تعليمات ترڅه  
ند ازي مسخ کړي او د حق لاسه  
لپاري، خو مره لري شوي يو.  
مذ هب په تشواو بي عمله نمره

تقريرونو، مشاعرو او شمارونو  
با ندي ژوندي نشي پاتې کيدې  
سپا سي شمارونه پواصي لاسه  
سپاست سره بېه ښکاره شوي،  
مذ هب کې له علم سره ژوند پيدا  
کوي، د نفس له تزکس شپوه بېه  
ژوندانه کې نوي هيلې پيدا کوي،  
حقيقي مينې او انسانيت څخه د  
انسانی صفاتو نښتې ژوند مينځ  
ته راخي.  
که چيري موښت په صاد قانه صورت  
د رسول کريم (ص) د بعثت يادگار  
لمانځل غواړي نو موښت بايد په دې  
معان پوه کړي چه د رسول (ص) د  
بعثت څخه مقصد څه شي دي  
د هغه د ياد شوي حسنه اخلاقو  
معياري څه او زموښت د زمانې مسايل  
څه شي دي او د هغود حل کيدو  
په لار کې هغه خړنگه گټور ثابتي  
خړنگه چه درنځ او ناروغي  
علاج يې د صحيح تشخيص کيدو  
څخه هېڅکله ممکن ندي، نو هغه  
شان ترڅو چه موښت د خپلو

د کائناتو پر ټولو لند واوچو یو  
 شان نازل شوي چه هغه انسان  
 نانوته د فطرت صحیفې د مطالعې  
 لمس دعوت ورکوي چه هغه د  
 خدای د عدل او حکمت یې ساري  
 خزانه ده. همدغه شان خدای  
 تعالیٰ (ج) انسان ته د علم د  
 زد کړې لپاره نه کمید ونکی تند وور  
 په برخه کړې ترخوچه هغه د علم  
 د بحر دین سر او سامانه ساحل له  
 لید ونه ونه پارسی - رښتینی علم  
 د دین علم دی او نور ټول علوم  
 د هغه خانگی دي او ټول علوم  
 به ترهغه وخته پورې د علم په مقام  
 کې پاتې وي ترخوچه هغه خپل  
 اهل سره ټینګه رابطه ساتي. کوم  
 وخت چه د هغه رابطه له دین  
 سره وصلیږي نو هغه وخت غیږله  
 دي چه هغه ګټور نشي پاتې کېدي  
 د انسان لپاره د مرګ سبب ګرزي  
 کوم وخت چه نفسیات له مذ هب  
 څخه بیلېږي دغه وخت کې هغه  
 د ځلکې د غلطولو اوس لاري کولو  
 لپاره پکار لویږي. همدغه شان  
 کوم وخت چه ساینس له مذ هب  
 څخه بیل شي، دغه وخت د ظلم  
 وژني، تباهي او بدي سامان  
 برابروي، کوم وخت چه سیاست له  
 مذ هب څخه بیل شي دغه وخت  
 کې څخه د عدل مساوات او  
 انسانیت د وژني موجب ګرزي او  
 همدغه شان کوم وخت چه فلسفه  
 له مذ هب څخه فاصله نیسي نو  
 دغه وخت کې هغه د بصیرت او  
 سمی لیدني په ځای انسان په  
 هغو توپیرونو سر ګرد اوزي چه  
 له هغو څخه بېرته د صحیح او  
 سلامت راتولوا مکان هیڅ نه لیدل  
 کېږي بېرته دي حساب یواځې -  
 ایمان د سمی اوصحیح عقیدې  
 څخه مطلب ندی، بلکه ایمان هغه  
 وخت خپل حقیقی اواصلی معنی  
 ته رسېږي چه هغه د علم له ګداز  
 څخه راوړي. ټوله همدې کبله  
 اسلام یواځې د عقایدوله مجمو  
 هی څخه مطلب ندی بلکه هغه د  
 علومو سرچینه ده او د علم څخه  
 مطلب نه شحرت دي اونه اقتدار  
 اونه دولت اود ارایي، بلکه له علم  
 څخه مطلب عمل دی. دحسنة  
 الخلاقو څخه مراد اومطلب هغه عمل  
 دی چه په رښتینی علم باندې بنا  
 او شروع شوي وي. علم یون هغی  
 عمل دی او عمل یو جسمانی فعل

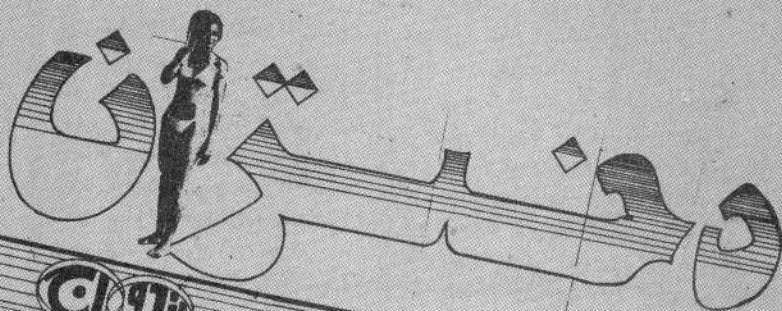
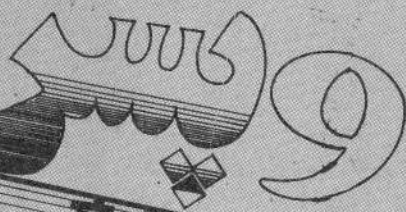
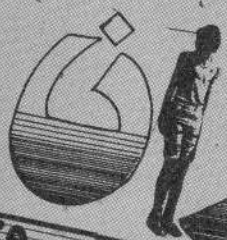
پاتې به (۱۰۰) مخ کې

وویل: قولوا لاله الا الله دغه  
 بت شکنی هم وه او د خدای پر -  
 ستی تعلم هم ورکه څیرې خدای  
 تعالیٰ (ج) منی، نولمري بتان  
 ما څکړي هغه د هغی بت ویاوکه  
 مان ی. د هغه لمري جزو لاله  
 تنقید ی او د هغه برخه یسی  
 تعمیری دی غیرله الله مه منی او  
 بالله منی کوم وخت چه خلکو  
 خدای ومانه هغوي وویل چه  
 خدای عادل دی د الهی عدل  
 عقیده یواځې عقیده د عقیدې  
 لپاره نده. بلکه د علم اثبات  
 او تکمیل د تاد و پوره لیدل دي  
 لپاره چه هغه انسان د عدل او  
 حکمت د هغه قانون د لټولو لپاره  
 تیاروي چه هغه د کائناتو نظام  
 کې پېژني او ترخوچه هغه د علم  
 یقین ترمنزل پورې ونه رسېږي  
 ترهغه وخته پورې الله تعالی  
 باندې ایمان د هغه د یقین  
 منزل کې پاتې کېږي پرایمان باندې  
 د یقین اویا ورکولو اهمیت دادي  
 چه د انسانی افعالو اخلاق غیرله  
 هغه د بل هیڅ نظام باندې کېدي  
 نشي دلته یقین په شک تېد بیل  
 شو، هلته په ثبات کې ترزل مینځ  
 ته راځي. منافقینو سره له هرڅه  
 تر څه دغه وټو هغوي ته شک  
 پیدا شو وروسته دغه شک د الهی  
 عدل څخه له انکار څیره محانت  
 غوره کړم وروسته له هغه پرابیلو  
 د تعمت او بد ویلو او د عصمت د انکار  
 وار راځي او پسرله هغه د جبر  
 عقیده منیڅ ته راغله. نفاق په  
 اسلام کې محکمه بڼه کارا وڅر -  
 ا ب عمل دی چه هغه مسلمانان  
 له سمی لاری کړي اوله اسلام  
 عمل نه ګر حواته نژدې کوي منا -  
 فق له کار نه نه ځکه بد ی چه  
 همد اسلام د دعوت اریبه نامه  
 سره د مذ هب بد نامی سبب  
 ګرزي، اسلامي عقاید، هېڅکله د  
 جهل اوتوهم پرستی اوما فوق -  
 الفطرت حواته د ایمان راور لیسو  
 ترغیب نه ورکوي هغه د علم بنیا د  
 اواساس دی او د حیات اوزو -  
 ندانه مقصد تعیینوي. او همدغه  
 شان اسلام د خدای د عقیدې د  
 منلو لپاره د جبر تعلم نه ورکوي  
 هغه انسان ته د غور او فکر کولو  
 دعوت اویلنه ورکوي - قرآن محکمه

تعالیٰ چه تصویریه دی یو مذاهبو  
 او قومونوکی دغه شان روانی  
 خود هغوي د خدای چه تصور  
 د هغو د نفسانیت پیداواری او  
 همداشان یواځې د هغوي  
 نفسانیت د تمکین ذریعه اوسبب  
 ګرځیدلی شي.  
 حضرت رسول کریم (ص) د اللہ  
 چه کوم تصویرې اندی کړي هغه  
 د هغوي له بعثت سره پوره  
 سازګار دي یعنی هغوي حیوا -  
 نیت او نفسانیت د جبر وداپستلو  
 وروسته اخلاقی هسکو څوکو  
 حواته بیایي. زموږ په دور کې  
 انسان د اخلاقی انحطاط کومو  
 تینو درجوه چه رسیدلی که  
 د هغو جایزه واخستلی شي نو د  
 اسلامي تعلیماتو حقیقت هغه  
 شان واضح اوتنکاره کېږي چه  
 پخوا له هغه هېڅکله شوي نه و.  
 د ټولو بد افعالو او بد اخلاقو  
 سرچینه یې عقیده د توب دی پوره یې  
 عقیده د توب معنی په کائناتو کې د  
 حکمت او عدل له نظام څخه انکار  
 دی. کوم وخت چه انسان د قدرت  
 له قانون څخه انکار وکړي، نو د  
 علم بنیاد مترزل کېږي کوم وخت  
 چه د حکمت له نظام څخه انکار  
 وشي، نو د انسانی افعالو څخه  
 د عدل عنصر اومغز هم ختمېږي  
 کوم وخت چه چېرې اصول نه وي  
 نو هلته د قانون هم نښه نښانه  
 نه وي او د اواضح خبره ده چه  
 هغه عمای کې چه یقیني او د -  
 رشتیا خبره نه وي نو هلته انسا -  
 لی ژوند انکم مقصد هم له وي.  
 که چېرې له ژوندانه څخه د -  
 حکمت کوم اصول نه وي او عدل  
 نظام نه وي ټوله ژوندانه څخه  
 یې د ناامیدي، حیوانیت،  
 نفسانیت، شخړ او جګړ وبل څه  
 پاتې کېږي. هغه د افراد ولسه  
 منفي ترکیب څخه نه د ژوندانه  
 فلسفه جوړیدلی شي اونه کومه  
 قاعده او دستور اواصلیه، اخلاقو  
 باندې هرڅه حسابیدي یا وچور -  
 یدي شي، په همدې سبب رسول  
 کریم (ص) له هرڅه نه مخکس

روحانی ریښو صحیح تشخیص  
 ونکړ وپرهغو پورې د هغو علاج  
 هم ممکن ندی - د هغه ریښو  
 علاج پوره اوزکېدې شي چي  
 د خپل رنج د حال او احوال  
 بیان وکړي مگر د هغه ریښو  
 علاج هېڅکله کېدې نشي چه د  
 خپل رنج او درد څخه منکر او د  
 صحت مندېدو کوي. د پاکتر  
 تشخیص په حقیقت کې د سر څو  
 معلومیدل دي. ټوله داسی حال  
 کې چه جسمی ریښو علاج یې له  
 تشخیص څخه امکان لري نو  
 همدغه شان د روحانی امر او  
 علاج یې له تشخیص اومعلومید و  
 څخه څرنگه ممکن کېدې شي ټوله  
 همدغه شان د قوم او وطنوالو په  
 روحی ریښو ایمان پوه کول او د -  
 هغه د علاج د لارو چارو لټولو په  
 کار کې رشتیا اقدام کول یو لوی  
 اوضروي کار دی ځکه زموږ  
 د انلی او اوسنی درې د ري  
 او پرخانی زموږ له یې علمي  
 د هغی جمود او اخلاقی ضعف -  
 څخه سرچینه نیسي او ین سبا موږ  
 په هغی کې داسی راکړ شوي یو  
 چه پخوا له دي هېڅکله داسی  
 شوي نه و. که چېرې د رسول کریم  
 (ص) له بعثت څخه مقصد د نبوا خلاقو  
 تعلم ورکول دي نو دغه مقصد  
 ته د رسیدو لپاره باید بعد هیې  
 تعلیماتوکی د هغه د پوره تفسیر  
 اوتشریح ورکولو څخه کار واخستل  
 شي او که چېرې موږ داسی وکړو  
 نو د عقاید او د دین په اصولو کې  
 په داسی شي پاتې نشي چه موږ  
 پرې پوه نشو.  
 د مذ هب اساس د اللہ پر تصور  
 باندې دی اوزموږ د دین  
 خصوصیت دادي چه د اللہ چه  
 تصور په هغه شان سره کووچه  
 زموږ د علم اواصلی ژوند باندې  
 معین او ثابت شي اود نقد حقیق  
 او باطل معیار دی. د خدای

چیه می‌تونید؟



مصرفیت

زندگی



یگانه آرزوی اینست که درفاکو-  
لته طب تحصیلاتم رابه پایان  
برسانم ومنحیت بک داکترخوب  
جهت بهبود وضع صحتی مردم  
خدمت نمایم.

ازانسان های دوروی به کلی  
بدم میاید. علاقه دارن مثل بک  
دخترانفان باسر بلندی وانتخار  
زنده گی کم از دخترانیکه  
بجووده های که شایسته بک دختر  
انفان نیستند هستند بدم  
میاید.

# دوروی بدم می‌آید

ماید و رابع بکافر کارمنده  
پوهنتون کابل:



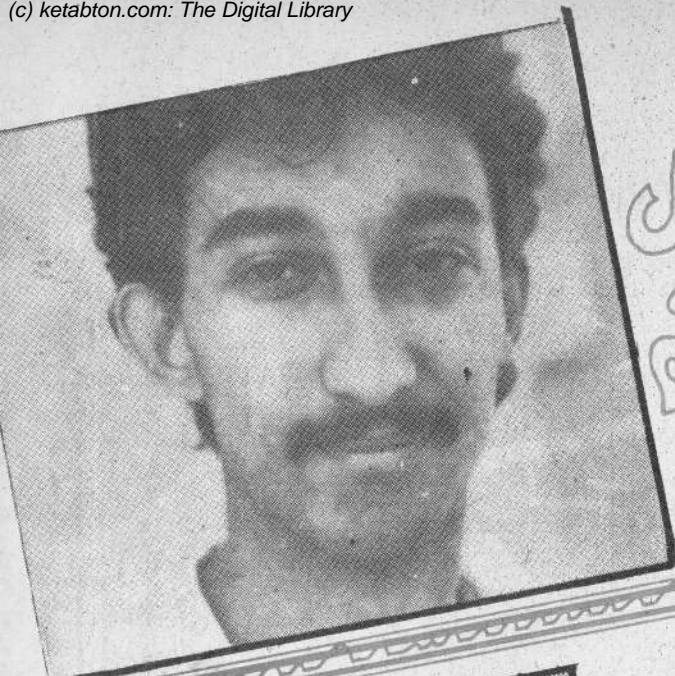
## کرد به مردم باید خدمت



ازخارج میاید وخسته میاید  
با آن ها رویه نیک نمایم تا همان  
خستگی شان رازا بر باد بیرونند.  
در اخیر باید اضافه نمایم که  
از واسطه سخت بیزام وسجاری  
از مسافرین دوری آن اند تا  
واسطه بی نمایند که اموال مان  
بدون چک از پیش ما تهر شود  
آن ها باید این قدر بد اند که  
چک نمودن وظیفه ما است.

زرتکار احمد زی کارمند گسرك  
مید ان هوای کابل:  
وظیفه لم رابع علاقه مندی پیش  
سپید گوشش می نمایم تا مسافرین  
از من راضی باشند، از کسانیکه در  
وقت چک بکهای شان خالص  
می نمایند خوشم نی آید آن ها  
باید بدانند که چک نمودن بکها  
وظیفه ما است و مادر مقابل  
مسئولیت دارم.  
همیش گوشیده ام مسافرینیکه





# اول باید تحصیل

## راهنما کرد

گردم  
ازمصلحتی که وقت شان رابه  
خوش گذرانی ویی اعتنا  
به د روس میگذارند بدم میباید  
همچنان از آن هاخواهشمندم  
تا برای آموختن برو نده نه برای  
تجارت .

محمد حکم محصل سال پنجم  
رشته رادیوتخنیک شهروینیسز  
اتحاد شوروی :  
آرزو دارم که رشته انتخاب  
شده لم رابه پایان برسانم چراکه  
از دوران مکتب علاتمند به همین  
رشته بوده ام و امید وار روزی -  
بعوض مندانه ه ه طه خدمت ساز



# خوش دارم دوستانم خوب داشته باشم

داشته باشم که دان ، دوستانم  
همیشه در کارهام مدد و رهنمای  
خوب باشند از دوستی ظاهری  
بعضی هاخوشم نیباید وحشی  
از آن هامتفهم زیوانها ظاهر  
ویاطن شان یکی نیست ، یگانه  
آرزوم خدمت به هموطنان  
رنجد بده ام است .

نوربها احمدی  
محلل پوهنجه  
ژورنالیزم :  
میخواهم از ناکولته اول نسر  
فارغ شم به حیت یک ژورنالست  
خوب برای هموطنانم کار نموده  
درد و اندوه آنان را مرهم گذار  
باشم .  
خوش دارم که دوستان خوبی

# دین و وطن را ادا می کنیم

احمد ولی احمدی محصل  
افغانی در تاشکند :  
میخواهم تحصیلاتم را تمام نموده  
'با موفقیت به وطن خویش بازگردم  
و بعد ر خدمات نیک و ارزنده میرای  
هموطنان رنجد بده شم .  
چراکه وطن نهنز الای ما دین  
بزرگ دارد .  
علاقه دان مادرم را همیشه از  
خود راضی نگه دانم چراکه مادر  
امید زنده گی هر فرزندش است  
و الای فرزند خود حق بزرگ -  
دارد .



# میبلودی زنده گی من

شکیبا قادری فارغ التحصیل  
لیسه عالی آمنه فدوی :  
مدد و فیشن راخیلو دوست  
دارم و میبلودی زنده گیم است  
و برایم همیشه پیوسته بذر پرفتنی  
بوده است . همیشه برای پسران  
و دختران سلطه مود و فیشن را  
میخواهم و همچنان به نظر من  
مود و فیشن کردن امر دل است ،  
من مود و فیشن را بی اند از ه دوست  
میدارم .





# وحدی امید: از موهبت سیبغی فلکلور

## خود ما الهام گرفتیم

صالح رحمتی



من  
مواد  
مکمل  
برای  
یک  
کنسرت  
تلویزیونی  
دارم

و یک‌باره اوقاتشان را به خاطر گرفتن حالت تفنن با آهنگهای ویدئویی ارضای خاطر مینمایند. یکی از دوستانم سال‌ها پیش در تبریز «کوبنده» امرا در مسوود وحدی امید نوشت و در مورد بزودی نشر کنسرت تلویزیونی اش انرا چاپ رسانند. این آغازی بود برای میدان گرفتن و تاخت و تاز بالای وحدی امید باین آغاز بسیار قوی و پرفوا بود. بخصوص نبودن وحدی به کشور دور بود. نشر از مطبوعات هیچ بی‌جبال دفاعش نبود به این آغاز کمک کرد.

درست زمانیکه تالارهای بزرگ شهر کوفه برای وحدی امید تک میزد در اینجا اورایی هنر خواندند، درست زمانیکه مشهورترین گروه‌های هنری شوروی از آواز خوانی وحدی امید در میانشان به خود میبالیدند اورا در اینجا در صفحه اول یک نشریه در دست اول کشور ناقص منحنه هتایی هنری (۱) افغانی خواندند. بقوه در صفحه (۸۸)

نت‌ها و استاد یوهای هنرنمایی کشور ما بپوسته از آمد و رفت گونه گونه هنرمندان و بی‌هنران شهادت میدهند، اوقات گرانیهای وقت شنیدن برنامه‌های رادئویی در بدن برنامه‌های تلویزیونی میشوند و در رخ که گاهی، نداشت این شنیدن و دیدن به جایی نمیکند که آخرین بقایای زیبای شناختی جامعه را لطمه میزند، کسانس وجود دارند که به آرزومندی خالو شدن آرشینها از مطالب و سوسزه آهنگها و فلمهای هنر کهنانه با تحمل، برنامه هاراد نیال میکنند، عده بی‌هم بی تفاوت در شنگل میدهند، عده بی‌باخشو-نت راه مطبوعات را پیش گرفته در دسرهای رادئو تلویزیونی را کم میخواهند.

عده دیگر در پی اصلاح بسر آمده با حوصله مندی از کتابچه آغاز تانبه‌خنده و تمسخر بعضی هنران ستیزها معانی میدهد. عده بی‌هم اصلا به عوض صدای رادئو کست و لغوا و میشنوند، به عوض تلویزیون به فلمهای ویدئویی پناه میبرند.

# دستور و شهر خودی

ري چی موز هموي په جلا جلا توگه په آسمان کې گورو په حقيقت کې په ډله بيزه توگه د يوېل ترڅنگه دي او يوازي تلسکوب د دوي د ليد لو وړ لري .

البته د ستورو شمير مساله له دې نظره مطرح نه ده چې وکړای شو هغوي يو يو وشميرو . ولي په د وړيېن سيمال تلسکوب شته دي چې له آسمان څخه عکس اخلي او دغه عکسونه له پوهانسو سره د ستونزمنو اوکړ کيچنوسايلسو په حل کې اغيزمنه مرسته کوي . نن ورځ پوهان اټکل کوي چې د سل ميليونو شاوخواکي ستوري يوازي

کله چې د شپې هواينه او آسمان صاف وي . زيات شمير ستوري په آسمان کې گورو . داسې ښکاري چې د ستورو ترمنځ په واټنونوکې د آسمان معنی برخی بسې له ستورو دي . د اکا په دې دليل دي چې موز يوازي هغه ستوري ليدلې شو چې د يوه او په عين حال کې نژدې وي . په هغه صورت کې چې کله له تلسکوب څخه آسمان ته وگورو بې شميره ستوري به ووينو چې په بې وسيلس د هغوي د ليد وړ نه لرو . همدا رنگه د تلسکوب په واسطه کولای شو ووينو چې همدغه روښانه ستو-

د هغو ستورو او سيارو په ډله تو دي چې په حتمه ، سپوږمې اولمې پوري اړه لري . دغه ډله د ککشا په نوم ياد يږي او د ککشانو شمير په نر ۶۰۰ کې لږ نه دي . په لوي تلسکوپونو او د شميرنې په ماشينونوکې چې په محانگي توگه د ستورو د شميرنې له پاره دي په هغو کې د ککشان شمير يو ميليون ته رسېږي . په پام کې ولري چې هر ککشان هم د سل ميليونو په شاوخواکي ستوري لري . نويه دي ډول که د ټولو ستورو شمير وپاړو او وشميرو چې سل ميليونه ستوري په يو بيليون ککشانوکې ضرب کړو .

# ډله ييزه پېژندنه

## سانتي رافائل

رافائل د ايټاليا د رنسانس دورې يو سترواوانموتوانخوږگراو - مجسمه جوړونکی دی چې په ټوله نړۍ کې يې له نامه سره ځلک آشناي لري او تارونه يې درناوي کوي .  
دغه سترواخوږگري په ۱۴۸۳ اکسي ونيږيد او په ۱۵۲۰ کال يې له ژوند سترگې پټې کړې . رافائل د ستر انخوږگري سربيره معمار او لږغون پيژندونکی هم و . او د هنر له بيلابيلو څانگو سره يې پوره آشنايې درلوده .  
رافائل په باپ د وچ ټول اولسم دغه سترواخوږگري په ۱۴۸۳ اکسي ونيږيد او په ۱۵۲۰ کال يې له ژوند سترگې پټې کړې . رافائل د ستر انخوږگري سربيره معمار او لږغون پيژندونکی هم و . او د هنر له بيلابيلو څانگو سره يې پوره آشنايې درلوده .  
رافائل په باپ د وچ ټول اولسم

## میکل آنژ

د ايټاليا د رنسانس دورې يو سترواوانموتوانخوږگراو - مجسمه جوړونکی دی چې په ټوله نړۍ کې يې له نامه سره ځلک آشناي لري او تارونه يې درناوي کوي .  
دغه سترواخوږگري په ۱۴۷۵ کال يې له ژوند سترگې پټې کړې . ميکل آنژ د ستر انخوږگري سربيره معمار او لږغون پيژندونکی هم و . او د هنر له بيلابيلو څانگو سره يې پوره آشنايې درلوده .  
ميکل آنژ د ستر انخوږگري په ۱۴۷۵ کال يې له ژوند سترگې پټې کړې . ميکل آنژ د ستر انخوږگري سربيره معمار او لږغون پيژندونکی هم و . او د هنر له بيلابيلو څانگو سره يې پوره آشنايې درلوده .  
ميکل آنژ د ستر انخوږگري په ۱۴۷۵ کال يې له ژوند سترگې پټې کړې . ميکل آنژ د ستر انخوږگري سربيره معمار او لږغون پيژندونکی هم و . او د هنر له بيلابيلو څانگو سره يې پوره آشنايې درلوده .

## اروپايي سمنډ گرځيدونکی

کولومب په خپل لومړني سفر کې د سن لوران په نوم ساحل ته ورسېد . په دويم سفر کې يې گواد لوپ او پورتوريکو او کوبا کشف کړل . په ۱۴۹۸ کال يې د تروته جزيره مخه وکړه او په خپل څلورم سفر کې د مرکزي امریکا په سواحلونو کې يې شو . هغه د خپلو دغو سفرونو له لارې يوه نوي قاره چې امریکا نوميږي کشف کړه . خو پخپله يې د مرگه ترورمې هم پار نه کاوه چې نوي قاره به يې کشف کړي وي .

## پرتگالي مازيپلان د مازيپلان سفر نيمگړي پاتې شوی

جزيرې يې په گرېمېد وراگرېدې و بيل وکړه . خود جزيرې او سېد ونکو د دغو برد يورانگه ونه زغمه ، سهل راوياريدل ، مازيپلان يې وواژه او د هغه ملگري يې له خپلو سپوږمې وايستل . پدې ډول د مازيپلان سفر نيمگړي پاتې شو . ملگري يې لومړي د (( مولوسک )) جزيره ته او دويمې (( برنشو )) او (( تيمور )) جزيره ته ورسېدل او بې له دې نه چې استراليا يې وپيژني او کشف يې کړي بېرته هسپانيا ته ستانه شول .

## پرتگالي مازيپلان

پرتگالي مازيپلان هغه مشهور سمنډ گرځيدونکی دی چې په ۱۴۹۸ عيسوي کال ونيږيد او په ۱۵۲۱ عيسوي کال مړ شو . نوموړي د شمالي امريکا په جنوبي برخه کې د مازيپلان سمنډ ريټنگس کشف کړ . هغه په ۱۵۲۱ عيسوي کال په داسې حال کې چې د پنځو هسپانوي بېر يو قوماندان و د ختيځ له لورې د لويديځ خواته د اطلس د سمنډ له لارې د برازيل په لور وځوځېد او د (( پاتاګوس )) په نامه سيمې ته ورسېد . مازيپلان دغه سيمه د (( ستروخلکوڅا زره )) په نامه ونوموله . مازيپلان او ملگري يې د يوشمير سمنډ ريټونونو له زغملو وروسته آرام او بوته ورسېد او دغه اوبه يې د

## مارکو پولو مشهورې گرځيدونکی

۱- مارکو پولو هغه مشهور انډي گرېمېدونکی دی چې خپل ژوند يې د نړۍ ډېر بيلو سيمو او خلکو سره د آشناي او پېر زړه پوري معلوماتو د راټولولو لاره کې تير کړ . مارکو پولو د ختيځ هيوادونو د مطالعې په لاره کې زموږ هيواد افغانستان ته هم راغی او زموږ د هيواد په باب يې يوشمير ليکي هم وکړي .

زمین و آسمان همان یاران -  
 قدم اند ، همان گواهان ازلی  
 که بر هیچ مرده بی وضع رفته بی  
 سوگی ندارند ، و خورشید همان  
 دخت باکره مزین فلک ، از هیچ  
 ستاره بی نشانی گنگشتگان را  
 نخواهم یافت .  
 مرگ در چه بیست برای گذ -  
 شبنم آد میزاده به سوی آبدیت

زیرا ؛  
 هر چه بینی سوی اصل خود رود  
 جز سوی کل خود راجع نشود  
 واد مهازند کنی را ، ایسن  
 سفر در امتداد تقویم رابا گامهای  
 بر از خواهرش و نیاز به آنسو من  
 پرند . آد مهایی ، همانگونه که  
 آمد و اند بی هیچ درنگی بر اینکه  
 چو آمده اند ؟ و به کجا میروند ؟  
 این سفر را راه میزنند ، آد مهایی  
 با هلهره واضطراب گام میگذارند .  
 واد مهایی دیگر ، با عشق می آیند ،  
 با عشق نفسش کشند و با عشق  
 میروند ، و فقط همین هاند که  
 پس از بد رود نیز بدین برای  
 بی درود بیزار ، استند و بی زمیند .  
 و از همین است که من و تو ، امروز  
 هزار سالها و سال صدای مولانا  
 را از زبانش می شنوم که :

بین که قالب خاکی چه در جوارت  
 کرد  
 جوار را بشکاف و برار سر جوار  
 آری ، خداوند گار بلخ که  
 هشتصد و شش سال پیش از امسال  
 در کوره راه عصره سفر افتاد ، کسی  
 بود ، که تا امروز فریادش بالاست  
 چون ز صورت برتر آمد آفتاب و

اختیزم  
 از معانی در معانی تاریخ من  
 خوشترم

- نام مولانا به اتفاق تذکره  
 نویسان محمد و لقب او جلال الدین  
 است . و به لقب (( خداوند گار ))  
 نیز میخوانندش ، لقب مولوی در  
 تذکره هانیامده است و مسکن  
 است از روی عنوان مولانای روم



# شاعر گریه‌ساز بنده اش

گرفته شده باشد .  
 مولانا در ششم ربیع الاول سنه  
 ۶۰۴ هـ ق. در شهر بلخ به این  
 صرا قدم گذاشت . به گفته های  
 نسبت مولانا از جانب پدر به  
 ابو بکر صدیق می رسد . پدر مولانا  
 محمد بن حسین خطیبی است که  
 به بهاء الدین ولد مشهور بوده و  
 سلطان العمامه لقبش داده اند و  
 پدر او حسین بن احمد خطیبی از  
 بزرگان و افاضل روزگار علامه زمان  
 بوده است .  
 به روایت افلاک بهاء ولد  
 نسبت بر جنبش خاطری که از خواهر  
 شاه داشت ، به قصه  
 حج رهسپار بغداد شد ، و چون  
 به نیشابور رسید شیخ عطار را به  
 ملاقات یافت ، به گفته دولت شاه :  
 (( شیخ عطار خود به دیبند  
 مولانا بهاء الدین آمد و را نوقت  
 مولانا جلال الدین کوچک بود ،  
 شیخ عطار کتاب اسرار نامه را به  
 قسم هدیه به مولانا جلال الدین  
 داد و مولانا بهاء الدین را گفت :  
 زود باشد که این پسر تو باش در  
 سوخته گان عالم زید ))  
 وقتی بهاء ولد به روزگار وصل  
 باز رسید ، مولانا انوقت بیست و  
 چار سال داشت و بنا بر وصیت  
 پدر به شغل تدوین و تزیین و  
 برداخت ، او که مردی پرهیزگار  
 و صاحب تقوی بود ، مردمان  
 لیسته او بودند و به دورش جسم  
 می آمدند ، تا آنکه توانی شط  
 زنده گی مولانا را مواج و متلاطم  
 نمود و شورشی عظیم و جاودانه در  
 او ایجاد کرد و آن توغیان ، از  
 وصلت مولانا شمس الدین پدر مولانا  
 نای بلخی بدید آمد ، و همان شد  
 که آن توان تمامیت زنده گی  
 را در سر گرفت و از قال به حالش  
 کشید .

جز قصه شمس حق تیرین گویید  
 از زمانه گویید که خورشید پرستم  
 در میان مولوی به بستر بیاری

و توانی افتاد به روز کشیده  
 پنجم ماه جماد الآخر ( ۱۲۲ ) هـ ق  
 در عروسی فزیده دیده از پدر  
 یاران بست و آن وصلی را که تمام  
 عمر می جست بد آن پیوست و تشویر  
 در کار مزار پدرش در قونیه که  
 گورگاه خاندان او بود به خانه  
 بخشید  
 زنده گی مولانا با وصلت شمس  
 رنگ و صبغه دیگری گرفت ، یعنی  
 از قبل و قال به ذوق و حال در -  
 آمد . یکسره گذشته را جا گذاشت  
 و در شمس ، در خورشید یافته اش  
 فروشد ، گرمی الفت شمس و آتش  
 عشق او در مولانا جانان اثر گذاشت  
 شد که دیگر هر چی شنید از شمس  
 شنید ، هر چی گفت از شمس  
 گفت و هر چی آفرید در رو شنای  
 شمس آفرید .  
 شمس الحق تهریزی ، خورشید  
 چواستاره  
 در نور تو گم کرد در چون شرقی  
 بسرازی  
 نمیتوان انفعال در ویسی  
 مولانا را یکسره تابع وصلت وی بها  
 شمس دانست ، زیرا پیش از آنکه  
 این جرعه در مولانا بدید آید او -  
 خود شراب بود انسانی والا -  
 شخصیتی برخوردار و فقهی بلند  
 اندیشه و در صفت اندیش و همین  
 موقف مولانا سبب گشت تا گویید -  
 گان وی فرقتش را ، که در وصلت با  
 شمس مردمان دست داد ، به  
 تحمل نشینند و هیا هم برانما یلند  
 که (( شخصی بی سرباهی مولانا را از  
 آنها بریده و به خود کشیده ))  
 اما شمس در مولانا روح دیگری  
 بود که شکست ، یعنی آن فقیه  
 بلند آواز را از دیده قیل و قال  
 برون آورد و در گوی حال ساخت  
 دانشمند و محقق ایرانی فلسفی  
 دانش در کتاب سیری در دیوان  
 شمس می نویسد :  
 (( ملاقات شمس تهریزی که خود  
 صوفی وارسته و با فنی بود و است  
 او (مولانا) را منقلب ساخته و

سوزنده گانی او را عرض کرده  
 است ، چه صوفیان از حیث وسعت  
 و آزادی فکر و از حیث نیروی فکری در  
 فلسفه اشراقی و (نویلاتونیسما)  
 و از حیث تقید و عدم تقید به  
 ظواهر شرعی مدارج مختلف -  
 زیادی دارند و آدم حد می بینند  
 که شمس تهریزی در آزادگی پریش  
 فکر کسی مانند حافظ بوده ؟ و  
 یا این آتش زرخاکستر دامن زده  
 مشتعلش ساخته است ، محققان  
 آتش موجود بوده و به حد سوزنده  
 نمی هم موجود بوده است . و لسی  
 منتظر زفر نیسی . اما آنچه  
 تماشا می و مجلل و قابل مطالعه  
 می باشد این حریق مظهری است  
 که در روح جلال زمانه کشیده  
 است . ))  
 اگر چند به نظر حقیر ، شمس و  
 حافظ را در کنار هم قرار دادیم -  
 باینستی جدلی را محتاج باشد ،  
 اما درین کوتاه نبسته ما را مجال  
 آن در دست نیست و آنچه ما را به  
 تأیید میخواند همانا آرایه عظمت  
 حریق در روان مولانا است ، که  
 به راستی هم اگر در مولانا شمس و  
 انفعالی ازلی وجود نمیداشت ،  
 نمشد به یکباره گی و تیزی چنان  
 وصلت مردی ، مرد دیگر را قامت  
 بلند و روح بزرگ بخشد . اما  
 لکن راهمان گفته شیخ نیشابور  
 که در گذشته خوانده آمدیم نیز  
 مؤید است .  
 نیک خواهد آمد اگر مولانا را در  
 خودش ، در اشعارش باز شناسیم  
 در نیای شعر مولانا آنچنان فراخ  
 و بیغایی دارد که خورد تیر و -  
 کوتاه ترین خط و گوشه زنده گی  
 نیز از آن برکار نموده است . -  
 شعر مولانا فلسفه است ، هیا در  
 است حافظه و در دست احساسی  
 است و فریاد است و نفرت و خشم  
 و دره و تصحیح است و انداز تهریز  
 است .

بقیه در صفحه ( ۱۰۵ )

# مدتی مخترع این بار دیگران های آقایی رابه بازار عرضه میکنند



گزارشگر : ظاهر ابروی

وای خدای من ، باز دلی گریستن گرفته ، آن دل که ۴۰ سال تمام گریسته است ، دلی از یک مخترع از یک نابغه ، نابغه افغانی ، صدیق ، مدتی مخترع ، ... و آنروز که به دیدارش رفت ، یکسال از دیدار نخستین ما سپری شده بود .

خواستم بدانم در این فاصله یک سال آیا به ابتکار و اختراع جدیدی دست یافته است یا خیر ، آیا کسی کمکش کرده است یا نه ؟ و وقتی به کارگاهش داخل شدم ( همان کارگاه محقرویرانه ) او را در جمع شاگردانش مصروف کار دیدم .

پادیدم خوشحالی فراوانی تشخیص کرد ، پس از احوالپرسی صمیمانه در حالی که نگاه های پشتر گواهی میداد ، انتظار درازی را گذرانیده گفت :

خوب شده که آمدید ، جلسه سباوون که خدمات فراوانی را برای معرفی اختراعاتم انجام داده .

خواستم برای نخستین بار ۳۰۷- مین کار تخنیک خود را نیز از طریق این مجله محبوب معرفی نمایم ، به همین خاطر ماه هاست که منتظر شما بودم .

او دعوتم کرد که به اتفاق نشینم و در منزل دوم در کتاب بروم ، بالا رفتیم ، آنجا ، آن اتاق گلشنی به اش برهنه بود ، و در نیمه دیگژو یک گلیم فرسوده با دو توشک کهنه قرار داشت ، در گوشه دیگر اتاق یک میز رنگه و دو رفته حلب توجه میکرد که به گفته مخترع ، میز کارش بود .

ساعت ۸:۳۰ صبح رانشان میداد ، پس از لحظه سی مکث سخن را آغاز کردم :

شایلی مخترع ، لطفاً توضیح بفرمایید که از سال گذشته تا حال که مضاحبه و درد های دل تان مفصل به چاپ رسیده ، چه کمک های مادی و معنوی به خاطر

انکشاف اختراعات شما صورت گرفته است ؟

سوال تان دو بخش داشت ، کمک های ( مادی ) و ( معنوی ) . کمک های معنوی از جانب مردم عزیز ، بزرگوار و همریان ما فراوان بوده است ، از شهر کابل و اکثر ولایات کشور که مجله سباوون به آنجا می رسد کارت های تبریک و نامه های پر از لطف برایم رسیده و مرا مورد شفقت قرار داده اند . در ضمن از شما ، ایوب صاحب و محترم دو کشور طنین رئیس مجله سباوون نیز بزاز تشکر کرده اند .

در رهگوی این تعداد زیادی از دختران و سران جوان شهر کابل به روکشاپ ما آمده ساعت ها همراهم قصه کردند ، به درد های دلم گوش دادند و حتی گریه کردند . اخیراً هم به مناسبت هفتادمین

سالگرد استرداد استقلال کشور در نمايشگاه صنايع ستی افغانستان تعدادی از اختراعاتم را به نمايش گذاشتم که به افتخاران برایم يك مدال دادند .

اما با وجود اين همه محبت ها ، - گاها هم سروصدا های شنیده ام که گویا عده بانا باوری با برخی از اختراعاتم برخورد کرده و پرسیده اند ، آیا این گپ ها واقعیت دارند ؟ خوب ، خوب شد که خودتان به آن اشاره کردید ، من هم در مقابل صد ها هزار هموطن با احساس مرا که با نهایت علاقتی و حتی از روندی به خاطر رشد کارهای شما برخورد کرده اند ، تعداد محدودی را دیده ام که بر کارهای تان مشکوک بوده اند ، من خواهم علت را از زبان شما بشنوم .

علت ؟

بلی .

عوامل متعددی اینچنانید خیل

# ۴۷ بین کار خیزم

## نابغه افغانی

است که دوسه تاي انرا عرض ميکند:

- ۱- تعدادي با داشتن عقد هلي فراوان روانی از آنجمله عقد ... حقارت، توانایی بديوش قدرتمندگی کشور شان را در عرصه هاي علم و تخنيک ندارند، چون برخود بی اعتماد اند بر نیروي کشور خود نیز بی باورند، این دسته افراد ناخود آگاه علیه دانشمندان شان قرار ميگیرند.
- ۲- بعضی از اشخاص دیگر که ساه به آنها ارتباط ميگیرد ولی صلاحیت کافی و درایت لازم را برای کمک رسانی جهت رشد اختراعات ندارند، برای آنکه خود شرا فردا از سولولیت و پاسخ دهي در برابر مردم رهانیده باشند به پروباند هاي غلط علیه من و اختراعات دست می زنند تا بدین ترتیب کار را ناچیز جلوه داد مردم را معتقد بمانند که چون کارهاي صدیق چندان چیزهاي نیست، پس لازم نمی باشد که برایش کمک شود.
- ۳- گذشته از اینها، یکمعداد افراد تجارت بیبینه و کشورهاي قرار دادی آنها از جهت کمک نمی کنند و حتی مانع کارهاي می شوند تا مباد ابرارشد اختراعات که قیمت و کیفیت آن به مراتب به سود خریدار است، کارهاي تجارتي و سرمایه گذاری هاي خارجي آنها به رکود مواجه شود، مگر شما علت درهم با شیدن فابریکه چینی سازی - شاگرا به خاطرند آرید.
- ۴- اینها درست، ولی دولت چیرا شما را کمک نکند، است؟
- ۵- اکثر ارگان هاي دولتی با سرمایه هاي خصوصی پیوند دارند.
- ۶- و انانی که ندارند و میتوانند شمارا

کمک کند چیرا ؟

- والله، این را نمیدانم.

- برای آنانی که به کارهاي تان مشکوک اند چه گفتنی دیگری دارید.

- ایوبی صاحب! به شما بهتر معلوم است که من ادعای شهرت طلبی و بلند پروازی ندانم، من خاک پای مردم و ملت خود بوده و استم.

ولی هرگاه ببینم کسی در برابر کشور و دانش کشورم قرار گرفته برام تحویل ناید بواست.

به انانی که بر اختراعات ما باورمند نیستند با صراحت اعلان میگویم که: هموطن! بگوئید بر سر زمین بسن سینا و زادگاه مولانای بزرگ بلسخ بی اعتماد نباشید، بگوئید عظمت خود و کشور خود را درک کنید.

من در برابر تمام اختراعات تصادیق تشریه هاي مستند و ثبوت هاسای شفا می دانم (تحریري به خاطر ي ندانم که بیسواد استم).

و دیگر این که همین حالا اگر امکانات تخنيکی و کمک هاي کافر بولی در اختیارم گذاشته شود من حاضر تمام اختراعاتم را که ادعا کرده بودم در سال هاي گذشته ساخته ام، به شمول چیرکت در زد بگو صورتی که هم در آب حرکت میکند هم در سرب و هم در هوا پرواز میکند طیاره ابدش و غیره و دیاره بسازم و در معرض نمایش و استفاد شما قرار دهم، اما چه کم که دستم بند است و پول ندانم.

من از تومی برسم هموطن! به جای آنکه برون مشکوک استی، چیرا از آنانی که صلاحیت داشته اند

نمی برسم که برای چی کمک نکرد اند و چیرا امکانات زیاد را اختیارم نگذاشته اند ؟

و همین حالا، همین اختراعاتی فعلی ام که هر لحظه به درد فرد هموطن ما میخورد مثل آبجوش هاي آفتابی، بیل، سرش و بالاخره آخرین اختراع که ضرورت روزمره هرفامیل است کجا رشد داده شده و چه کسی در جهت ترویج و تکثیر آن کمک کرده است ؟

هیچکس جز من تنهای خودم.

- ببخشید، شمارا از زده ساختم.

- خواهش می کنم.

- راستی، جزدوم اولین سوالم را پاسخ ندادید، اینکه در طول این یکسال بی رهلوی کمک هاي معنوي که به آن اشاره کردید چه کمک هاي مادی به شما صورت گرفته است ؟

باشنیدن این گپ، مختصر قهقه خندید و گفت:

- اجازه است یک شوخی کم.

- بفرمایید.

- عجیب است، من از سرشب تا صبح برای تان قهقه عشق لیلی و جنون را گفتم و شما حالا می برسید که لیلی زن بود یا مرد.

- خیر شافللی مختصر! آن قهقه، دیرین بود، من به صورت مشخص از عشق یک سال آخرتان پرسیدم.

- بفرمایید از همین گپ بگذریم و کوشش نکنیم خواننده گان عزیز و

مهربان را با زهم جگر خون بسازم.

- یعنی چه ؟

- یعنی این که هیچ کمکی برای صورت نگرفته است. حتی ...

- حتی چه ؟

- هیچ.

- خواهش میگویم بگوئید.

- حتی، به خاطر عملی ساختن آخرین اختراع، بول نداشته کسی هم برام قرض نداد، ناچار کتاب با یکمک را که هر لحظه به آن ضرورت احساس میگویم فروختم و اختراع آخر را عملی ساختم.

هر دو وجدند دقیقه مکث کرد پس مختصر باز با انگارش در گویود ارشد و من به آینده هاسی اندیشیدم.

سکوت را شکستاند، گفتم:

- شافللی مختصر، لطف نمود در باره (۳۰۷) مین اختراع تان معلومات ارایع بفرمایید.

- اختراع آخر که طرح نخستین آن هزمان با ساختن آبجوش آفتابی در سال ۱۳۴۵ نزد ام ایجا شده بود و فعلاً (سال ۱۳۶۸) نظر به ضرورت امروزی مردم توانستم آنرا عملی بسازم عبارت از (دینگ) ان آفتابی)) میباشد.

- می شود راجع به ساختن و طرز فعالیت آن معلومات دهید.

فکری به ذهنش گشت، ازجا برخاسته گفت: بفرمایید بسازم ساختن و طرز کار آنرا از نزد یک مشاهده کنید.

بقیه در صفحه (۱۷)



# یک مرد

## انتظار

### میکشد

اترا سولت جون هررانس  
نویسنده نهر محارستان ترجمه از محاز



اورا میپرستد ، هنگامی که دختر  
را نگاه میکرد ، صربان شدیدی  
قلبش حتی از شعله چشمانش  
درک میشد این بصرفته گی ، مانع  
اظهار عشق او به دخترک میکردید  
در مجالس یا او مانند یک طفل  
بیش آمد میکردند ، اما با وجود  
سن کم خود ، جوان قابل ازدواج و  
خیلی فعال بود ، زیرا او تحصیلات  
خود را در رشته زراعت در ( یونیورسیتی )  
رستی ( خانه داده و یک مورد  
متکی به خود بود ، پدرش در اریس  
زیادی را بعد از مرگ به او میراث  
گذاشته بود .

مرد دیگر بیست و دو سال داشت  
او زیبا نبود ، اما در مقابل رفتار  
خیلی جدي ، آرام و متین داشت  
او حقوق تحصیل کرده بود و از حیطه  
حقوقدانان جوان و موفق به شمار  
میرفت ، همه میگفتند که در دفتر  
کارش به او خیلی اهمیت و احترام  
قابل استند ، ارتقای او در  
سلکس آرام و موقعا به بستر من  
رفت ، انمان میتوانست بسجد که  
معاشرا و بعد از میری شدن با نر  
سال بجز قدر حواهد بود و احقا  
او تا آن وقت ، چند سال صند بدو  
چی گونه با ناز و نعمت بسرور  
سیافتند . . . .

مرد دومی نیز عاشق الیزابت بود ،  
اما در هنگام رویه رو شدن با  
الیزابت ، لگت زبان به وی دست  
میداد و اگر با او هم صحبت میکردید  
از حالت سرخ میشد ، او را  
عقب عینک های خود به صورت  
جدي ، الیزابت را میگریست .  
خیلی واضح و سنجیده نوازیست  
این ازدواج را مطرح میکرد . . . .  
مادر الیزابت میگفت :

د دیگر با اعصاب من بازی مکن . . .  
این روش تو دیگر قابل تحصیل  
نیست ، چرا سرانجام تصمیم  
نمیگیری .  
دختر پاسخ میداد :

— به خاطریکه (( تیور )) صد  
بار بیشتر خوشم می آید ، او را به  
اندازه من دوست دارم که فکر  
میکنم مادرش استم ، او تاکنون  
موضوع را برای من روشن نساخته  
است .

— تو باید با او مذاکره کنی .  
— تو او را خوب میشناسی ، اگر  
بخواهم که به عشق خود اشتراک  
کنم ، از نزد من میگذری و بعد بیک  
دسته گل بزرگ برایم میفرستی و به  
این صورت از عشق خود حرف من  
زنم .  
— خوب ، اگر این قدر احمق

(( الیزابت )) اجازه نداشت  
که دیگر انتظار بکنند و باید تصمیم  
میگرفت ، مادرش او را آرام نمیکند ،  
شست ، او باید از آن دو مرد ، یکی  
را انتخاب مینمود ، آن دو مرد ،  
اساسا با هم فرق زیاد داشتند .  
مرد نخست شاید هنوز به مرحله  
مردانه نمی نرسیده بود ، در حالی  
که یک سال از الیزابت ، کوچکتر  
هم بود . ناس (( تیور )) بسود .  
او بیست و یک سال داشت و دختر  
بیست و دو سال . هر چند که یک  
جوان زیبا و دست داشتنی بود .  
اما خیلی بصرفته و خجالتی که در  
هر فرصت ، دست و پای خود را گم  
میکرد ، اگر کسی با او صحبت میکرد ،  
ناگهان از خجالت سرخ میشد .  
انسان به ساده گی میتوانست  
ببیند که این جوان تا دو گوش  
در عشق (( الیزابت )) غرق بوده و



# ازایبجا

# ازایبجا

## ابوعلی سینای بدخجی انقلاب در عطریات

### رستورانی یا پنجمین هزار گونه غذا

آمرستوران تومغناکای که رستورانش زینوسف چند ساختمان و در چار هکتار زمین در نزدیکی یکی از میدانهای هوایی بانکوک به نام د و نمونیک موقعیت دارد میخوردند بالایی نویسنده کتاب ریکارد های (Guinness) اعتراض میکرد. نو - پسندیدند یاد شد به وجود آن که رستوران نامبرد مرا از جمله بزرگترین بهترین رستوران هادرجهان خوانده، ولی صرف نم هکتار از زمینی را که رستوران در آن واقع است کم گفته و از پارک برای جا بجا شدن ۱۶۰ متری یاد آوری نمود ما ست در رستوران، هزارها پیش خدمت بابت های تأیید ار، برای همما - نداری در حرکتند، معمانان غذا و نوشابه های مورد نظر خود را از راه بلندگو فرمایش داد که در کامپیوتر ثبت و به زود ترین وقت حاضر میگردد، مینوی رستوران - پنج هزار نوع غذا تقدیم مینماید.



ها و حفریات موجود بود اند - به گونه مثال آرایش سرزبان باگسل هایبکه به صورت دقیق بوی خوش نپرداشته اند، قابل دقت است. واژه پرفوم (Par Fum) اساس لاتینی داشته و از اصطلاح پرفوم (Par Fumum) بوجود آمده، که به معنی قریب بوی خوش به خدا یان از طریق دود کردن نباتات، زنده جانها بقیه در صفحه (۱۰۱)

با بد ریاره ی عطریات را می توانیم با جمله ای آشنا بیایم تا زم یعنی در روع باستان ... شاید چنین آغازی که سنت است دقیق نباشد، زیرا در جامعه ای اشتراکی اولیه انسان به خوشبویی توجه میکرد. گویای گفته، ما نقش های نخستینی اند که ده ها هزار سال پیش در شماره



## جایزه راستگویی

بگویند، حتی ناسزا - من نمی توانستم و نمی توانم جز راست بگویم، در خانواده ام به من آموخته اند که دروغ بد است، من جز راستگویی نمی دانم (۰۰۰) بدین سان که این ((روستازاده احمد)) - از دید صمیمی تر - یارانش در تیم - برنده، جایزه بزرگ فیفا شد، او تصمیم دارد، که با این پول یک فروشگاه ورزشی بخرد و هر سال با سود آن، به هنگام جشنهای کرمس، بچه های تعهد ست بی یاور را به باشگاهش دعوت کند و از آنها بید برای به عمل آورد.

جایزه، فیفا در سال ۱۹۸۲ به تیم اسکاتلندی دادند، تا بکنند تعلق گرفته بود

قطعا وارد دروازه تیمش شده، با مهارت و ظرافت خاصی، توپ را با دست از کنار دروازه گذراند، کار او چنان هنرمندانه بود که در او اصلا متوجه نشد و فقط اعلام گلز کرد. گلنی ها که جملگی در این گونه ظریف کاریها استاد اند (بعد از اعتراض کردند، داور نیز بازنمسی رفت اما سرانجام در برابر اصرار آنان، آوردن توپ را فرمودند و واقعیت را از او جویا شد.

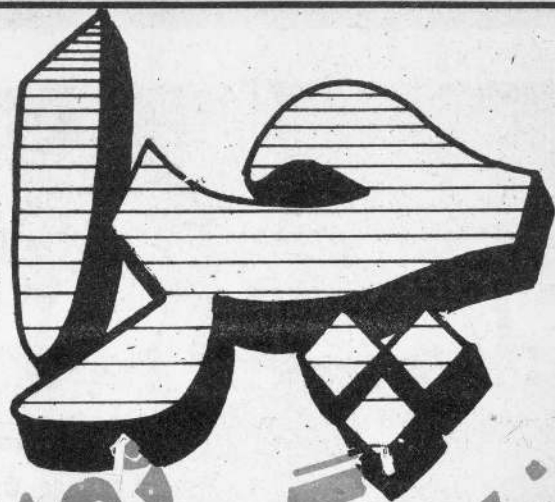
جایزه نخست فد را سهون بین - المللی فوتبال (فیفا) در سال ۱۹۸۹ به فرانک آوردن توپ از تیم الملی ((ورد برمن)) تعلق گرفت. فیفا این جایزه، ۵۰۰۰۰ فرانکی (فرانک سوئیس) را از سال ۱۹۸۲، برای بازیگران و تیمهای کماخلاق ورزشی را در میدانهای مسابقه زهر پاشی گذارند، منظور کرده است. در واقع این پول، ((جام اخلاقی)) است که نصیب ((جوانمردان)) می شود.

((... چون اصلا بلد نیستیم دروغ بگویم، بی درنگ حقیقت را بگویم)) همه به او اعتراض کردند (همبازی ها و بسیاری از طرفداران تیم ورد برمن ((... بگذارد هر چه می خواهند

آوردن توپ در درجهان بیدار کان - ورد برمن، از سابقه های فوتبال قهرمانی باشگاه های الملی فد رال بودند سلیگا - مرتکب خطای پنهانی شد، او روی یکی از هجوم های گلن، در شرایطی که توپ

# بدون دروغ

ترجمه از رها تاپ



# زنده‌گی نمیشود؟

هر د روغ خود میتواند به متاسفه مو فقیتی برایش عرضاند. نماید بدین معنی که:

هر که با غیر حقیقت گوی هائی خود. خوب به جلو برود همیشه به دروغ گویی خواهد برداخت و این کار غالباً آسان و سهل نیز است اما هرگاه افشاگر در به دشوارهایی روبه رو خواهد شد. دروغ گویی رابطه انسان را در مقایسه با این نظم فراموشکاری و بیایی و فانی به عهد و پیمان زیاد تر مگد و ستاثر میبازد. اما تا کسون نیاموخته ایم که در برابر دروغ چی واکنش از خود نشان دهیم از هر دو روشگو انتظار هرگونه زشتی بقیه در صفحه (۱۶)

دست آورده است. اما وی قواعد ضیقی را جلو قرار میدهد چنان چه اگر کسی این پرسش را که (( حال شما چطور است؟ )) فقط با (( تشکر )) و یا (( خوب )) پاسخ دهد میتواند دروغ گفته باشد. پس ما هوشیارانه و آگاهانه به همدیگر دروغ میگوییم تا از ستاثر بدی که کاره گیری فرزند و فرزند و فرزند ما شدن در مرکز توجه دیگران دوری جست باشیم و در فرجا

میز قصابی مصروف کار بد شد از آب به دربی آید. قهرمان جوانان در کشتی گیری در چارده سالگی فقط کاندید در کس از ساقیات بود و پس و سرانجام سیروس سیاحت دور دنیا وی نیز جز سفر کوتاهی در داخل کشور چیز دیگری نبوده است.

درین جایا کسی سروکار درسم که عاد تا غالباً به دروغ گویی میبرد از این موضوع ما را تکان داده و بیدار میبازد. پس ازین به هجرت قصه های همچنان انگیز فقط با نری گوش گوش فراخواهیم داد چه یک پنجم آنچه میگوید قرین به حقیقت است و پس ولی در واقعیت حادثه زشتی اتفاق نیفتاده خوب او بیشتر مانه مبالغه نموده است اما در این میان کسی از وی متضرر نگردد و از کسی چیزی را به یغما نبرد است هر یک ما جای نیز به مبالغه برداختیم چه با مبالغه خوشایند تراست حتی (فریاد) یک قرن پیش ادعا نموده که: یک اندازه کم جنون در انسانها عادی است)) محققین انگلیس به این نظرند که در حدود ۲۰۰ دروغ در روز معمولی به شمار می آید.

داکتر جان نیکولسون دانشمند دانشگاه لندن از پژوهش هلیس بی که نموده نتیجه یاد شده رابسه

چرا بدون دروغ نمیتوان زیست؟ بدین معنی که عکاس مشهوریست در دست در همین زودی هانمانند می سازمان بزرگ تجارتن را برای تمام کشور عهده دار میگردد. در چهارده ساله می قهرمان جوانان در کشتی گیری بودم در هیجده ساله می سیروس سیاحت گرداگرد جهان را پشت سر گذاشته ام. چی شخص جالبیست قسمت بیخ تن را در ریزاکت و تجربه نصیب شده است از انامیبل نامدار خوبی است همچنان اندام متناسب سیورس و دل پسندی داشته فعال شوخ ظریف و سخنی نیز میبازد در اطراف او کاف همجو آتای با صفات عالی به ندرت دیده میشود افتخار آشنایی و براداری اما پس از آن اتفاق می افتد او افشامیشود یکبار دوبار بیشتر افشامیشود:

آن بدر که عکاس مشهوریست در صحبت با یکی از آشنایان ناگهان به نقش مشهوری مبدل میگردد. (مهم نیست) هر دو تقریباً در همین موقف قرار دارند. آن دوست فقط یک قصاب ساده در فروشگاه هس که چندین پیش در آن جا عقب



# آنجا که ما زیسته ایم فقط موسیقی و آواز بود



و در هیچ که روی صفحه تلویزیون  
پایست یا اگر هست، در هر دو  
سال یک بار...  
مانند هریسنگر، نخست  
در باره استاد او پرسیدم، زیرا  
میگفتم میاد که گل خود رو باشد  
وی استادی داشت و نزد کسی  
زانو زده بود شاید (گتر) گذا-  
شته بود (یا نه) به دست  
بسته بود و استاد او، هماهنگه  
(کاکاپین) بود کسی که در وقت  
خود خوب درخشید، و برای هنر  
موسیقی زحمت کثیف مدت چهل  
سال در بخش موسیقی خدمت  
کرد و اختراعات زیادی از خارج  
و داخل کشور کاپی کرد.

از سلطان هماهنگه میپرسم:  
X چرا روی صفحه تلویزیون  
نیده نمیشوند؟  
- ... نمیدانم این را -  
باید از مسئولان موسیقی  
تلویزیون پرسید، ولی سیاست  
از دستمانی که در مقابل خوشی  
شان از مایه میکنند.  
X پس چند بار چه آهنگه  
در رادیو تلویزیون دارید؟  
- در تلویزیون ۱۶ بار چه  
دارم که ۶ بار چه نشر نشده  
و از سرنوشت شباتی آگاهس  
ندانم.  
X در عروس ها بیشتر کند  
آهنگه ها را از شما میخواهند

او زاده خرابات است.  
با خراباتیان زیسته و از همان  
روزهای نخست، چشمانش  
بر روی آلات موسیقی لغزید.  
و نوای روان سخن موسیقی هر لحظه  
در گوش هایش طنین افکند.  
و تارو بود وجودش را به ارتعاش  
آورده است، موسیقی مانند  
خون در رگهای جانش دوید  
و همه زنده کن او موسیقی شده  
است...  
لذا نخست در برنامه های  
عنری مکتب خود حصه گرفت  
و پس دست همکاری او به مکتب  
دیگری نیز دراز شد. در همان  
آغاز مصاحبه از خرابیات سخن  
راند و گفت:  
- آن جا که ما زیسته ایم،  
فقط موسیقی و آواز بوده است.  
و این خراباتی و خرابیات نشین  
(سلطان هماهنگه) آواز خوان  
خوب صد ایست که همیشه محافل  
عروس دوستان را گرم میبخشد

تا برایشان بخوانید؟  
- همیشه آهنگه ای که توسط  
کاکاپ حاجی هماهنگه خوانده  
شده بود.  
X در محافل که شما میخوانید،  
اگر جنس زمخت زیاد باشد،  
بدرتر میخوانید و با جنس لطیف؟  
- شما به تارهای قلبم  
انگشت گذاشتید، معلوم دار  
و فتن که جنس لطیف بیشتر باشد.  
خوبتر و با احساس تر و سوز تر  
میخوانم.  
X به نظر شما آواز خوان  
شدن آسان است؟  
- نه، آسان به هیچ وجه  
نیست، ولی ما خود موسیقیس  
را آسان جلوه دادیم، هم تصنیف  
ساختیم، هم کمپوز کردیم و هم  
خواندیم.  
X پس درباره دست یافتن  
به شهرت چی میگویید؟  
- به آن میشود هم آسان  
و هم مشکل دست یافت، و فتن  
عمرش چند آواز خوان محدود  
روی صفحه تلویزیون دیده شوند  
ولی آهنگه های شماری در هر دو  
سال یک بار نشر شود، معلوم دار  
که به شهرت رسیدن برای کسانی  
که از یاد کردن نام آن ها  
میگذرم، آسان و برای شماری  
چون من دشوار است.  
X جن گونه یک هنرمند باعث

میشود تا موسیقی را به ابتدال -  
بکشاند؟  
- همان سخن بیشتر را تکرار  
میکم که وقتی هنرمند گل خود رو  
باشد، خود تصنیف بسازد، خود  
کمپوزیتور باشد، صبح بسازد  
و شب خودش بخواند، معلوم دار  
که موسیقی به ابتدال کشانده  
میشود و ویژه اگر آواز خوان  
خود خداهن، کاپی خوانی و تقلید  
از آواز دیگران را نیز منحس  
جاشش به سخنان بالا بفرزاید.  
X آیا در موسیقی ما ابتدال  
وجود دارد؟  
- یا تا سف که در موسیقیس  
ما ابتدال وجود دارد و این بیشتر  
توسط آنانی که قدرت تصنیف  
موسیقی خوب را از موسیقیس  
ندارند، رواج داده میشود.  
X پس راه بیرون رفتن از این  
برایم کدام است؟  
- ایجاد کورس های موسیقی  
در سطح عامه و شاخص ساختن  
مصنوعی تحت عنوان موسیقیس  
در همه مکتب یا تا سف که در این  
اواخر برای عبود و انکشاف مو-  
سیقی، کمتر کار صورت گرفته است.  
آهنگه های اصیل فولکلوریک  
انفان در کشورهای همسایه،  
جان میباید. بالای آن ها کار  
میشود و به بهترین وجه اجرا  
میکردند، به گونه مثال آهنگه  
(مرغ لکم) از اسمعیل چار بکارس

که در ایران با زست خاص هنری  
(من آمده ام) اجرا میگردد که  
آهنگه سال میشود و همین  
آهنگه در هند توسط دست  
اندر کاران موسیقی با نیهایس  
ویژه بی به نام (دل کویا کویا)  
اجرا میشود در حالیکه این  
اختراعات را باید هنرمندان  
خود ما میداشتند.  
ما به نام ریاست موسیقیس  
بود چه پرسونلی دارم و تا تا سف  
که در فنا بخشیدن وزن شده  
نگهداشتن و ارتقای موسیقیس  
فولکلوریک افغانی تا کنون  
گامی برنداشته اند.  
در بخش موسیقی فولکلوریک  
حاجی هماهنگه زیاد زحمت  
کشیده و ابتکاراتی هم کرده  
است، ولی چون قدر نگردیده  
و تشویق نشده، اکنون در کانداری  
میکند.  
X کدام عناصریک آهنگه  
خوب را میسازد؟  
- ابتکار، هم موسیقیس،  
حجره مستعد و تصنیف خوب.  
X و سرانجام، حرف آخرتان  
چیست؟  
- حرف آخر من گله از شعرا  
ژورنالیست ها است چه با هنر  
ندان خرابیات، نه تلویزیون  
همکاری دارد نه اتحادیه  
هنرمندان و نه کسی غرض  
مصاحبه نزد ما می آید...  
۲۵

## گفتگو با سلطان هماهنگه

زباله سالم سرو له پوره جهونده .  
 د سالم کورنيزو نه د ورو له سره ي  
 نه دي ، په لړه ساتنه کې سره  
 پراته يو . زونيز شاورخانو لاره  
 او لوي کلي هم شته . نوم ي ټاټوبي  
 چې په بزگانوږي او لړه لاره  
 زيات ليدل کېږي . ليدل کېږي  
 هم شته چې په دې کلايو کې  
 اکوزمېله اړوسېږي ، ماڼۍ ي .  
 نورې کلايې پرتله سرو تړه ي  
 بزې دي ، د ورو له سره نه دي ،  
 د دې عاقي پ اوبه ي هر ل پورته  
 ده . دې ټاټوبه او کلايو نه دي  
 علاقي په نيايست کې پوره انسر  
 کې دي . لسې خلک د پانورتر  
 مخ پانجې لري . چې په اوبه کې  
 خلک د زبون سپړي لاندې کيښي  
 او د اوبه د تارو له سره د زونه  
 عا توبه پنا کوي . د لويو کلايو  
 منځې چې په زينبله اړوسېږي او هر  
 لري ، د دوي د کورونځي ته لويه  
 لور چنارونه ولاړ دي ، چې پخ  
 او لکې سعید پورته دي ، د دې عاقي  
 خلک د اوبه په موسم کې ارام  
 کوي . د هره پانډې منځي تعد ورو  
 سپړونه چې د د پور شکل لري .



ولسم اووهلته دي ، ناسته ولاړ ونه  
 ده او (( سالم )) سرو هم ولسم  
 يو . سالم له پورته جوان دي .  
 پرا پوره ونه لري له پوره . ښه خوږي  
 خښتې دي . ښه جواني خد اي  
 ورکړې ده په کلې کورکې په سخني  
 لړه ي مارشهورن ي ژوند دي هم  
 پد نه دي ، هغه اوبه ي ښه ده .  
 له سرو سلنه يال انسان دي د کور  
 د روازي دي د خپلوانو د ستانسم  
 په مخ خلاصه ده . او د پور پور  
 سلنيزه هميشه نوزده ، او پلا ر  
 ي ورته پوره واک اختيار وکړسې  
 دي . هېڅ کله ي چاته ورتو لې  
 نه دي ترېکړې دي ، پوره په زباښه  
 دي خوښه ده ، علاوه په دې جسه  
 ونې ي ښه سپړي لري ، شا و  
 خواته ي وپاله جوړه کړې ده او  
 د پور هميشه اړيا شي وي ، د د پور  
 شاورخو ي نياسته گلان کړلسي  
 دي . مانيزگر گلې هم کولې دي .  
 چې لمر ليدنه و نه تړي ، نشي انسر  
 د دوي خولې هم خندا ته خلاصه  
 شي او سالم په شان خلکو ته  
 خاندې . له پوره دي د کور خوراکي  
 بڼه لري جوړه کړې ده چې د ي  
 بڼه لري جوړه کړې ده چې د ي

لږکې سيد احمد الله حسيني

# د ورو له سره

د کلې زياته پيل ، پيل ساتيږه  
 لري چې د ورو په شاخو کې د ورو  
 پور د پاره راټوکي ، اچولې دي  
 او خپل ماشومان په کې د ارام  
 پستو ته سپاري . په د پورکې د هر  
 چا خپل او خپل خاويه معلوم  
 دي ، هېڅوک د چا په عاقي نورې  
 نه لري . د د پور اخيرته هرجا  
 اخرونه ي ورته جوړ کړي دي .  
 او زابنه ورته په کې اچوي ، د چا  
 چې توان زيات دي ، پور جوړيږه  
 يا لويه ورته کوي ، چې د زونښه  
 موسم کې زونښه ( لاندې ) وکړي  
 او زونښه پورې اوبه سپړي ، پور  
 هره د پور کې جوانان سپړيږي  
 سپړي سړي ، ترسړي ، پخسې ،  
 چيکې لولې ، پولې ناسي دي ، په  
 دي د پور پانډو وگي زيات مميټ  
 ليدل کېږي او پورته پورته زيات  
 ده ، او هېڅ راز عيښ په کې نشته  
 د دې عاقي خلک ازاد دي ، او  
 ازاد مجلونه کوي ، کله پخت د  
 چا دغوا په برخه کې پيل شته  
 راوليږي چې پاره او پلاوس  
 غوا ښه ده له پورې شپې کوي .  
 بل په تړ کې چې پلاښ دغوا په  
 اخيرتو کې تيرېږي دي ، شپې دي  
 نه کوي ، وگوانه ي اخيښي ده ،  
 وا ښه هم وياندې زيات دي ،  
 د لکه مجلونه ولسي شکل لري .  
 او د ولس په وړه ، د سړو خورې  
 کوي ، بل سپين زيرکي پيل ته  
 شو او ورته وي ويل : هريښه  
 قسمت خوږ ل کيږي خوږه يهي  
 کړي ، بله په واخلې . خوږه خپل  
 ترکانو صفت کوي ، چې زياتو  
 کا وي ښه زانلې ده ، خوږک وايښ  
 زبا د هغه زانو يا ليز سم رانلسي  
 دي ، خوږه نه لري ، هرڅوک د  
 خپل ، خپل ښې صفت کوي او

خپله خورې ساتي . نومه چس  
 توروته واچول شي د هر چس  
 لړه ي د پورې ته راځي ، او پور  
 لري د پورې خورې . پور پلښه  
 سته . سل زياته ده ، پور پيل  
 چې د ورو د تارو نه راځي ، پيل  
 او پورکي پورې پورته راوړي ، اوبه  
 نظر شي راښي ، پور پيل ي  
 خپلو لوبو ته راځي وگوره ، اچس  
 پلا تيره خټکه نياسته سړي ، سړي  
 لړه ي په مخ کې دي ، د اوسه  
 عرس ته هم کيښيږي ، چس  
 سمه ي پخه کړي ، خوږې ده ،  
 هرڅوک تر خپلې ولس سپړي  
 پور دي . د دغه عاقي خلک د  
 مها ربه چې د پورته راويښس  
 د مار پکر تر لمر غره ، پورې پور  
 د پورکې همدجال وي ، نارښه  
 جوانان ، پخې ، سپاڼه ورته  
 د زونښه پاره پورته شي ، او  
 خا بست مجال خپل لور  
 سپړه وايښ راوړي ، اوبه  
 خپل خا لور په ساتنه او زونښه  
 کوي اوبه زونښه ساتنکې پوره  
 ماوردې ، کله چې دي د پورته  
 سلنه عاقي معلوم دي ، د کلې  
 مشران وروسته ناست وي ، پور ي  
 په شريکه په خلاصه پنده ورته  
 لري . اوبه په قدر غرت وروسته  
 ميله خوښحال رخصتوي ، د دې  
 پانور د خلکو خوښه د راندې ده ،  
 اوب خپل لور ، د سړو له پيا پيل  
 دي . هېڅوک د چا فصل پيل  
 نه خوروي ، د چارو پيل په نسه  
 وهل کېږي هېڅوک د چا په مال  
 تيري نه کوي . د شاورخو معلوم  
 پور وهل خو لري ، هرڅوک

د دې ولس لور د پانډ او احترام  
 دي کوي او هغه څه چې د ولس د  
 مشرانو له خوا منع شوي ، که پور  
 لغت ولس د ختم په وړکړو کلف  
 عمل کيږي ، خو د عاقي خور  
 سره مخه ونيوله شي . جوانان  
 سپين دي ، پورې د پورې نه پيل  
 د پورې ته تگه راټگه کوي ، او د ا  
 تگه او راټگه ورو او خپل او خپرو  
 او خپروي . هېڅوک د چا د تگه  
 او راټگه نه مانع کيږي . کله کله  
 عيښ سپين سړي پخې اوسه  
 ل پورې د چا لور ولس صفت را  
 راخلي . او ورته د سم کورس  
 جوان لږه کوي . اوله ي پاره ا  
 که د پلاښ لور د پلاښ لري ،  
 ورکې سرو جوړې دي . د ورو ته  
 خد اي ښه نياسته وړکي دي ،  
 د ورو د پاره هرسې اوبه زونښه  
 لري او پيل باندې پورته چگه نه  
 دي ، اکثر خپلې ، خښتې د همدې  
 مجلونو محصول وي ، چې اخر  
 رښتانه ولس . په اوبه کې د دې  
 د پور د کلايو ترويج ناسته پلاښ  
 د پيل ته کي نه وي ، اوبانه  
 خوند او کيف لري . ما سپين  
 چا پوره ورتول شي اوبه رښه  
 چا پيگونه په پتو موکې چس  
 پيا پسته د ستار لويه پورې اچول  
 شوي وي هره پوره پيلنه د مور  
 او پلاز او خپلوانو پورته د دې .  
 په دې د پورکې د چا عاقيښه  
 وخت او پورکې وي ، هرڅوک  
 کورښ کوي چې زما چا ي مجلس  
 ته په ښه توگه ورسې ، خښ پيل  
 د اوکوزښ کوي چې پيلې ، چا پيک  
 منظمې وي . د ستار لويه تر چا  
 کم نه وي . پخې عاقي لويه چا پور  
 کې لاجې هم واچوي چس  
 خوښي تر پوره حد شي . خو  
 نا د ورو خوږه نه ده ليدل لورې  
 نه هېڅکله د سالم دي د پورې ته

خپري د پورې نياسته خور واري  
 زيات کړي دي . خپله هم د پورې  
 منو خاوند دي او اکثر کارونښه  
 په خپله کوي . لنډه ي ، داچس  
 هر تيره وياخ بيا په هم د سالم پور  
 برخه کې کم وي . په کورکې کې ي  
 نور خلک هم صفت کوي او پورته  
 له پور صفتو نو اړوي . د ولس ي  
 په صفت نه م پورې اوبه پانښان ي  
 د خپلې خښتې نه پورته وايښ د ا  
 معلومه خپره ده ، چې خوږه چس  
 د سړي هخالف رياتو لري نو پورته  
 د هغه د پور او پد ښه نصا و  
 کول شي . سالم په کلې کې د  
 هرجا سرو مرسته کوي . د هرجا  
 م ي او ژوند ي پورې سامان  
 موي . هېچا ته د پور وړکړو پور  
 نه کوي او لور خپل لري .  
 شجاعت ي رياتو پخښلاښ  
 عا هرجا ته اړ دي . څه پور  
 چې په لاس کې وي چانه ي نسه  
 د پورې . د دغه کور پور د پور  
 کې ، چې د دغه کور پور د پور  
 سپړي سره اوبه دي د پور پور  
 سر د مطالس خو کتا پورته پراته  
 دي اوبه د ورو پورته وړکړا  
 شي هېڅکله په مطالسه پور و  
 وي . کله چې د ولس ي د پورې  
 ته ورسې او د خپرو او پخت  
 مجلس خوږ شي پورته معلوم او  
 سپړي اړکي ، د مجلس خلکو ته  
 په خپلو خپرو پوره ناسته وړکړي  
 شي . په پخت کې ي عاقي پخته  
 نه کوي او د پيل خپري ته پور د  
 خوږ نيسي . په د لاس وړکړي پور  
 لاس لري ، د پورې منظمې او اس  
 لال خاوند دي او د کورکې رښه  
 جوړه په سالم پورې اوبه لاسري .  
 پاي په ( ۱۰ ) مخ کې

از کتاب ( نظرات زیبایی شناسی  
و فلسفی قرن ۲۰ هجری ) اثر  
رابند راناک تاکور

# زیبایی

توجه: استدلاله عدم

مذاهب از قدیم بهرانش را به  
خوشترن داری دعوت میکند و  
انجام بلاغی و شرط اصول بر هفتاد  
گرا میطلبند ، بسیاری هابه ایست  
که فقیده اند که این شواراست .  
کمال ، خیلی د شوره ، تنها در  
پیدا آر آنان قوی الاراده و سناک  
تربیه انسان امیال ، کلام زیباست  
که به توسن میخورد . از این شیوه  
می توان برای تکامل حسن زیبایی  
شناسی سود برد ، زیرا که هنر  
ان بیات و نقاشی نزد آن مردود  
است .

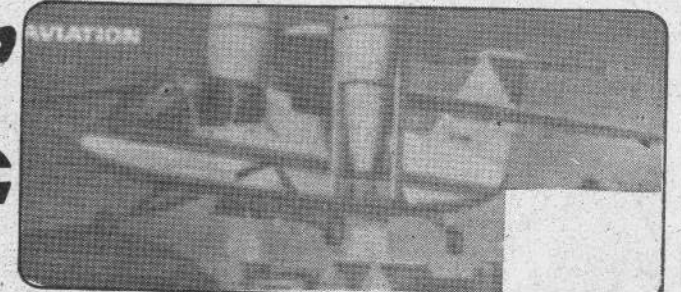
شکی نیست که انکشاف حسن  
زیبایی شناسی ، شرط جدا ایست  
باید به تربیه شخصیت هم آهنگ  
از نورمال و تعداد است . زیبایی  
یک چیز ضروریست و درستی باقی  
نیز کار سهل و ساده می نیست .  
بدانگونه که بزرگتر مرق میزند  
شخص میزند ، گیاهان هرگز رادور  
می ننگد ، زمین ریاضت میسازد .  
تا با رفتن و بر حاصلش کند ، حسن زیبایی  
نیز ، با یک چنین د شواری بس  
در دست می آید .

در راه حصول زیبایی میتوان به  
ساده کنی همراه شد ، کسی که  
میخواهد به حد کمال برسد ، باید  
موانع را از سر راه خود دور سازد ،  
خود داری خیلی د صیانت نفس را بیاورد .  
این راه خیلی د شوار و طاققت فرجه  
ساست ، اما حصول حسن زیبایی  
شناسی ، ارزنده و درخور قویانی و  
ند آگاریست .





# از چهار گوشه جهان



## طیاره‌های عمودپرواز

که هزینه دو موتور جت است، می توان این را ذکر کرد که به راحتی قادر خواهد بود به طور عمودی فرود آمده و از روی زمین بلند شود، درست مانند هلیکوپتر، با این تفاوت که هلیکوپتر دارای پروانه است. مویج از این نژاد است که طراحان و سازندگان، این طیاره را طوری طراحی کرده اند که موتورهای آن قادر است تغییر وضعیت دهند به طوری که می توانند از حالت افقی تا حالت عمودی قابل کنترل مانند خود طیاره هلیکوپتر، تفاوتی با سایر طیاره ها ندارد.

از خصوصیات این طیاره جدیدند:



موتورهای این طیاره ساخت کمپنی (گرومن) است، که از نوع (توربو فن) می باشد. طیاره قادر است در ساعت ۲۵۰ میل سرعت داشته باشد و حداکثر مسافت ۱۶۰۰ میل را پرواز کند. و سرعت آن در هنگام پرواز عمودی ۱۲۰۰۰ پا در دقیقه است یعنی چیزی در حدود ۴ کیلومتر در دقیقه.

هدف از ساخت این طیاره که به زودی با به عرضه وجود خواهد گذاشت وارد کردنش در نیروی هوایی جهت مقاصد نظامی است ولی می توان از آن در سایر زمینه ها هم استفاده کرد.

روزنامه نگار و محاسبه گر دنیا، کار-نیرا بانوشین مقالات جنابین در یک روزنامه ایتالیایی شروع کرد. از آن زمان تاکنون روزنامه های اروپایی، سرمناطیات بسیاری را از وی به چاپ رسانده اند.

او مولف کتابهایی نظیر ((اگر خورشید بمیرد)) (مصاحبه با تاریخ)) و ((نامه به کودکان)) که هرگز زنده نشده)) می باشد ((فالاچی)) تایین خود را برای مصاحبه با این انسانهای تاریخ اعلام داشته است:

۱-۲- آدم و حوا  
من در قرارداد نام اینمندی و نفرد ر صد نفر هست صاحب عالم هیچ تردیدی بخود راه نمی دادم. زیرا همه چیز این زوج غیر متعهد شروع گردید.

۱۳- عیسی مسیح، یهودا و مهم مقدس. هنگام مصاحبه با عیسی مسیح نمی توانستم از صاحب یهودا و مهم باگرو بگوشم. مطمئن یهودا هم مننداری مطالب گفتش را جمع به سرورن داشته است. او مردی باهوش و با فرهنگ بود. فکر میکنم تاریخ تا حد زیادی ویرا مورد تخطئه قرار داده است.

سپس از مهم باگرو در ساره نحوه بارش دانش می پرسیدم.

# مصاحبه فالاجی با ۱۸ انسان معروف



نیروی هوایی هیتلرا نه تنها هر مانع پیش راه خود را بر سرش نه داشته بلکه از دیدن آثار هنری هم بروایی نداشته است. من می خواستم از آن نامزد در ساره انعمه مجسمه های اتروپ یاش (تندن مانبل امپراطوری روم) که از فلورانس رسیده بود، سوال کنم.

۱۰- ژاندارک.

با وجود این اگر من در آن زمانها بودم چگونه می توانستم گفتگو با کسانی چون حضرت سلیمان سراینده، نضرتین سرود ها و آنزن با مونس و ماجراجو مسرود به ملکه سبارا نایبده بگویی؟

۱۳- ۱۴- هیتلر و ناپلئون البته نمی توانستم از هیتلر صرف نظر کنم. با اینکه بخوبی می دانم در تاریخ بشریت از سیمیا ری دیگر شریک تر نبود، اما چندان چیز برای صورت معا باقی مانده است. مثلاً همجنسبازی او و رابطه اش با او ابروان را اما جدد این مسئله مطرح می شود که آیا بدون مصاحبه با ناپلئون می توان عادلانه بدیدار هیتلر رفت؟ ناپلئون ریاکار و خونریز، بنم آزادی، برابری و برادری، بدتر من دیکتاتورها و سنگدلترین فاتحان شد. او مانند گوربچف (فرمانده

این زن عالم چه مشکلاتی که به خاطر پسرش متحمل نشد اینطور نبود؟

ونکت آخر اینکه اونس دانست فرزندش سنین ۱۲ الی ۲۰ سالگی را در کجا سپری کرد بود. این معما نیست که ... آمل قدامت دارد!

۶- اسکندر کبیر. جرمان اسکندر کبیر را در این فهرست آورده ام؟ کاملاً روشن است، او یک اجنبی بنم معنی و یک فراری از تیمارستان بود.

من خواهم از اسکندر ریبورس چگونه بدون آنکه گریه افتد آن کار هارا انجام رسانید؟

۸ و ۷ هومر و شکسپیر. هیچ تردیدی در قرارداد نام آنها در لیست خود روانم نمی دانم. هومر و شکسپیر را همسرا با هم تلفیق انجام بسیار دوستی دان. بعضی ها می گویند آنها هرگز وجود نداشته اند (سپوز اولی) بنعمین دلیل در مصاحبه

با آنها از شناسنامه و با سورت شدن جویا می شدم تا حد اقل از وجود شان اطمینان حاصل کنم.

ضمناً می توانستم مخفیانه چند سوال هم از روشهای سو-پسندگی بنم.

۹- اسپارتاکوس. البته که مجبور نام اسپارتاکوس را هم بیاورم. همانطوریکه همه بن دانند من در طرف دیگر حصار قرار دارم و همیشه طرف شوخیان و باغیان را گرفته ام. و به تحقیق اسپارتاکوس نیز یکی از بزرگترین مردان همه اعصار بوده است.

۱۰- الی ۱۲- موس، سلیمان و ملکه سیا. چون در صورت نبودن قانسون عدم انجنت هم لزومی پیدا نمی کرد، مجبور بودم بزرگترین قانسون گذارم بنیاعنی موس را. به است اسافه کم علاوه بر این او انعاما رهبر خوبی بود.

## میلیاردر های پاکستانی

یک نشریه رسمی منتشر شده در اسلام آباد پاکستان قائل نمود که هم اکنون تعداد ۲۰۱۶ - میلیاردر در پاکستان وجود دارند که ۱۳۲۷ نفر آنها در دوره فرمانروایی جنرال ضیا الحسن به میلیاردری رسیده اند در این نشریه که از طرف بانک مرکزی پاکستان منتشر شده آمده است که در اثنی هریک از ۱۹ میلیاردر که در سال ۱۹۷۱ وجود داشتند از بعد میلون تا یک میلیارد رفته بوده است البته این آمار شامل آن دسته که در بانک های خارج حساب ویژه دارند، نمیگردد.

## ساعت همه کاره

کار میکند که هر سه ثان یکبار موسی میشود و هنگام عمیق شدن آن، هشدارهای لانه داده میشود.

- علاوه بر ساعت و ماه و روز - وضعیت آب و هوا و درجه رطوبت و حرارت را نیز نشان میدهد.

- محد سربه و خراش بود.

و حتی رنگ فلز آن از بین نمی رود و تا معن ۱۲۰ متری آب نیز کار میکند.

ساعتی که یکی از سازندگان اروپائی آن را به بازار عرضه نموده دارای مزایای زیر میباشد:

- در آن واحد پنج عمل را انجام میدهد.

- در قایل و ثانیه هارا با دقت زیاد نشان می دهد و در هر سنج ماه یکبار امکان دارد که در ثانیه های آن خللی ایجاد گردد.

- بوسیله یک بطری مخصوص می

این در حالی است که کمپنی ((پیریتیش انرو اسپیس)) یک مدل از این گونه طیاره های سبک و جمع و جور را به نام ((D-۱۱۶)) ساخته که دارای چهار موتور توربو فن می باشد.

این طیاره می تواند صد مسافر را حمل کند و در میدان های کوچک نیز به راحتی فرود آمده و بلند شود. موتورهای آن با وجود اینکه قدرت خوبی دارند کم صدا می باشند. و نسبت سوخت بنظیر این طیاره که دارای چهار موتور است، از سایر طیاره های مشابه که دو موتور دارند معراتب کمتر است.

سرای خطوط هوایی حایز اهمیت است. کمپنی سازنده ارباس سری جدیدی از این طیاره را به نام (D-۱۱۶) وارد بازار کرده است که گنجایش ۱۵۰ مسافر را دارد. این مدل جدید ارباس که تصویر آنرا پلا حظه می فرماید دارای دو موتور توربو فن است، که قادر است حد اکثر تا ده هزار میل پرواز کند، و انتظارش رود که مصرف سوخت آن در ازای - هر مسافر ۴۴ درصد کاهش داشته باشد.

کمپنی ((سونینگ)) نیز در صد ساختن طیاره مشابهی است.

## طیاره های کوچک

سازندگان طیاره غار ابران دانسته تا تدابیری بیندیشند. نتوانند به این مشکل فلیسه بند. بنابراین شماراهن گنجه نظر آن ها رسیده اینست که بتوانند طیاره غار ابران کوچکتر سازند. از طرف آنان توانسته اند موتور هارا با تغییراتی که خاص سالعات تحقیق و بررسی است طوری طراحی کنند که به سوخت کمتر، قدرت بیشتری داشته باشند.

به علاوه با کوچکتر شدن طیاره های مسافری، هزینه های مختلفی در رابطه با طیاره کاهش می یابد که از نظر اقتصادی

مسئله بحران انرژی و گستران و کمپان شدن مواد نفتی بخصوص سوخت و سایر نقلیه هوایی

# چگونه جلودی را بگیریم

ترجمه ستادک

بهرامون دوران پیروی که با تاجا -  
رب سروکار داشته اند ، قرار  
دارد . مهمترین همه اینست که  
این حیوانات از دست حیوانات  
خونگم اند زیرا درین که گو ری  
انسان نیز شامل است .

شاید پرسیده شود که چرا  
کارشناسان پدیده های دوران  
پیروی تحقیقاتی را که از تجارب  
روی حیوانات به دست آمده به  
انسانها منتقل نمی سازند .  
در مورد آنچه که به ساحه  
علمی وجهه های تطبیقی ارتباط  
میگیرد ، احتیاط لازم به کار برده  
میشود . دلایل قوی وجود دارد  
نخست ، لازمست تا مصرف واقعی  
دست یافتن به یک زنده گی طولی  
لانی را بررسی کرد . مهمترین همه  
در اینجانه تنها سوال تعداد  
اضافی سالها مطرح است بل که  
هم چنان این کیفیت زنده گی

در شناخت ظهور دوران سال -  
خورده گی و رابطه بین کهن -  
سالی و بیماریها غیر ممکن است .  
تجارب در زمینه طولانی تر  
ساختن عمر حیوانات نشان داده  
است که بیماری های معمول در  
دوران بعدی حیات به سراغ  
انها می آید . این مرا بیدان  
معتقد ساخت که کاستن سرعت  
سالخوردگی مهمترین طریقه  
اساسی جلوگیری از بیماریهاست  
و این نتیجه گیری است که به  
فقطه من اساسی برای طب  
آینده خواهد شد .

در باره حال چه ؟  
دانشندان به مدارک اساسی  
دست یافته اند که حیا چرا  
در واقعیت میتوان طولانی تر  
ساخت . حتی گروه تازه مواد از  
قبیل مواد کلد سازی دوران سال -  
لخوردگی می عرض اندام کرده اند .  
اکنون مواد یک دوره عمر حیوا -  
نات خونگم را بین (۲۰) تا صد  
فیمده افزایش میدهد درد مستمر  
متخصصین کاوش های علمی

بقیه در صفحه (۱۰۲)

## از آغاز سده جاری تا کنون دوره حیات متوسط در کشورهای صنعتی ۲-۳ سال بالا رفته است

خاصی کهن سالی دست می  
یافتند و با نظم و قانون ساختن  
کمیای آنرا برهم میزند ، -  
احتمالاً همچنان قادر می شدند  
تا (( انبی دور )) آن رابطه  
دست آورند و بدین ترتیب در  
دوره حیات انسان افزایش  
قابل ملاحظه می به عمل می آورند  
هر چند ، دوره زنده گی تابع  
کرکتر جنس یا نوع مختلف است  
از همین جهت است که چرا  
هیچ موش نمیتواند ده سال و  
هیچ سگی برابر انسان عمر کند .  
در اکثریت مطلق وقایع عدم  
نهایت فیزیکی ارتباط میگرد به  
بیماری های دوران سالخوردگی  
می تاخورد دوران پیروی . این  
بیماری ها نمایانگر یک شکل  
پتانسیل عمر است که در نیمه  
دوم دوره زنده گی به سرعت  
انکشاف میکند و پیش میرود .

از همینجاست که چرا موافقت  
های اساسی در بیماری های  
سرطانی ، قلبی و سایر ساحه  
های طب قدیم بدون پیشرفت

افزایش اساسی در دوره حیات  
انسان همانا از میان برداشتن  
و عبور از موانع خاص است . تخمین  
پوتانسیل انسانی نباید خیلی  
خوشبینانه یا کاملاً بد بینانه  
صورت بگیرد .  
در اوایل دهه ۶۰ یک سازمان  
پژوهشی ایالات متحده امریکا  
پیشبینی کرد که در حوالی نیمه  
دهه ۶۰ دوره عمر انسانی را -  
میتوان تا (۵۰) سال تعدیل  
کرد . از کجا میتوان چنین پیش -  
بینی امیدوارکننده می کرد ؟ ت  
شکستن قانون ژنتیک کشفی  
میکانیزم وراثت و سنتز پروتئین  
و گامهای اولیه در آنجیوسری  
ژنتیک و افعال از جمله واقعات  
انقلابی به شمار میرفت . همه  
اینها به تجدید نظر در ارزیابی  
خود پیروسی های زنده گی به  
شعول سالخوردگی انجامید .  
در همین حال ، این پیشرفتها  
احساسی خیراند پشانه می رابند  
شکل خوشبینی افراطی و گاهی  
هم امیدواری ها و توقعات بیپرو -  
ردی را در باره کسب خوشی های  
آینده ایجاد کرد . هر چند ،  
چنین دریافتی اند که سالخور -  
ده گی به هیچ موربونی خاصی  
یا (( زن انتحاری )) که مفیده  
داشتند در کام لحظه خاصی  
فعال میشود و موجب تهاشی  
زنده گی میگرد . ارتباط ندارد  
ما به تا سفاست زیرا اگر  
دانشندان واقعا به طریقه

سال بالا رفته است و این ناشی  
از کاهش آنی مرگ و میر نوزادان ،  
کاهش وقایع بیماری های عفونی  
و تضعیف عوامل ناگوار دیگر است .  
اکنون رشد در همه جا  
متوقف است . این نمایانگر  
آنست که علی الرغم تمام پیروسی  
های طب در حدود تاریخ نبسته  
شده ، دوره حیات انسانی از  
لحاظ بیولوژیکی بدون تغییر  
باقی مانده است . دوره حیات  
منحصربه فرد بعضی از افراد یک  
تا (۱۲۰) و بالاتر از آن بوده  
به عنوان یک استثنا باقی مانده  
است تا یک قاعده حتی اگر مرگ  
و میر ناشی از تومورهای خبیث  
و بیماریهای قلبی و مجاری خون  
کاهش یافته طول عمر  
انسان بازم به صورت مشخصی  
آنچه که هست باقی میماند و  
در دوره حیات متوسط طبق نظر  
کارشناسان بیش از ۸۰ سال  
افزایش به عمل نمی آید . از -  
همینجا است که چرا پگانه راه

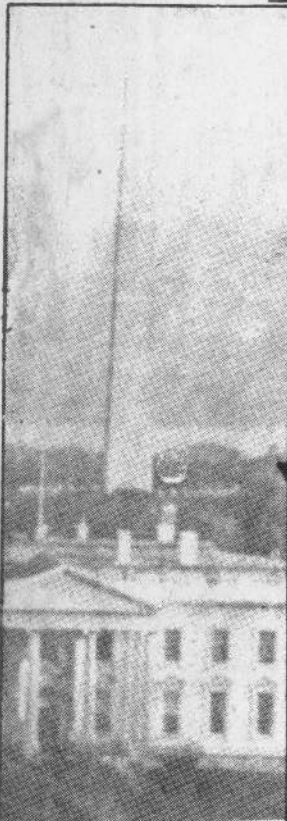
### دانشندان بیدارک اساسی دست یافته اند که حیات را در واقعیت میتوان طولانی ساخت

عمر داشت . حضرت نوح (ع)  
(۹۰) سال و میتوزیل (۹۱۱) -  
سال عمر کرد . طب معروف قدیم  
در باره اینکه دوره حیات  
انسان چگونه میتواند باشد ، -  
نظریه و اندیشه های خودش را  
دارد . در قرن (۱۹) پاراسلیسکی  
تصور میکرد که انسان تا (۶۰) -  
سال زنده گی کرده میتواند در  
قرن نزد هم هوفلند را عقیده بر  
این بود که سرحد بالایی میتواند  
(۲۰۰) سال باشد . در قرن  
بیستم میشنیکوف و بوگولتیس -  
نوشته که دوره حیات انسان  
میتواند (۱۵۰) تا (۱۶۰) سال  
باشد . ملاحظه کنید که هر چه  
به زمان ما نزدیکتر می شویم ، رقم نیز  
بالاتر می آید .  
شاید حداقل آخرین رقم  
جنبه ریالیستیک داشته باشد ؟  
بد بختانه ، نه تا هنوز .  
از آغاز سده جاری تا کنون  
دوره حیات متوسط در کشور  
های صنعتی از (۲۰) تا (۳۰)

چگونه میتوان از پیروی جلودی کرد و چگونه در دوران پیروی  
باید زیست ؟  
بسیار کهن سالتر میشود ، طبق نظر متخصصین ملل متحده  
در آستانه سال ۲۰۰۰ تعداد مجموعی کسانی که بیش از (۶۰) سال  
عمر دارند در سطح جهانی به (۵۹۰) میلیون یا ۱۱٫۲ فیصد نفوس  
کره زمین خواهد رسید . این که گوی شامل تناسب فزاینده  
افراد می خواهد بود که در هفتاد ساله گی عمر خود قرار دارند .  
بهترین راه نیرومند ماندن ، پشاش ماندن و سالم ماندن حتی تا  
دوران پیروی چیست ؟ این پرابلیست که از زمانه های باستان  
انسان با آن مواجه بوده است . آیا می دانید که دوران پیروی را  
چگونه سپری نمایید ؟ آیا می دانید که فعالیت دماغی به نوبه خود  
دوره حیات را طولانی تر میسازد ؟ آیا می دانید که پایین آمدن  
درجه حرارت بدن انسان صرف در حدود ۲ درجه میتواند  
پنججاه درصد به دوره حیات انسان بیفزاید ؟

عمر کند .  
دلچسپ است اگر مسیر تکاملی  
دوره حیات انسان را به بررسی  
گرفت . کتب مقدس و روایات نقلی  
معلومات ذیلی را بدست میسازد  
قرار میدهد : حضرت آدم (ع)  
و تیکه وفات کرد (۹۳۰) سال  
آزاد دارد حداقل تا صد سال -  
رویاها و آرزوهای پراک به  
جهودنتولوژی (پژوهش های علمی  
دوران سالخوردگی) ارتباط  
دارد ، این چنین میتوان جمع  
بندی و خلاصه کرد که هیچکس  
نیست نخواهد پیرا شد ولی هرکس  
آزاد دارد حداقل تا صد سال -

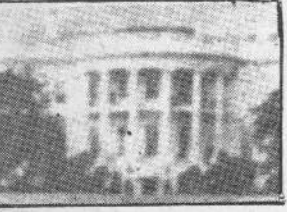
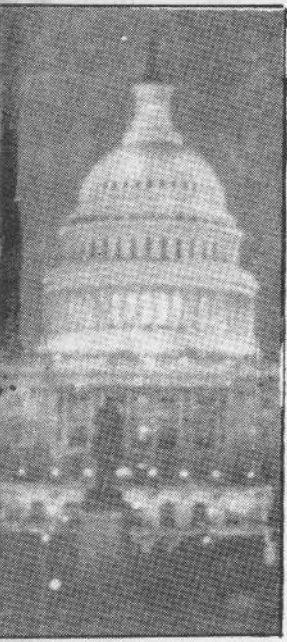
عمر کند .  
دلچسپ است اگر مسیر تکاملی  
دوره حیات انسان را به بررسی  
گرفت . کتب مقدس و روایات نقلی  
معلومات ذیلی را بدست میسازد  
قرار میدهد : حضرت آدم (ع)  
و تیکه وفات کرد (۹۳۰) سال  
آزاد دارد حداقل تا صد سال -



# تکون در سیاست

## کاملاً جدید

### جورج واشنگتن امر کرد تا کاخ نوی بسازند اما خودش هیچگاهی داخل آن نشد



رئیس جمهور آمریکا انتخاب شد او کوشش کرد تا قصر از هر لحاظ مجهز و مسترین باشد. لیدر بازم تغییرات در آن آورد، اویه شدت روی قصر کار را آغاز کرد و موبیل و فرنیچر مناسب برای قصر خریداری نمود، در زمان حکومت جیفرسون، نخستین طفل در - قصر سفید به دنیا آمد، رئیس جمهور خودش تنهایی بود، ولسو فالبا، دخترش مارتا Marta نزد او میماند که هنگام یکی از ملاقاتهایش نزد پسر در قصر سفید هشتمین طفلش را به دنیا آورد.

خانم دومی ماد لیسون همسر رئیس جمهور بعدی از دو فرزند رئیس جمهور قبلی خوشش آمد و به بلان او ادامه داده شد، در زمان اقامت این جفت در قصر سفید بقیه در صفحه (۱۰۴)

قصر سفید، ضمن نامه بر سره خاتمه جمله بی نوشت که بعد ۹ همین جمله به امر رئیس جمهور فرانکلین دایلا نوروز ولست در اتاق طعام قصر بالایی بخاری دیواری حک شد ۰۰۰ آدامس نوشته بود:

(( از خداوند آرزو مندم تا زهر این سقف همیشه مردمان صادق و باقی زنده گی کنند ))

با آن که رئیس جمهور در قصر اقامت داشت، ولی کار روی آن جریان داشته به مرور زمان آهسته آهسته قصر سفید به یک (مقر) به مفهوم واقعی آن در آمد، وسایل و تجهیزات اولی از مقر قبلی رئیس جمهور در (فیلادلفیا) به قصر سفید انتقال داده شد.

در سال ۱۸۰۱ (توماس جیفرسون) به حیت سومین

های اروپا را کپی میکرد. کار روی ساختمان اقامتگاه رئیس جمهور و همارات دیگر در پایتخت جدید با سپهر کند ی به پیش میرفت، تا آن که در ماه جون سال ۱۸۰۰ دومین رئیس جمهور آمریکا (جان آدامس) John Adams رسماً حکومت را به واشنگتن انتقال داد و خودش از اول ماه نوبر همان سال در تعمیر ناتکمیل قصر سفید اقامت گزید، خلص مطلب قصر به اساس طرح آقای هوپان به پایه اكمال نرسید، زیرا که سر نشینان قصر که یکدیگر هم ره بردن میهندند آن را طبق میل خود و خواسته قصر تغییر میدادند، به این حساب مدت دو صد سال تصام در قصر سفید تغییراتی آورده شد.

رئیس جمهور (آدامس) در دومین روز بود وایش در -

# کاخ



امروزی در آن قرار دارد. مینسی بر اساس تاریخ محل واشنگتن امروزی را خود جورج واشنگتن طوری انتخاب کرد که از دو ایالت ویرجینیا و ماری لند ساحات را برای آن جدا ساخته

XXX

برای طرح پروژه، قصر سفید و کاپیتال (مقر کنگرس آمریکا) کانگوری به راه انداخته شد، در ماه جون ۱۷۹۲ جیمز هوپان (James Hoban) که آیرلندی الاصل بود، مقام اول، در امرودال طلا را به دست آورد و طرح اویه حیت عصری ترین و جالب ترین طرح ها شناخته شد، با آن که به فتر کار بناسان، طرح اورا کاپی از رستاق فرانسه و لاجسترو هوپان دومین میدانستند، ولی در آن زمان چنین بود که امریکائون

نمود، از اولین دور مجلس کنگرس در فیلادلفیا، این شهر به مرکز سیاسی کشور مبدل شد، در سن شهر محل مناسبی برای اقامت رئیس جمهور وجود نداشت، به همین لحاظ جورج واشنگتن با خانمش در ایالتان زیمبا ولسی کرای از سال ۱۷۸۱ زنده گسی مینمود، درین میان کار روی تعمیر جدید اقامتگاه آغاز شد، در همان زمان خو فایر بر باشد تا پایتخت به جای دیگری انتقال نیاید، باشندگان فیلادلفیا که از این همه دفاتر و پهنو کراتها به تنگ آمده بودند نیز به همین فکر و بود، تصمیم گرفته شد که پایتخت بعدی نباید به هیچیک از شهر های بزرگ انتقال یابد، بل، باید برای این هدف محل مناسبی دیده شود و آماده شود، انتخاب بر محل اقامت کرد که واشنگتن

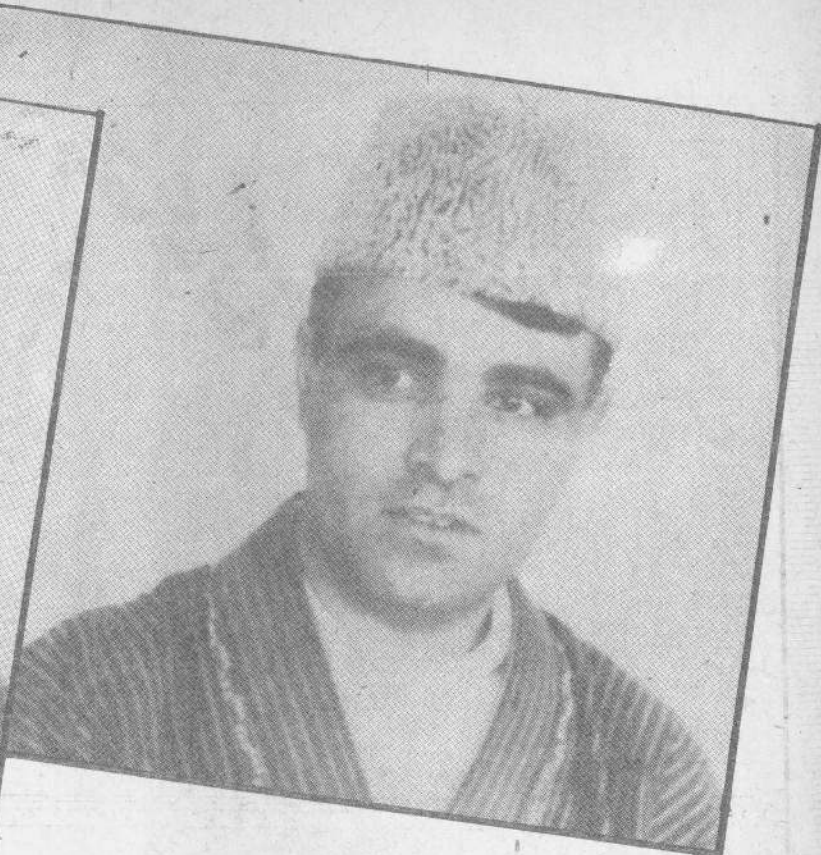
( نبود و روزی که آن راه نام (قصر سفید) یاد میکنند. XXX پس از پایان جنگهای آزادی در سال ۱۷۸۳ کشور ایالات متحده متشکل از ۱۳ ایالت بود که هر ایالت قوانین و پایتخت خود را داشت، در شهر به منظور مقر پایتخت کشور ایالات متحده کاندید بودند، نیویارک و فیلادلفیا. در سال ۱۷۸۴ کنگرس پیشنهاد شورای شهر نیویارک را پذیرفت تا به حیت پایتخت در آید. تعمیر مشهور فدرال - هال Federal Hall به مقر حکومت مبدل شد، همزمان تعمیر جدید برای این مقر در نزدیکی بروودوی (Broadway) آغاز شد ولی به اكمال نرسید، با آن که نیویارک کوشش زیاد داشت تا به حیت مرکز کشور باقی بماند، ولی فیلادلفیا ماندگار

محمد حسینی (۱۰ شهریور) نگار اختصاصی مجله در قصر برای لطف نموده مطالب بسی ارزنده بی از مطبوعات چگون سلواکیا گرد آوری نموده و به سا فرستاده اند. که با ابراز سپاس از ایالتان به چاپ مطالبشان اقدام مینمایم.

جورج واشنگتن اولین رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا در کتابچه یاد اشتهای روزانه اش در صفحه ۱۲ جولای سال ۱۷۹۰ چنین نوشته بود:

(( چاشت امروز مرا با ترسان در مورد ساختمان مقر دایمی حکومت ایالات متحده آشنا ساختند ))

جورج واشنگتن خودش هیچگاه درین قصر جدید داخل نشد، بعد از حریق سال ۱۸۱۴ تعمیر قصر همه سفید رنگ شد و از زمان حکومت رئیس جمهور



## در جایگاه

# عاشقان و عارفان

\* آیامیان نعت خوانی و مثنوی خوانی همانند یحیی است .  
 - آناتیکه مثنوی و شهنامه میخوانند، صرفاً به همین دو -  
 دیوان محدود اند اما نعت -  
 خوانی ، نعت هر شاعری را می -  
 خوانند ، در نعت خوانی مقامات  
 ویژه وجود دارد ، در حالیکه  
 در شهنامه خوانی ، بیشتر تمثیل  
 داستانی مطرح است .  
 \* اگر غلط نگویم ، منظورشان  
 این است که در نعت خوانی ،  
 نوعی موسیقی ، در خیل است و گاه  
 هم نعت همراه با موسیقی خوانده  
 میشود ، به ویژه در هند ؟

صدای عیار و رجز به بی داشته  
 است .  
 از سید عبد القدوس میرسم :  
 \* چی نعت است که شعرا  
 نعت میخوانند ؟  
 پاسخ میگویند :  
 - ده سال است .  
 \* در مورد پیشینه نعت خوا-  
 نی برای اطلاعات بدید ؟  
 - نعت خوانی مکتب خاصی  
 ندارد ، اما شیوه ، ایستگاه  
 خدمت زبان را درین عرصه ،  
 جناب حاجی غلام حسین انجام  
 داد ، است ، من برادر بزرگم  
 (میر فرخالد بن) شاگرد اویم .

سید عبد القدوس مظهر است . -  
 نعت خوان جوان که برادر میر -  
 فرخالد بن است در آستانه میلاد  
 حضرت محمد (ص) با او صحبتس  
 داشتیم . . . و اینک شناسنامه  
 کوتاه او :  
 - سید عبد القدوس ۳۲ سال -  
 دارد و محل فاکولته هنرها -  
 در بو هنتون کابل است ، در خان -  
 نواده مذهبی بزرگی شد ، و است  
 سلسله میر فرخالد بن آغاز است .  
 پدر کلان وی در حلقه توفیق و -  
 عرفان مرد نامبرداری بود ، که

صدای آن صداهایی که -  
 شبها تا سحر و صبحگاهان ما -  
 شقانه و بانوای برسوز بلند میشود  
 شد - سینه را جایگاه نور میسازد  
 زند و چشم از زمانه میندود و دل  
 به خدا میسپارد و در ستایش -  
 خدای (ج) و پیامبرش رسول اکرم  
 (ص) در دل عاشقان و عارفان  
 جامیگزیند .  
 یکی از این صداهای صدای

# روزگار حسنی

## از افغانستان

### کودکاني که روز اول تولد ۲۰ دندان داشتند

کراترگر : ظاهر اموسي

تهيه مجله بامن خدا حافظ س کرده رفت.

من هم به اقامتگاه ام در مرکز شهر آمدم.

فرداي آنروز، قبل از همه در صد د تهيه اين مطلب دلچسپ شدم.

بسيار دلم می خواست مستقيماً با آن خانم صحبت داشته باشم اما از آنجا که در ولايت فراه سه ساله حجاب وروي گيري زنان و دختران از مردان بيگانه مطرح است موفق نشدم.

سرانجام به ادريس که بعد است آورد و بدم مراجعه نمود معلوم ما است حاصل کردم.

حوالی ساعت ۸ صبح بسا ثنا علی استاد عبدالغفار (نوده وال) عضو رياست تعلم و تربيه ولايت فراه که یکی از وابسته گان اين خانم می باشد تماس گرفتم که اينک توجه تان را به جريان گفت و شنود معطوف ميدانم.

سوال : شما چگونه متوجه شديد که اين مادر سراز سه سال ولادت ميكند ؟

جواب : شوهر اين خانم سه سال قبل وفات نمود و سراز ختم مراسم تکفين و تدفين و فاتحه داري، اين خانم تمام بزرگان قوم را شامل زن و مرد به منزل خود خواسته گفت:

فوما ( حالاً که شوهر به رضاي حق رفته است، ميخواهم اين مو صوع را براي تان بگويم که من همين حالا حامله دارا هستم و طفل سه سال بعد به دنيا می آيد و شمارا براي آن خواستم که از موضوع بسا خبر بدهد فردا ( خداي ناخواسته ) فکريدنکيسيد.

و واقعاً همين طور هم شد، يعنى آخرين کودک کثر که سه سال در بطنش بقيه در صفحه (۹۴)

ميدانيد، از روزي که خبر شده ام خبرنگار مجله سباوون به فراه آمده، از همان روز تا حال شما را جستجو مي کنم، باور کنيد من و تمام مردم فراه آنقدر به مجله سباوون علاقه داريم که هيچ گفته نميتوانم، من مجله سباوون را هر ماه توسط دوستانم به دست مي آورم و مطالعه مي کنم اما خواهش من از شما اينست که بعد از اين هر رقم می شود نمايندگی مجله را در شهر فراه ايجاد کنيد.

او که خود شرا ( طارق احمد زي ) معرفی کرد ادامه داد:

حالا به خاطر موضوع ديگري نزد شما آمده ام، موضعي که حتماً براي مجله ما و تمام خواننده گان آن دلچسپ خواهد بود.

از اين چه بهتر، بفرماييد بگويد که دري تهيه آن شوم.

من در شهر فراه، مادري را من شناسم که کودکانش سه سال را در بطن مادري گذرانند و قبل از آن که تولد شوند دندان می کشند.

عجيب است، آيا اين موضوع واقعيت دارد ؟

بلى، کاملاً واقعيت دارد، من آن خانم را می شناسم.

واقعاً جالب است، آيا اينسن معلومات را شمارا راجتيا رسا ميگداريد.

من می توانم براي تان معلومات دهم، اما بهتر است بايکسی از وابسته گان خيلي نزديک اين خانم شمارا معرفی کنم تا معلومات مفصل تري به دست آوريد، بطور:

تشکر، من موافقم.

او، ادريس یکی از وابسته گان اين مادر را در اختيارم گذاشته، بعد از ساعت ها صحبت و پرسش در زمينه مجله، همکاران آن وطرز

در شهر فراه، در منطقه خيليس ها زيبا به نام ( باغ بل ) باغي که در بين درياي فراه قرار دارد.

باغي که تفریحگاه شهر يان فراه است و هر روز به صد ها تن آنجا آمده دم می آسايند و از انواع سيوه هاي رنگين آن دهن پرزه ميسازند و بالاخره در باغي که باغ بابرواغ بالاي کابل با آن رقابت کرده نميتواند، کارگل هاي رنگارنگ و خوشبوي بتونی به روي سبزه هازير سا به درخت تسوت که نسال با قلم و کاغذ و گيره ام نشسته و براي تنظيم پروگرام روزاينده ام آماده می گزفتم که گفتگوي دو جوان توجه ام را به خود جلب کرد:

خودش است، ديروز او را در مکتب ديدم که همراي مد يرو صاحب مها جبه ميکرد.

بيا يک فعه برسان ميکنم، یکی از آنها شوم به راه افتاد و وقتی به من رسيد، سلامی داد و مود با نه برسيد:

بيخشيد، ميخواستم يک چيز را از شما بپرسم.

خواهش می کنم، بفرماييد.

ميخواستم بدانم که آيا شما خبرنگار مجله سباوون استيد و ار کابل آمده ايد ؟

صميميتش خوشم آمد، از جايم برخاسته گفتم: بلى، شما درست فهميده ايد.

سراز آن که دانست اشتباه نکرده است، با سلام مجد بسا صميميت بيشتري دستم را فشرد گویی که دو ست صد ساله اش را بافته باشد با گرمی بامن احوال پرس کرد.

دوستش را صدا زده هر دو بسا نهايت محبت کلام نشنستند، یکی از آن دو دستش را بالاي شانه ام گذاشته گفت:

آيا تصوير کرده مي توانيد که کودکي سه ساله را در بطن مادر سراز ياد ميگداريد ؟

# عالمی



وقتیکہ طفل کوچکی بودہ ((خطنہ سوری)) شدہ بونہ واگون ہم در یای دیوارهای غول اندام - زندان بلجرخی محکم به زندہ - گیسٹ .

سرافش را میگیرم با این باور که میتوانم با انسانی ویژه و شیرین و مال پر خشم ، باز کرناش همه افسران خارندوی وحشی سر یازان سابقه دار زندانها و رامیشناسند ، با دشواری ، نشانی نهایی را در بلاک چار زندان بلجرخی بعد ست می آورم .

تیرهای آفتاب سرزده از شرق بر جاده کم عرض راه بلجرخی سرباها ساخته است .

بسیار عبور از آخرین کارخانه و فابریک بی در میابم که افزونتر از یکصد تن آدم ، راه زندان را - پیش گرفته اند ، همه مشتاق دیدار و احوال پرسیند از محکومی .

در فاصله کوتاه زمانی دیوار های بلند بلاکهای زندان به چشم میخورند ، همه از موترهایا - بین میشوند ، به جز من ، دیگرا ن همه یکسها و خرطه های دارند که میگردند به زندانی شان کار در بزرگ زندان میایستم و به افسر موظف ، خود رانند یک ساخته و از او اجازه دخول میخواهم میبرند .

زندانی بی داری ؟ میگویم : خیر ! سپس کارت ژورنالیتیم را ارایه کرده ، اجازه ملاقات با (( سرور جوچه )) را میخواهم پس از تماس با مسئولان ، اجازه دریافت میکم ، دست امضا و مهر شده ، نمره میخورد ، خود رانشانی شده به داخل زندان مییابم . . . . با خود میگویم :

جمع میکردم و راهی سمت بلاک چار بودم ، از دور نگاهم به گروهی از زندانیان افتاد که همه بیل به دست مصروف کار استند ، با خودم گفتم شاید سرور نیز با آنان باشد ، انسان ها همیشه به دیدن تازهها و یاشگفتی ها و یابویژه ها سخت خود را نیازمند احساس میکنند و تا زمانیکه با (( او )) رویه رو نشده بودم ، همان هیجان کجگاوانه را در خودم یافته بودم .

کار در روزه ، بلاک ، از افسر که مصروف بازی (کرمبورد) است ، میخواهم تا بر ام سرور (( جوچه )) را بخواند ، وقتی میفهمد ژورنالیتیمی علاقه مند باز بد سرور جوچه شده است ، سوری من نگاه می کند ، انگار با خود میگوید : (( چی قدر دیورتوجه سرور جوچه شدن ))

به زیر یوار بلند ی که یک حویلی را از حویلی دیگر جدا میکند روی خاکهای مراجمین دیگرها وابسته گان خود که زندانی استند ، نشسته اند و - ملاقات میکنند و منم با مراعات این رسم محلی ، به انتظار - انتظار

پانزده دقیقه بی - نشسته ، باز هم تصویر های از (( او )) در ذهنم نقش میکم . . . . آن سوتر مردان جوان مصروف کندن و باره کردن - زمینی استند که بالای آن باید ساختمان تعمیر گردد ، همه گان از چهره ها و صدا های زندہ گس دیواری خسته استند ، شخصی موظف پیوسته آنان را به کار فرما میخواند ، هنوز آفتاب بر بالای سر ما عمود نشده ، که مردی با قد کوتاه از عقب سر کار آمد ، میبرد :

شمار میخواهستید ؟ سرابایش را با شتاب میگویم ، چشمهای سرخش را (( گلوی دریده شده اش )) ، قد پستش را و موهای سیاه و نمناکش را (( او )) سرور است ، بلی به زودی با خود فیصله نمودم که قبول کنم (( سرور بود نش ))

را ، تازه از حمام برآمده است ، پیش از آن که دوباره طرف سوال فرار بگیرم ، گفتم :

بلی میخواهم با شما صحبت کنم ، قصه تان را بنویسم ، من ژورنالیت استم به زندہ گی شما علاقه گرفتم . . . .

نگاهی می کند سرد و گذرا ، با خود تکرار میکند : (( قصه . . . ژورنالیت . . . ))

نگاهش به ناگجا میروند - به ناگجایی که شاید سالهای سال از عمرش را در آن به سر برد - به ساده گی ، روانش را ، بر از عقد و نفرت مییابی ، در چشمهای سرخ تریاکیش ، که درستی نهفته است

تلختر از هر تلخی و تند تر از هر شلاقی ، خود را جمع و جور میکند ، بیانش لحن مودبانه بی میبرد ، اما به چشمهای که نگاهش را دنبال میکند ، خیره میشود و زود اخ از ابرو برداشته میگوید :

(( قصه موه کسی همه بر باد میایم اگه نوشته میکی کارمردانه بیست و سه هم تاجایی که یادم اس ، برت قصه خات کم از اول شروع میکم . . . ))

و با همین ادعا ، ادامه میدهد و من یادداشتها را بر برداشته گویا اورا میشنوم و اکنون به لحن نوشتار گفتار او را نوشته میکم :

(( به خاطر آن است که در روزگار کودکم ، پدرمادرم که ایکاش - نمیداشتمشان ، از هم جدا میشوند آن یکی بی عیاشی خود و این دیگر بی راه های نوارضای خاطر و هوشش ، زندہ گی میکنند و من بسا مادر آواز خوانم ، با مادر هنرمندم در ریکاخانه کابل جای میگیرم و مدتی بعد شوهرمادرم - شوهرد و می - به خانه ماسی آید ، اما زود چشم از

باور کردنش مشکل است ، این فاصله بیست از اسطوره بی تحقیقی ، از سرایی تاحوشه بی و از رؤیایی تا عینیتی ، انسان میتواند او را چون حقیقی بیذ بسرد حقیقی به تلخی یک ندامت و به سان بریادی قومی و قشاش - مگر سرور (( جوچه )) زاده بیسی نبوده از مادری ؟ مگر او را نیستی به قومی و قشاشی ؟ در ریخ که در اونفرت محرکی بود برای بر باد ساختن و سرور جوچه شدن . زمانی با خود اندیشیده بودم که کدام نیازی نویسنده بی را و اد - شت تا از هارسن لوین بنویسد ، در زندہ گی چی گاستی بی میورد اگر از (( باپون )) نمی نوشتند ؟ و اکنون میدانم که نیاز ، نه آن است که شهکارهای بنحرفران قانو هارا تبارزند هند و از آن به گولسه ، تمجید ، یاد نامه بنویسند ، بل نیاز یک بار دیگر به صدا آوردن زنگ خطر بیست از انحراف محیط های زیستن شان که از خانه بی آغاز و بعد هلنیزهای پیاده رو ، - جاده ها ، دادگاه ها و زندانها به پایان میرسد .

نام سرور شوهره بود نش به (( جوچه )) در گوش شمبه ها و هلنیزهای - دادگاه ها و زندان ها خوشتر از گوش جامعه آشناست . چه او در عمرش که هنوز دهه سوم راتازه آغاز کرده ، افزونتر از دود دهه رابه فاصله های پیچم در زندان به سر برده ، در زندان بزرگ شده در زندان تصویرهای از زندہ گس برداشته ، عقد موخو و کورت - نسبت به همه را در خود پرورده ، زمانی در محبوسد همزنگ کابل

نوشته رهبري

# مجازات زندانيان بندستانيها

اجهان ميپوشند . ما در شهر نو  
جاي گزين ميشويم ، هنوز نمي فهميم  
دست راست و چپ کدام ها اند که  
دستم مهارت بریدن کيسه هاي  
چپ ها را کسب کرد ، هنوز جنایات  
دیگر نکرده بودم ، فقط کيسه بري  
میکردم و گاهگاهی همراه با رفقایم  
دزدی ها و خسر دزدی ها میکردیم  
تا این که اشتباهاً مرا زندانی کردند  
\* چرا به کدام جرم و جنایت ؟  
- جنایت ؟ هیچ جنایتي نی  
به خاطر سرقت پول حاجی سهراب  
برنج فروش و به خاطریکه حاجی سهراب  
سهراب کشته شد و سه نفر جوانی  
با لایم شاهدی دادند ، ده سال  
قیدم برآمد اگر کلانمن میبودم شاید  
اعدام میشدم ، این اولین باری  
بود که در عقب میله های زندان -  
رنج عادت بد را از یاد بردم -  
عادت کيسه بري و سرقت - و افزون  
بر آن اعتیاد جرس کشیدن نم به  
ترياک کشیدن مبدل شد . . . .  
در آن سال همان در زندان -  
د همتنگه کابل توقیف بودم ، اتفاقاً  
یک گروه زندانیان سیاسی که  
امروز مردمان بزرگواری استند در  
زندان بامن معرفی شدند ، آنان  
میخواستند مرا به اصطلاح اصلاح  
کنند ، به همین منظور بامن کمک  
میکردند ، حتی مرا نزد خود خواسته  
القایا رایا میدادند ، روزی قرار  
بر آن شد که یکی از این زندانیان  
سیاسی را که خود را ایداد بشرمل  
سلدی را طور مخفیانه از زندان به  
برادرش بفرستد که در آن اسراری

نوشته شده بود ، من سند را به  
قسمت ثقل يك كتاب جا به جا کردم  
و به زندانی گفتم بنویس که این  
کتاب جالب است به وقت بخوانید و  
به این ترتیب ، پولیس اغوا شد ،  
سند به دست طرف مقابل میرسد . . .  
از آن پس ، آنان به من میگفتند  
که تویسر با استعدادی استس  
میتوانی در آینده زندگی خوب  
و شریفانه بی داشته باشی و اما  
زندگی شریفانه که نمیتوانست  
دیگر بامن سرسازش داشته باشد ،  
مگر باید روید راندم داشت ؟ مگر  
بامادرم داشت ؟

مجاد کمی از حبس باد یگر گوسی  
رژیم بخشیدم میشد ، وقتی از  
زندان ، آزاد شدم ، کوتاه زمانسی  
تصمیم گرفتم که دیگر کاری نکسم که  
زندانی شوم اما تصویر های فجیع  
زنده گی مادرم ، تصویر های عا -  
صی قیافه پدر هایم و تصاویر فجیع  
و مفلوک همه گذشته ام يك مشیت  
شدند و بر فرم خوردند ، دیدن  
زنده گی مردمان آزاد را نمیتوانستم  
تحمل کنم کمابیکه بامن نوجوانی  
را آغاز کرده بودند ، هیچکند ام  
مانند من نبودند ، قیافه سرد و  
بیجان آخرین مقتولم حاجی  
سهراب ، بسته های ضخیم کاغذ  
های پول ، توتی های متعفن جرس  
باران دوران غارتگری کود کانه ام  
که اکنون جوان شده اند ، همه و

همه صف بسته و نخستین قدمهای  
آزاد را در جاده ، اجتماع محاط  
کرده بودند و به دهلیز مبدل شد ،  
بودند که انتهایش بازگشت به  
گذشته و آغازش بود ، چنین بود  
که مفکوره غارت توریستها را همراه  
با یارانم لباس عمل پوشانیدم و حتی  
گاهگاهی اموال و یا پاسپورت و -  
اسناد شان را که به دردم نمیخورد  
دوباره با ایشان میفروختم .

گاهگاهی مردم به من ، جنان  
نگاه میکردند که گویی جنایتي کرده  
باشی و یا جنایتکاری باشی . درست  
در نخستین روزهای ماه چهارم  
آزادیم ، پولیس - همان افسریکه  
از بدت مرا تعقیب میکرد و هر سال  
در دستگیرم نقشی داشت (گل نیسی  
خان) - باز دستام را قفل زد و سوار  
بر موتور زندانم کرد .

\* چرا ؟ به اساس کدام جنایت  
- جنایت ؟ کدام جنایتي ؟  
منکه جنایتي نکرده بودم . . . فقط  
مدت تعاقبم و ترحاجی هزار گلدرا  
د زدی بودم و تمام برزه هایش  
را فروخته بودم و محکمه پنجسال  
زندان را شایسته مجازاتم تثبیت و  
فیصله کرد ، و هنوز همه سیمان  
توقیف را سپری نکرده بودم که  
آزاد شدم و در اولین هفته بعد

از آزادی دوباره برای مدت کوتا -  
هی توقیف شدم .  
\* کدام جنایت را مرتکب شدی  
بودی ؟  
- جنایتي ؟ منکه جنایتي نکرده  
بودم ، صرف اشتباهاً والی لوگر  
را غارت کردم و از حبس زود رها شدم  
بعد از مدت کوتا تراز يك ماه  
آزادی ، بازم محکمه چهار -  
سال حبس و دیگر بایم سزاوار دید .  
\* چی جنایتي کرده بودی ؟  
- هیچ جنایتي نکرده بودم ،  
فقط چهل هزار افغانی کيسه بري  
کردم ، و نیمی از حبس را همسری  
نکرده بودم که آزاد شدم و در اولین  
روزهای آزادی ، مرا (د نقلیه  
سیاه سنگ) سرباز ساختند .  
محیط سربازی محیط خوبی بود ،  
اما هرگز دست نداشتم که نان را  
به راحتی غذای سربازی صرف کنم ،  
آخر باید زحمتی برای رویدن نان  
کشید ، شراب ، جرس و تریاک باید  
ضمیمه های غذا میبود ، و همین بود  
که دو ماه بعد از آزادی و سربازی از  
قطعه نظامی فرار کردم و چهار  
سده بقیه در صفحه (۱۸)

# شما هم خبر شوید!

**از گپ‌هایی**



**که ما خبر شدیم**

تعبه گنده : فوت زلی

## حالا که پرسیدید

ج : اگر هر دو باشند از سن چه بهتر اما اغلبا با استعداد و صدای خوب .

س : چرا هزارویک گپ نشر نمیشود ؟

ج : هزارویک گپ برای نشر شدن آن وجود خواهد داشت جلیل اندرابی ؟

س : چرا شمس‌الدین سوزان تخلص می‌کند ؟

ج : به خاطریکه تیل بسودا نمیشود .

ناطه حنیف :

س : چرا صاحبه کارگور و درساورون چاپ نمیشود ؟

ج : به خاطریکه هنوز صاحبه را چند رکاب در اوبه چاپ نرسیده .

سیمیا سروری :

س : ایاموترا طاهر شیباب تصا دم نموده است ؟

ج : از بایسکلش خبر داریم از موتزش نی ؟

س : اکبر نیکراد کجاست ؟

ج : باگمان اغلب که به جمع تجاران بیوسته در کابل تشریف ندارند .

ساره ازلیسه حره جلالی بیرون :

س : چرا وحید صابری اهنگ های تازه ندارد و چرا در تلو بیرون اعتکافیش کم نشر مینود .

ج : شاید مصروف عروسها باشند و در موردش میگویند زنده که د بلارده هم به وارد

س : خود را معرفی نمیکسم دختری هستم حدود هجده سال دارم ، تا حال خواستگاران زیاد داشته ام ، تحصیل یافته و امتحانات بوده اند ، اما قد و قواره و پول نداشته اند ، دوستی مرا ملامت میکند و مورد شماعت قرار میدهد و میگوید : تو مقصری و گناه از توست که نباید چنین باشی به نظر شما گناه از کیسته از من ، از خانواده ام که مراجعین بیرون ده اند یا از محیط مکتب یا ... ؟

ج : از هیچکدام ، از ویوی شما و کتت ها و فلم های تجارتی هندی .

لحن جان نایل از مزار شریف :

س : چرا همه هنرمندان از رادیو تلویزیون و مقامات بالای ان ناراضی نشان میدهند ؟

ج : به خاطریکه در جیب خود چیزی ندارند ، ازین سبب بهترین ها نه همین است .

نفیسه ازو صدیقی :

س : ایام مریارو برستو از سیاحت برگشته اند ؟

ج : مردم این سفر را فرار نامیده اند نه سیاحت .

مسعوده توخی :

س : ایابند یوقتن اشخامریه حیث نشان نخره شناخت است یا استعداد ؟

عبد القدوس از کارته بیرون :

س : من به برنامه های رادیو و تلویزیون زیاد علاقه مندیم ، میخواهم همیشه آن ها را بشنوم و ببینم ، به خاطر این کار باید بروی داشته باشم به کجا عرض کنم تا مرا هم بر آورده شود ؟

ج : هیچ جلعاری نشوید یک پایه جنرال شور بخرید .

محمد رحیم کبیر از سیسد نور محمد شاه مینه :

س : چندین سال است هر یقه تیلیفون به مرجع مربوطه داده ام ، امروز فردا میگویند اما همسایه ام در همین روزها تیلیفون گرفت ...

ج : هیچکار غیر ممکن درین دنیا وجود ندارد ، دست و پای کنید و ...

زهره ایوب از میکرویوان اول :

س : تا جاییکه خردان رادیو و ویژه تلفظ ناطقان آن معیار تلفظ درست میباشد ، با تا سف بعضی از ناطقان سابقه دار و تازه کارها کلمات را فقط تلفظ میکنند چرا ؟

ج : استغفر الله چو میگویند شاید گونه های شما غلط مینویسند .

عابد رابع بکتاش :

س : چرا تا وقت خانم دیگری نداشته باشی مستحق آبارتمان مکرور یون نمیشوی ؟

ج : به خاطریکه باید قبلاً اصول خانه نگهداشتن را یاد داشته باشی و از سوزی دیگر خانه دار رایک خانه بیخانه راصد نگهداری الحمید میرزاده از شهر مزار شریف :

س : چرا در نمازهای برچون فروشی ، اهدای ضروری و کم قیمت به خویشان و کسان کارمند آن آن میروند ؟

ج : نشنیده اید که (( به تو که توبه ... ))

س : جوانی هست تحصیل یافته و پرد بار ، خوب همیشه مرا ملامت میکند و دخترش (خانم) را علیه من می شوراند نمیدانم کار به کجا خواهد کشید ؟

ج : جایزه ، به داکتر روانی ، اگر بیاید ...

## تراجم

روانه منزل انبیا اینده میگردد و میگوید به لحاظ خدا متوجه باشید که این (شیرک) شانسزده (اولاد) و سه خانم دیگر هم دارد و در آنجا جنجالی برپا میگردد که شیر فزونی وارد میشود و جنجال آج میگردد ...

رفتم سراغ شهر جان فزونی که در پیکر از همتها به اهمیت استخدام کار میکند و موضوع را عرض کردم ... خندیده گفتم

زلی جان مارا کی میگوید

بلکه خانم دام و نام خدا یک درجن اولاد ، همراه این یکسر هم که بهوشم زیاد است گفتم در جوانی تان برکت اما امان از دست نشایعه پراگان .

شنیدیم که هنرمند خوب ، متواضع و سابقه دار کشور شیر فزونی هوس خانم جاری را نموده بود طلبکاران هم فرستاده که خانم اول آن ، دویا داشت و چند پای دیگر از خواهران به جان برابر خود (انبیا ها) قرض کرده

**ناشناسی بجایست**



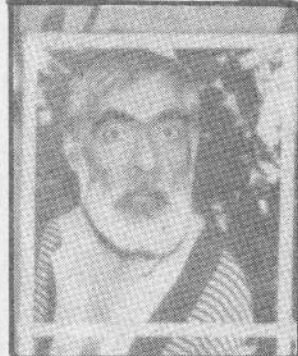
با ایشان چشم به چشم شویم این که از کی به قهر است خدا امید اند ، اما متأسفانه شنیدم که گفته اند میخواهد تعلق بگیرد و به خانه نشیند .

از کار دولتی دلشان ، اما آیا میخواهند دوستداران آوازش را محله ساورن منی برانجس مباحه بی داشته اند ، متأسفانه خودشانرا در چپ کوجه هاز د اند ، که هیچ قادر نشدیم

خبر شدیم آوازخوان محبوب و خوب ما محترم ناشناس مع الخیر از وظیفه که در خارج از کشور داشتند به وطن برگشتند برغم آن که وعده و وعیدی با داره محله ساورن منی برانجس مباحه بی داشته اند ، متأسفانه خودشانرا در چپ کوجه هاز د اند ، که هیچ قادر نشدیم

**ساریان**

**زخمی شد!**



شایعه بی بین هنر دوستان به ویژه علاقه مندان آوازگهرا ی ساریان پخش کرد بد که ساریان زخمی شده است ...

ساریان در پلان ۲۲ الف مکرور یان سم در یک آبارتمان پنج اتاقه در منزل اول با خانواد اش زنده می کند ، چندی قبل یکی از راکت ها در همین بلاک - اصابت میکند که خساراتی بمشوشه ها و کلکین های آبارتمان نش مرسد ، ولی به فضل خدا و از خسارات جانی در امان میمانند و سراز وقوع این حادثه اتحادیه هنرمندان به کمک میشتاب و تری سيات آبارتمان او را به عهد میگرد ، در وقت نبر راکت ، ساریان در حال استراحت بوده و لنگه لنگان خود را با یک ساریان با اعضای نامیل به د هلیز رسانیده و در دل دما میخواند و در سنج بلا را آرزو میکرد ...

مهربان ساریان و خانواده اش از خسارات جانی در امان میمانند و سراز وقوع این حادثه اتحادیه هنرمندان به کمک میشتاب و تری سيات آبارتمان او را به عهد میگرد ، در وقت نبر راکت ، ساریان با اعضای نامیل ازین حادثه جان به سلامت میبرد ...

با سلامتی همه هموطنان را از بار نیکورد ، در وقت نبر راکت ، گاه از بد شمال خواهانیم .



# تعمیر

# کوکا

منم جي زه ((ن)) غوتي پيم  
 اود سڀا د گهڙي ڪل د سڀا د گولونو  
 به گهڙي ڪي د گولونو ترڪي  
 د بنا پيمت بازار تود م  
 د سڀا (هو) د سڀا د گولونو  
 د گهڙي ڪي هيله به ما پوره ڪري  
 زه ((ن)) غوتي م اود (هر)  
 د لڙوني نه شاهد ه  
 زه غوتي م اود ((سڀا))  
 د گولونو گهڙي د جهر ولوتانه ه  
 لبتنه .

زه غوتي م مهاڳم د اوسني  
 سهار د زمي به غيڙي ڪي  
 زه د سهارني ور الڳ به طلايي  
 شرڪي نازيم اود سڀا هغه  
 غور ڪي ڪل م جي د بنا پيمتو  
 به اود ڪي توپيل ڪنوم  
 زه د ((ن)) غوتي م خو ه  
 ((پرو)) د لڙوني شاهد ه اود  
 ((سڀا)) هغه غور ڪي ڪل  
 جي د نازم سترگي ڪي ورڪي  
 اوستلاي شي .

سوتيه  
 بلي غوتيه! دغه زمزمه بهه پيمتو  
 ز قوله خود زمان د تميز فوز ونوتو  
 د پوره لڙه رسيد ه  
 غوتيه! هو غوتيه بهه د خرو لڙي  
 بلڪيد له اوڳه وه!



به اوس جي بنا د ساتلي م  
 د پروه لڙونه - منم جي زماور  
 د زمي د پيمتو غيڙي ڪي مراد م ه  
 پيم

منم جي زما به خندا اود بوا د -  
 حيل ائين تود ڪي لڙي شي منم  
 جي بنا پيمتو د اود ڪل خاوند ه د  
 هيله نه هيري جي زه م اود ڪل  
 اود ميانا نوڙه به لڙي ڪي تود  
 وساتو .

نه! زه د دي نازمين باغ بهه  
 لڙي ڪي چاواچولم!  
 اودغه د لڙي توده هنگامه چما  
 باد بنا د پيمتو بهه برخه ڪري ده  
 پوهنيم ((پرو)) د پورو  
 پوهنيم لڙوني .

پرو - هغه پروه جي د لڙي  
 بنا د ڪاروان ز غيڙي ڪي دي -  
 لڙي ڪي راپلي ده . اوهغه  
 پروه جي د سولنده اهار مڃي  
 ته م زما د لڙي وڃي د نازم  
 خاطر خيل د لاسون اوڙوڻي بهه  
 سرو لڙو سولتي دي اوزه مڃي  
 د اوسني هوس پنگي باغ ته  
 سهارني م . هغه باغ ته چمپي  
 پوڳاڻ خيله قافله پڪجي اڙ و لاي  
 شي .

هغه باغ جي پهلان م م -  
 ((سڀا)) د راتويه سند رڳوڻي  
 لڙي ز غولاي شي .



شهر نمل محمد دين نواک

غوتيه لانه وه غور ڪي م جي د  
 سهارني زمي د مچوا غستلو پيمر  
 شرب شو .

زمي غوتيه به نازان به غيڙي ڪي  
 ايوه اوهغه به لڙو لڙو پيمتو لو  
 ه جهر وه . خو وڙوڻي ڪي پيمر  
 د سڀا بهه سڀو بلوڪي سڀا  
 نڀاري اود سهار لڙي لڙي لڙي  
 زوڙو الڳو لڙي ڪي ڪي  
 انتظار ڪي وه جي ڪله ڪله م م -  
 سيد لوهته رڳوڻي . غوتيه پورا  
 ڪم ڪم بهه پيمتو د سڀا سره مڃي  
 زه م جي د بنا پيمتو د بنا  
 د لڙو لڙو لڙي ڪي لڙو لڙي م م  
 د نازم برخه د ((ن)) د پوهنيم  
 لڙونه ده .

به! د اود لڙي پوهنيم نه ده .  
 بلڪه د پروه د وڙي خواله ده م جي  
 د شنه آسمان د شنه زه د نامرا -  
 دي د خيڙي هغه م لڙوڻي م  
 د ((پرو)) د پوهنيم لڙونه  
 زه پوهنيم جي د پروه لڙوني  
 د زمان د اوستورا اوستوڻي تود  
 تياروڻي ڪي راتويه ڪري اوه  
 د لڙي د سڀو وه سڀو بلوڪي  
 لڙي سيد لوهته تياره ايم . د  
 پروه د پوهنيم لڙوني هغه جي  
 د زمي به نازمي هڪڙي اوهغه  
 جي د سهارني زمي پيمر الڳو غار ڪي

# سید رسول رسا :

# دینستوداد بیاتو خُلاندر خیره

ریدو یو پهلې (( ته د کار لپاره  
واستول شواو د هند د نیمې وچس  
تر تقسیمید و پوري هلته پاتی شو .  
سید رسول رسا به پښتو ژبه پیر  
ا تار لیکلی چی مخنی چاپ شوي  
ا تار یی په لاندې ډول دي :

- د بید یا گلونه . د غزلونو او نظمو
- مجموعه .
- نوي ترنگه . د نظمو نومجموعه .
- د قران بیغام . یواز د نظم
- د مسد سر به ډول .
- سید رسول رسا سر خیره پر پورتنیو
- ا تارو مخنی ناولونه هم لیکلی دي .
- رسا په انگلیسی ، اردو او فارسی
- ژبو به پوهید ه اونه روانی یی
- په د غوزو خبري هم کولای شوي
- اولیکل هم . هغه د هند د نیمس
- وچس له ویش خخه وروسته په
- افغانستان کور د پاکستان د سفا
- رت مطبوعاتی آتسه و .
- د یوشمعر خوکړنی یی چی د فیو
- ډالی ستم برضد ویل شوي د تسه
- د مثال په ډول رانقلو :
- خدای زما او ستا خوږ دي .
- مونزه د وار ه بنده گان یو
- ته په خه باندي مالک شوي
- مونزه ولی فقیران ییو
- ته د خدای د لوی حکمی میراث
- خوړ شوي . موز شوو ز یی .
- اوس مسجدی موستا به درد یی
- چی بی وسه عاجزان ییو .

سید رسول رسا  
دینستوداد بیاتو  
ودی او پراختیا  
نه خا تلی یی پام  
لساته

پوخت وچی په شعرو یو یی پهل  
وگر او هماغه وخت د (( پښتون -  
مجلی )) په پاڼوکی یی شعرونه  
خیریدل . کله چی سید رسول رسا  
په اسلامیه کالج کی زده کړه کوله  
د ( اسلامیه کالج ) د ( خیر مرگین )  
په نامه مجلی د پښتو برخس د پسر  
و تاکل شو . چی خه ناخه شپز کاله  
یی د دغی مجلی د خپرولو مسو -  
لیت په غاړه درلود .  
سید رسول رسا په کالج کس  
د زده کړی په بهیر کی د (( بزم  
ادب پښتو )) . (( بزم السنه شری -  
قیه )) او د نونبار د (( ادبی جرگی ))  
د غړی منشی او رئیس په توگه  
وظیفه تر سره کړی ده .  
سید رسول رسا هم د زده کړی و  
هم د سرکاری خدمت په وخت کس  
د پښتو ادبیاتو و دی او پراختیا ته  
محانگری پام ساته او د یی لاره کی  
سترنه هیرید و نکي کارونه کړی دي .  
هغه د (( پښتون )) مجلی په کار و  
بارکی د یوزیار گاللی او د دغی مجلسی  
له لاری یی پښتو شعرو او نظم ته  
محانگری خد متونه کړی دي .  
سید رسول رسا په ( ۱۹۴۱ - ۱۹۴۲ )  
کلونو کی د پهلې د میاشتس  
تبلخانی مجلی په اداره کی جس  
( نن برون )) نومید ه په کار بوخت  
و .  
سید رسول رسا د ۱۹۴۵ کال د  
کانگریس په وزارت کی د (( ال ان پی سا

د پښتو ادبیاتو پرهلسه اسمان  
د پوستو یی تعلیم لئ او د پسر و  
کاروانیا نولاری یی روښانه کړی -  
دی . د دغو علانده ستورو و  
خخه پوهم سید رسول رسا دی .  
سید رسول (( رسا )) د پښتو  
ژبی نومپالی لیکوال او خوز ژبی  
شاعر د کوزی پښتو له خواد پښور  
د سیمې د (( پد رشو )) په کلی کی  
په سنه ۱۹۱۰ هیسوی کی وزیږید .  
پلاری میا محمد سعید نومید ه .  
خپلی لومړنی زده کړی یی د -  
نونبار په اسلامي (( های سکول ))  
کی اولوړی زده کړی یی د پښتو  
بنار په (( اسلامیه کالج )) کس  
تر سره کړی . په ۱۹۳۴ کال کی یی  
د ازموینی له تیرو لو وروسته د لاهور  
په (( سنترال کالج )) کی شامل شو  
اونه ۱۹۳۸ کال کی یی لدغه  
کالج خخه د فراغت سند تر لاسه کړ  
او ورسی د پوهنی په محکه کی د  
بنوونکی په حیث وگمارل شو .  
سره لدی چی سید رسول  
( رسا )) خپلی لوری زده کړی  
د طبیعی علومو په خانگه کی سرته  
رسولی وی خوله ادبیاتو سره  
اوپه محانگری ډول له پښتو  
ادبیاتو سره یی خاصه مینه او -  
علاقه درلوده .  
سید رسول رسا لاکوچی و اونه  
بنوونکی کی په لومړ نیوز ه کړ و -

# مکتب کرم

کتابخانه کرم

نویسنده کامله حبیب

قصه از مرد

بی درنگ و دل انگیز هر آبشار  
 و طلعت رو با آفتاب هر شب سها  
 و هر شب پر ستاره آشنا بود همواره  
 از جهان حقیقت میگریختم زهرا  
 مونس همینگی من صورت انسانیه  
 ساز من بودند - بدن را با اندام  
 دوست میداشتم او را می من  
 فرشته بی بود که بالهای  
 عمادش بر من سایه می افکند  
 و مرا چون جان گرامی میداشت که  
 ای کاش چنین نمیبود ز پراهمین  
 مصیبت های بی حد و حصر او  
 بای آن لطمه را در بند حلقه  
 نامزدی دختری کشانید که  
 همبازی دوران کودکی من بود  
 من او هند بگر را خیلی دوست  
 داشتم ولی وقتی چشم بجزیای  
 های طبیعت آشنا شد دیگر  
 کمترین توجهی به او نداشتم  
 زیرا زیزه آبشار که دیوانه وار سر  
 به سنگ میکوبید کانی بود که  
 سر مست گرداند و از دنیا هر آنچه  
 موجود است آن است بیگانه ام  
 سازد او دختری از دستشان  
 بدو بود از آنجایی که پدرش

بار دیگر آنچه در زنده کی او اشاق  
 افتاده از زبان خودش شنیدم  
 و دوباره بنویسم شاید این نوشتن  
 دوباره او را تسکین میکرد  
 گفت : اینبار قصه یک  
 مرد گوش بدیده و بعد خاموش شد  
 سکوتش طولانی شد از گفتن آنچه  
 که باید میگفت هراس داشت  
 انگشتان بار یک و لافش را لریزه  
 خفیف و زود گذر ترا گرفته خجل  
 زده به نظرم رسیده اند که های  
 کوچک عرق بر پیشانی اش میداد  
 و خنده نه بعد مکتوب را شکسته  
 و بدون هیچ مقدمه ای گفت :  
 یک وقتی منوشتم ، داشتیم آن  
 منوشتم و شمر میسرودم هر کسی  
 نبود در وجودم بود به حکم یک  
 احساس ناشناخته در وصف  
 زبانی های طبیعت به پای  
 هر گلی آب میداد ، شامی  
 بودم که گوش به زیزه های

نویسنده کشور ما میبود اگر او اسم  
 میداد ، اگر می نوشته ، یک وقتی  
 مینوشته خیلی هم خوب مینوشته  
 ولی بعد در نیمه راه رفته متوقف  
 شد  
 یکروزه دفتر مجله آمد  
 مردی بود ضعیف و ناتوان ،  
 اسکلتی بود در لباس زنده هاله  
 چون سایه بی سبک وی صدا  
 آمد و رو بروم نشسته چشمانش را  
 سایه غم پوشانیده بود ، از قصه  
 های من برام قصه کرد ، من قصه  
 او را که کسی برام گفته بود چندین  
 سال قبل نوشته بودم ، و اکنون  
 به اصطلاح قهرمان داستان  
 خودش آمده بود و تقاضا داشت

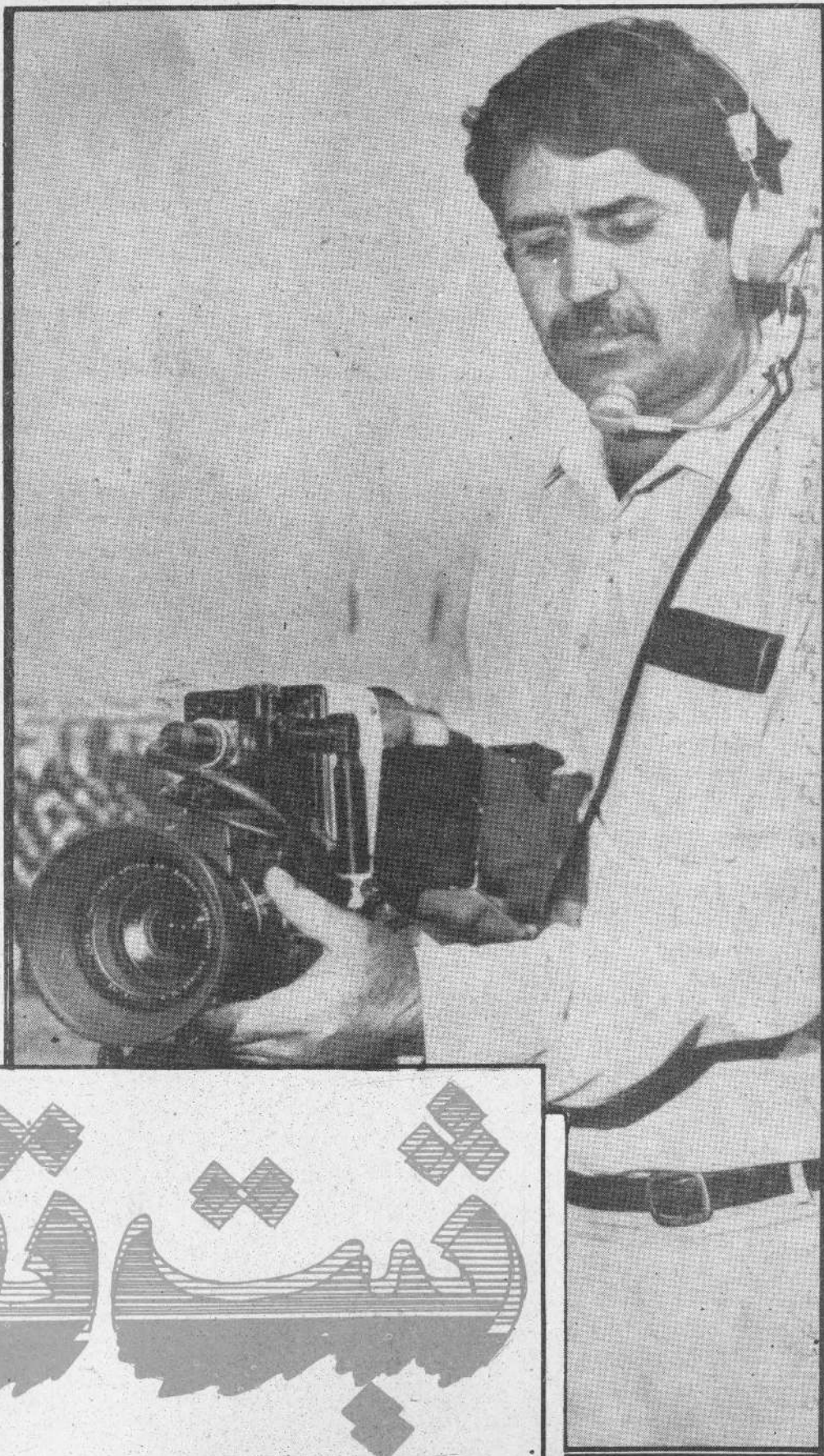
مانند یک درخت بی حاصل  
 ریشه های تنش خشکیده پیوسته  
 ضمن چنان بزرگ بود که در کشور  
 تنگ سینه اش نمی گنجید  
 روهای مذبذب او لحظه های  
 رامی انباشته در چشمانش  
 قصه یک راز خوابیده بود ،  
 رازی از یک دره میخورد آنسوز  
 صدایش از درون یک چاه  
 خشکیده و قحطی کشیده بیرون  
 آمده ولی من میشنیدم و می نوشتم  
 شاید از غیبتش و وقت ترس

مستول و بار من بود، بدین مصداق  
 سید دوستی من کجاست که من  
 ولی نمیدانم که من کجاست  
 کوچترین تاملی به این دوستی  
 و وصلت ندانم. از آنجایی که  
 احترام پدر را فریضه خود میدانم  
 در صد امتراض بر نهادم و -  
 بالاخره با هم نامزد گردیدم، در روز  
 نامزدی ما خیلی کوتاه بود و من  
 نتوانستم کوچترین جملی را در  
 قلبم به او اختصاص دهم. از  
 دیدن قلبه من جزوه هشتم را  
 کوچترین بهانه از او میگیرم  
 بالاخره با هم از روزی که  
 من موجود مغرور خود میدانم  
 بودم، یکسال احوالی لم یگذر  
 شد که احساس کردم که کسی  
 زناشوهری برام طلبه آورد -  
 استه خانم سواد خواندن  
 نداشت که چه احوالی صرف  
 سخنگویی من کباب آفتاب بود  
 ولی در عوض قلبم را دستمال  
 عشق و محبت نسبت به من و خیلی  
 میکوشید مرا خوشحال و شاد  
 نگه دارد ولی من غرق در لجن  
 زار غم و فغانه غم بودم  
 آرزو داشتم خانم با سواد داشته  
 باشم تا آنچه را که نزد آنسر  
 گیرای ادبی جلو میگردد بخواند  
 و برانگشت هنر آفرین من  
 گوید، این همه خود میدیدم  
 موجود تخیلی بار آورده بسود  
 پیوسته در حال تخیلات که هیچ  
 رابطه و پیوندی با حقیقت  
 زنده گی نداشت به سر میبرد،  
 خلاصه در جهان دیگری زیست  
 میکردم، خانم به همین گو -  
 چکترین علاقه من نشان نمیداد  
 عشق و ولایه او فقط در وجود  
 من خلاصه میشد.  
 کم کم احساس کردم که تحمل  
 وجود او برام رنج آوراست با خود  
 میگفتم: خفت است نه پیوسته می  
 چون من بازن بسودنی زنده می  
 کند آرزو داشتم فرزندی داشته  
 باشم در حالیکه او قادر به سو  
 فرزندی بدنی نبود.

بالاخره تصمیم گرفتم کام رابا  
 او یک سرو کم، آنشب نمیدانم  
 اودرچی رویای خوش از آینده  
 اش فرورفته بود که باخوشی  
 عقیده ام را اظهار کردم.  
 نخست خیال کرد شوخی میکنم  
 ولی همینکه دانست در تصمیم  
 خود استوار به شدت گرفت  
 خود را به ما هم افکند قسم یاد کرد  
 که خواندن و نوشتن را به ما سوزد  
 ولی من فرهاد زدم من فرزند  
 من خواهم و تو نمیتوانی برایم  
 فرزندی بدنی بیاوری، بایک عالم  
 پاس و اندوه گفت: از کجا  
 میدانی که نصر از تو نباشد؟  
 او به تلخی میگفت ولی گریه  
 اودر شوره زار قلبم کوچکی  
 تاثیر نداشت، و من که از عهد  
 برداخت مهره اش به سهولت  
 میتوانستم بدرشم، به اشک  
 هایش به التماس هایش، به  
 فغان و سوگند هایش هیچکدام -  
 شان لغتا نکردم، تا صبح دیده  
 برهم نهادم و همینکه خورشید  
 بایرتو زهنت از افق مشرق سر بر  
 کرد از ستر برخاستم و بیدار  
 را از تصمیمی که گرفته بودم آگیا  
 نمودم، او کجا میتواندست با رای  
 من روی مخالف نشان دهد  
 پس از کسی گفت و شنود راضی  
 شد، مراسم طلاق خیلی ساده  
 صورت گرفت زیرا اکنون خانم  
 کسی نداشت بدش چندین پیش  
 فوت کرده بود، یک تازمه آن  
 بدو و توتوش بود، با اخذ مبلغی  
 به عنوان مهریه در حالی که  
 چشمانش از فرط گریه وین کرده بود  
 محض راترک گفت، از آن به بعد  
 من بودم و چهار دیوار اتاق  
 و یکشت تصورات واهی. اشک  
 خانه ورق هارا با هم سهوا  
 میکردند.  
 دو سال گذشت و من همان  
 بودم که بودم، زنده گوی را زرد -  
 همه غمخیز نگاه میکردم و از زنده گی  
 واقعی و تلخی های آن گریزان  
 بودم، تا آنکه یک شب همه چیز

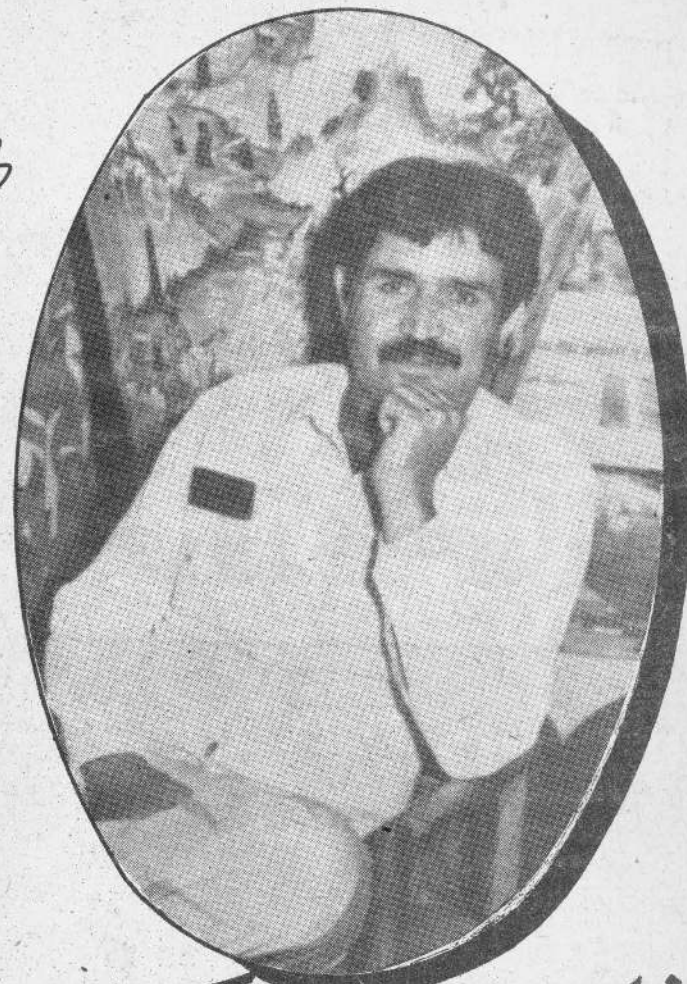
عوض شد.  
 یک شب زیبا و خیال انگیز  
 بهار بود، بزه های ابر در رهنه  
 آسمان مستانه سرد روی هم می  
 نهادند و می فریدند، انعکاس  
 نور چراغ های خیابان در آب های  
 ایستاده بی روی جاده منظره  
 دلپذیری ایجاد کرده بود، در  
 یکی از ایستگاه های شهر منتظر  
 موتربودم تا به خانه بروم و از این  
 منظره دل انگیز قلم فرسای کنم.  
 مردی آمده به شوم نزد یک  
 شد روشن چراغ تپسی از صورتش  
 را روشن کرد لنگی کهنه  
 به سر و کلاهش ریخته می به پاداش  
 از سرا پایش کتافات می بارید  
 وقتی مقابل ایستاد لبخندی -  
 زده گفت: آنا ساعت چند  
 است؟ به ساعت نگر بستم بازه  
 شب بود باخوشی گفت: یازده  
 بجده. فکر کردم همین که جوابش  
 را بدهم از کسارم رد خواهد  
 شد ولی اودر حالیکه پس گردن  
 راس خاریدد و باره سوال کرد:  
 منتظر موتراستید؟  
 گفتم بلی!  
 شما هم انتظار موترا دارید؟  
 در حالیکه به اطرائش نظر  
 می انداخت خنده می نموده  
 گفت: من منتظر مشتری استم.  
 بعد سینه هایش نگرستم فرو رفته  
 چیزی نبود که منتظر مشتری  
 باشد، خیال کردم شوخی میکند  
 بی میل نبودم تا رسیدن موترا  
 خودم رابا او سرگرم کنم، قطری  
 سگرتم را از جیب بیرون کرده بگر -  
 تی تعارفش کردم یک دانه برایش  
 برداشتم با لایتم سگرتش را -  
 آتش زدم  
 طرز سگرت دود کردنش را انستم  
 که سگرت نیست زیرا نهی از  
 سگرت را در دهنت فرو برد نظری  
 به سراپایش انداخته گفتم:  
 گفتی که منتظر مشتری استی؟  
 خنده معنی داری نموده گفت:  
 بلی منتظر مشتری استم ولی این  
 روزها کسی به سراغ من نمی آید

نمیدانم ذوق مردم مرده یا گل  
 ولای کوچه ها مردم را فراری -  
 ساخته است.  
 یقین داشتم دیوانه نیست  
 ولی از حرف های بی سروپایی  
 هم چیزی دستگیر نمیشد.  
 خودم رابه صحبتش علاقه مند  
 نشان داده پرسیدم: خوب  
 بالاخره نگرانی چه میفروشی؟  
 چشمانش رابه گوشه بی از خیابان  
 دوخت و بدون آن که در چشمان  
 نگاه کند بالحن زنده می گفت:  
 بستر من و آفوش گریه این توانستی  
 که مرا نیشناسی تلم جوانهای  
 شهر با من محرومت دارند.  
 لحظه بی با خود اندیشیدم  
 میخواستم از او فاصله بگیرم مگر  
 دیدم من هم جوانم، آتش شغوت  
 یک باره در وجودم مشتعل گردید  
 قلبم شروع به تپیدن کرد کوی  
 آن مرد افکار درونم رابه خوبی  
 درک کرده بود، در حالیکه به  
 سوم اشاره مینمود برای اقتصاد  
 او واسطه بود و من هم جوان مجرد  
 تنم داغ شده بود و آرزوی لعین  
 که چند دقیقه بعد در اختیارم  
 قرار میگرفت سر از پانسی شناختم  
 مبدل به یک پارچه شور و هو  
 شده بودم، هوس کشنده و لسی  
 دلپذیر، تا آن شب اصلا به فکر  
 زن نبودم، تلم سرگرم من همان  
 پارچه های نغز و تکیه ادبی  
 بودند که بر تار و پود وجودم  
 حکم سروا می داشتند.  
 مرد از پیش من از نیالشی  
 از چند کوچه که ملوا کتافات  
 و گل ولای بود گذشتم هاقبت  
 در آنجای یک کوچه تاریک که  
 بوی زنده گی فضایی آنرا نباشد  
 بود مقابل دری ایستاد نگاهی  
 به اطرائش نموده پس از آنکه  
 مطمئن شد کسی مراقبش نیست  
 با پشت دست به علامه رمز چند  
 ضربه خفیف به درواخت، صدای  
 یایی از پشت در به گوش رسید  
 و لحظه بی بعد در با صدای

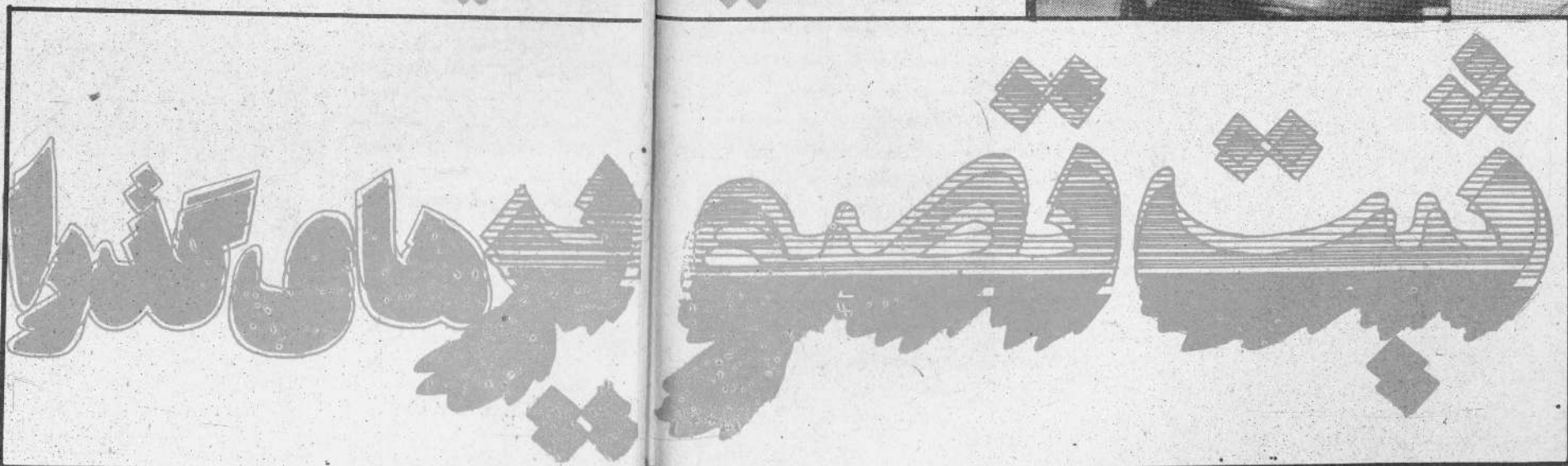


و اینبار برای صحبت هنرمند و  
 با فلمبرداری می‌نشینیم که از آنجا ز  
 کارش همچون عاشق دلباخته می  
 برآید و به خصوص هنر فلمبرداری  
 بوده است .  
 بلی اینبار سخن بر سر فلمبرداری -  
 هست که با مهارت و زندگی خاصی  
 در ثبت آهنگها به خصوص در این  
 اواخر همه گرفته است .  
 بانام فاروق زرننگ همه گان آشنا  
 استند، بانام فلمبرداری که در  
 قسمت دایرکت و فلمبرداری آهنگ  
 ( اهل هر کجا که باشی باز هم  
 افغانی استی ) بر سر پانها  
 افتاد و کارهایش بسیار زیاده است  
 و بگری گل کرد و میگفت .  
 با او برای انجام مصاحبه در  
 دفتر کارش قرار گذاشتم، همینکه  
 در دفتر را گشودم دیدم که  
 چند مصروف است تنها او نه  
 همه همکارانش به کاری مصروف  
 بودند، یاد پدرم از پشت میز  
 برخاست و با لبخند صمیمانه بی  
 به داخل رهنمایم کرده و بعد  
 در صوم نشست .

مصاحبه از فریبا سرلهری



# مصاحبه‌پی با فاروق زرننگ کمره‌مین تلویزیون



ظاهر خیلی آرام و بی تکلفی دارد  
 و من پس از لحظه بی درنگ  
 ازین دروین در صحبت را باز  
 کردم و آرام آرام سپرد صحبت را  
 سوی هدف اصلی آورده پرسیدم  
 \* شما در کارهای اخیرتان  
 مخصوصاً در ثبت آهنگها به کجا  
 جدید کار رایجاده نموده اید یا  
 آن ها اندیشه خود شما بوده یا  
 برود بوسران به شما ایده داد  
 اند ؟  
 در حالیکه چهره اش جدی  
 مینمود ولی با صمیمیت به سوالم  
 نگرست گفت :  
 خیر ( من در جلوی کار کرده  
 چیز چیزی از دایرکتوران هم  
 آموخته ام و در ثبت آهنگها خودم  
 برود بوسر میباشم و از اندیشه خود  
 کار گرفته و کوشش منم است تا حرفه  
 خوبی نه تنها برای هنرمندان  
 بل برای هموطنانم تقدیم نمایم .  
 \* آیا میتوان کار شمارا یک کار  
 هنرمندانه توصیف کرد ؟  
 - اگر خود خواهی نکم میتوان  
 گفت که بلی من با پیشکار و گویان  
 بدون آن که از کارها شانه خالی  
 کنم به وظیفه ام میروم و بیشتر  
 میگویم تا در کارهای هنری ام -  
 ذوق هنری داشته باشم و همه  
 کارهایم را هنری گفته نمیتوانم  
 زیرا هر کاری در وقت و زمانش  
 انجام مییابد و ثبت آهنگها به  
 خصوص فلمبرداری در ساحه هنر  
 جز کارهایم است .  
 \* برای شما معیار انتخاب  
 تصاویر در لحظات گذرا حادثه  
 ها چه گونه است ؟  
 حرم را قطع نموده گفت :  
 - برای من معیار انتخاب  
 تصاویر در هر لحظه و حالت  
 عادی است، به طور مثال میتوان  
 کار را با کاریک داکتر مقایسه  
 کرد .  
 داکتر در کارهای روزانه خود  
 به صورت عادی میرسد اما در وقت  
 عملیات با اجراءات تر کارش را پیش  
 میگیرد و من هم کارهایم را  
 همیگونه در هر لحظه و زمان  
 انجام داده ام .  
 \* هنوز چه تصویرهای ثبت  
 نمانده بی در زدن تان دارند ؟  
 شاید وقت ندارند یا شاید هم  
 امکانات ؟  
 - در زدن هیچ تصاویری نیست که  
 امکانات ثبت آن ها هم وجود

دارد اما باید آهنگهای را مطابق  
 به آن ها جستجو نمود .  
 \* گاهی دلتان خواسته  
 چیز خارق العاده تصویری  
 برای تلویزیون تهیه نموده  
 و هدیه کنید ؟  
 - در صورتیکه چیز خوب و -  
 خارق العاده بی رابند اکسم  
 حتماً برای تلویزیون هدیه ام  
 میکنم اما ناگفته نباید گذاشت -  
 آهنگهای را که ثبت و با فلمبرداری  
 منم است همه اش هدیه بیست  
 برای تلویزیون .  
 \* سفرهای تان به ولایات و  
 خارج کشور چه گونه بوده وجه  
 در سهای به شما داشته اند ؟  
 - سفرهای که به خارج کشور  
 نموده ام همه اش در روند کارم  
 تشویق کننده بوده و در زمین حال  
 توانسته ام تصاویر خوب به کشور  
 خود بیاورم .  
 و سفرهای که در ولایات کشور  
 داشته ام تا حد سکن کوشیده ام  
 تا تصاویر خوب ببرد و بخسور  
 همراه داشته باشم .  
 \* مثلاً به کدام کشورها سفر  
 نموده اید و از آن جاها چقدر -  
 آموخته اید البته در رابطه به کار  
 شان .  
 - سفرهایم به دمارک ،  
 اتحاد شوروی و فرانسه بوده  
 زمانیکه در فرانسه بودم در دکان  
 عکاسی کار مینمودم و از آن جا هم  
 توانسته ام چیزی بیاموزم .  
 \* پس کار عکاسی با فلمبرداری  
 نزد یکدیگر با هم دارند ؟  
 - به نظر من منشا و اساساً هر دو  
 برداری و عکاسی تشکیل میدهند  
 یک عکاس میتواند فلمبرداری خوب  
 شود به شرط آن که تخصصی تصویر  
 تکنیک های عکاسی را بداند .  
 \* در حدود چند بار چه  
 آهنگ را فلمبرداری نموده اید ؟  
 - در حدود یکصد و بیست  
 آهنگ را .  
 \* چه ره آورده های در ساحه  
 کارتان دارید ؟  
 - دو مدال از طرف س. د. ج. ا. -  
 تقدیرنامه بی از طرف کمیته مرکزی  
 ج. د. ن. ج. ۱۰ و همچنین با تمهیه  
 تصویرهای آهنگها اهل هر کجا که باشی  
 باز هم افغانی استی جایزه  
 تشویقی هم گرفته ام .

نوشته: دکتر امین زمان



# نتایج زیانبار جسمی و روحی آن

## از نظر طبی، وابسته‌گی به الکول یک حالت بیماری و غیر نورمال است

طبيب مجله مشوره ميدهد

از نظر اجتماعی، الکولیزم عبارت از استعمال افراطی مشروبات الکولیک است که سبب تشویشات در نوب های معیاری سلوک و روش شخص در محیط زیست، خانواده، جامعه و هرصه کار شده و همراهی ناهایی برای صحت خود شخص الکولیک و آسایش و آرامش سایر اهالی می باشد.

از نظر طبی، وابسته‌گی به الکول، یک حالت بیماری و غیر نورمال است که شخص از اثر استعمال زیاد و مداوم الکول، سرانجام به مرحله بی می رسد که خود را ناخبر به استفاده از آن میدانند و این ناخبری به علت احساس نشاء و یا خماری و هم برای جلوگیری و کاستن اضطراب روانی و یا تکالیف طاقتفرمای جمعیت که در نتیجه ترک و یا عدم استفاده

از الکول به وجود می آید. وابسته‌گی به الکول چی گونه به وجود می آید؟

طوری گفته شد از اثر استفاده از الکول در یگرگونیهای منجر جسمی و روانی ایجاد میگردد که آهسته آهسته این د یگرگونیها شکل ثابت را به خود میگیرد.

الکول در مرحله اول به انداز کم، تا تشویشات آرامش بخش تسکین کننده، نشاط آور و تسریع کننده فعالیت های روانی را دارد به همین علت کسانی به این گونه تشویشات روانی الکول نیاز دارند و به آن مراجعه میکنند که با محیط زیست خود تطابق خوب نداشته و یا بی نظمی های روانی از نوع Neurosis و یا تشویشات شخصیت داشته باشند. این گونه اشخاص در مراحل اول با استفاده گاه و ناگاه از الکول بروی های روانی خود راضی میگردند ولی سرانجام به مرحله بی می رسند که از اثر د یگرگونیها ایجاد شده جسمی و روانی به

وسیله الکول ناگزیر و ناچار باید به صورت مرتب از اندازه های زیاد تر آن استفاده کنند که به این ترتیب آهسته آهسته وابسته‌گی به الکول به وجود می آید.

در ایجاد وابسته‌گی به الکول محیط زیست شخص، مسایل تربیتی، اعتیادات، عقاید مذهبی، خستگیهای بیش از حد جسمی و روانی، موجودیت نارامی ها و صدمات روحی شدید و یا خفیف و مداوم نیز اهمیت دارد. البته عوامل فیزی نیز در ایجاد وابسته‌گی به الکول رول دارند مانند: قدرت الکول در محیط و دسترس سهل به آن، استفاده از الکول به قسم تجزیه بی به وسیله نوجوانیک یکی از اعضای خانواده او معتاد به الکول شده اند و او گاه و ناگاه جهت به رخ کشیدن آرائی خود و بشیره الکول می نوشد طوری که ملاحظه میشود عوامل سبب وابسته‌گی به الکول، ناگون و فراوان است که مجموعاً

به سه گروه یعنی مکتورهای اجتنامی، نوزولوژیک و روانسی میتوانند هضم شوند.

الکول سبب چی د یگرگونیهای در وقت میگردد؟

الکول سبب تغییرات و بی نظمی های مختلف میتابولیک در اوزان، تنظیم انسان میگردد. بالای میتابولیزم ویتامین های گروه B مخصوصاً ویتامین B1 تا تشویش و در نتیجه زیان های متنوع و مختلف در سیستم عصبی مرکزی، سیستم عصبی محیطی و سیستم عصبی اتونوم از آن به وجود می آید. تا تشویشات سبب آن بالای جهاز هضمی به شکل التهابات معده، سرطان هلو تغییرات در جذب مواد غذایی ظاهر میگردد، سخت شدن و بی حس شدن حاد تا ناگوار د یگرگونیها که در فیصدی زیاد اشخاص به صورت مداوم از الکول استفاده میکنند به وجود آمده میتواند الکول سبب یک سلسله تغییر غیر قابل برگشت در قلب

# الکولیزم مزمن به صورت تدریجی به وجود می آید

شواین وورید هائیز میگردند .  
 واقعات التهاب و سرطان غد و یا نیکراس نیز نزد الکولیک ها بیشتر تعاد ف میگردند .  
 - نشاء یا مستی الکولیکست چیست؟ نشاء یک حالت روانی غیر طبیعیست که از اثر غیر فعال شدن تدریجی نشاء در مغز و از بین رفتن تاثيرات کنترل کننده آن بالای سایر نواحی در مغز به وجود می آید و تاثيرات ( Toxic ) توکسیک و مسموم کننده الکول بالای حشرات دماغیست . در شروع این حالت تسمی یا نشاء شخص یک احساس سرلذت بخش گرمی در بدن کرده و عضلات به استراحت ( Relax ) مروض شده و یک حالت آرامش جسمی و روانی به وجود می آید . حالت مزاجی شخص یک نوسان به جهت مثبت داشته ، احساس رضایت از خود و اطرافیان زیاد شده و یک حالت اطمینان و اعتماد به خود به صورت گداز و تغییر طبیعی به وجود می آید ، شخصی واقع بینانه را از دست داده ، امکانات خود را پیش از حد ارزیابی کرده و خود ستایی میکند ، نیروی خود گاهی ( Autocritic ) نزدش تنقیص مییابد ، اعمال و سلوک خود و دیگران را نمیتواند واقع بینانه و درست ارزیابی کند . در صورت پیشرفت حالت نشاء ، اینسا ط مزاجی شخص به بیگانه حالت حساسیت تبدیل شد مقابل هر موضوعی واکنش میدهد ، به آسانی از رده شده و یک حالت متاثری در عیلاقه راه خود میگردند ، تعصب و شدت یافته و امکان ندارد بعضی اعمال و حرکات Empulsiv به وجود بیاید ، شخص درین مرحله به آسانی به اعمال و حرکات Agressive و تعرضی نسبت به اطرافیان و یا نسبت به خود ممکن است دست بزند و حوادثی را که از نظر قوانین و مقررات اجتماعی و طب عدلی ، دارای اهمیت ویژه است به وجود بیاورد

درین مرحله (Coardinat ) انتظام مرکزی و حالت متوازن نیز از بین میروند و شخصی نمیتواند توازن خود را حفظ کند ، ادای کلمات نیز واضح نمیشاند که این عدم توازن و مشکلات در تکلم از نتیجه تاثيرات مسموم کننده الکول بالای دماغ کوچک یا Cerebellum به وجود می آید . در پایان حالت نشاء ، غالباً کسالت و خسته گی و کوفته گی و در عضلات سردردی ، تلخی و بد مزه بودن دهن ، تشنه گی و وفور حساسیت به وجود آمده و یک حالت سقوط مزاجی به شخص دست میدهد که این همه از اثر تاثير مسموم کننده الکول بالای انساج عقلی ، معده ، جگر و سر انجام دماغ به وجود می آید . گاهی تسم حاد الکول نیز به وجود آمده میتواند که درین صورت حالت شعوری روشن از بین رفته و شعور به مگر است و خصانت میگردید و ممکن است تا سرحد کومانیز برسد ، درین حالت گاهی تشنجات مشابه به مرگ نیز به وجود آمد میتواند و حتی ممکن است تفرط و تبسول غیر ارادی نیز صورت گیرد . الکولیزم مزمن چیست؟ الکولیزم مزمن یا وابسته گی به الکول طوری که در آغاز نوشته نیز گفته شد ، عبارت از بیگانه میلان بیماری و غیر قابل جلوگیری به نوشیدن الکول است و نشان دهنده وابسته گی جسمی و روانی شخص به آن میباشد ، در اثر آن شخص به صورت متناوب ( Periodic ) و ادایم مجبور است الکول بنوشد و در نتیجه آن تدریجاً بی نظمی های جسمی و روانی در او پیدا میشود و شخص به تغییرات غیر طبیعی در شخصیت و روان خود دچار میگردد . الکولیزم مزمن به صورت تدریجی و خفنی به وجود می آید

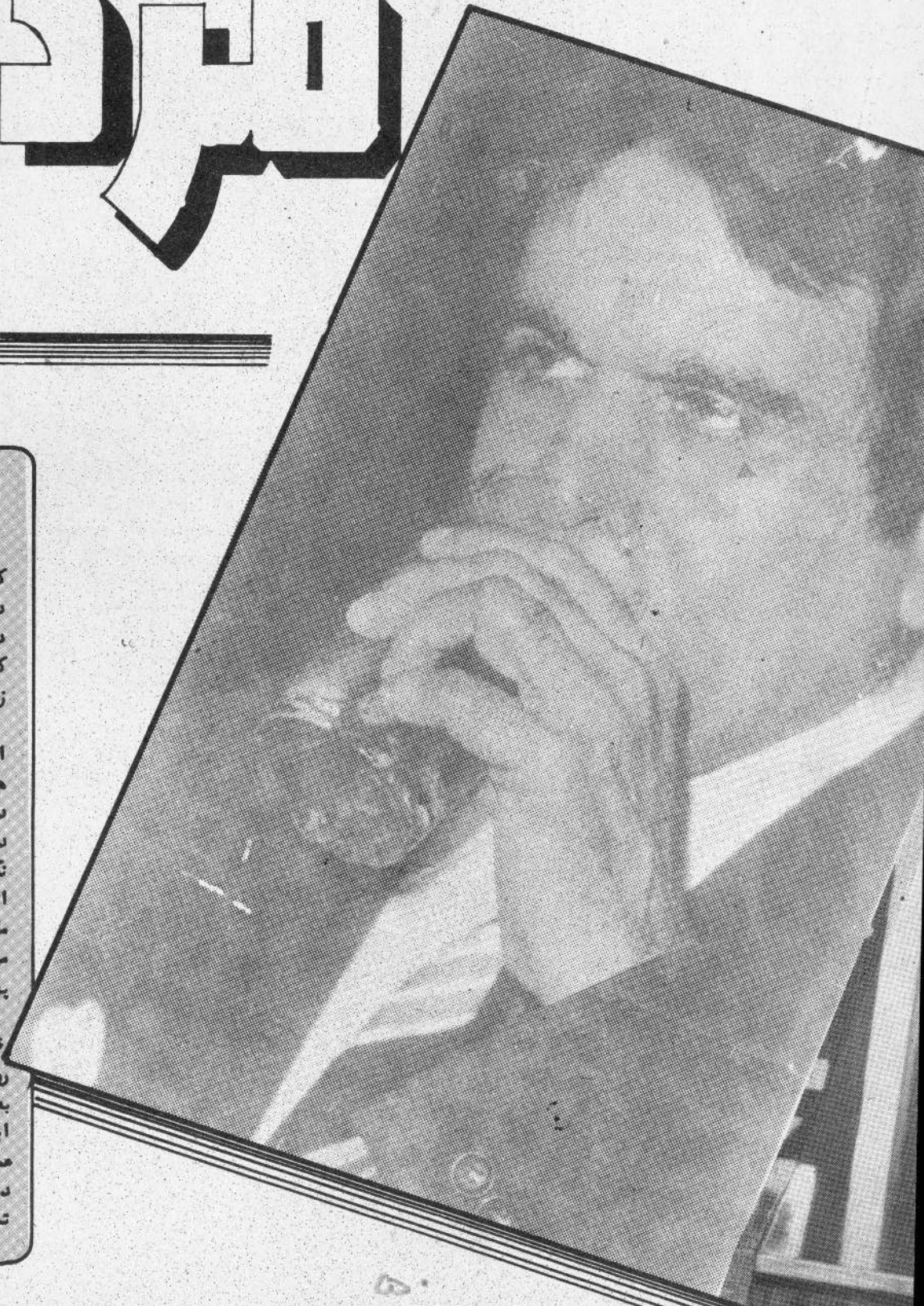
بدون آن که شخص متوجه این حادثه گردد ، پیش از آن استفاده از الکول ، تصادفی بوده و گناه گاه صورت میگیرد که تدریجاً مقادیر استفاده از آن بلند رفته و به صورت منظم و مرتب تبدیل میگردد ، با پیشرفت این حالت به تدریج تغییرات در روان و شخصیت شخص تا سرحد تبسول الکولیک شخصیت به وجود می آید . الکولیزم مزمن را در سه مرحله ، جداگانه میتوان در نظر گرفت ؛ شخصاً تا مرحله اول عبارتند از :  
 ۱- درین رفته رفته استفراف در صورتیکه نشاء خیلی شدید هم باشد .  
 ۲- کاهش و یا از بین رفتن نیروی بازدارنده ، استفاده از اندازه زیاد الکول .  
 ۳- برخی از حوادث و واقعات پیش از استفاده از الکول ، فراموش میگردند ، نشان دهنده اختلال در حافظه است .  
 ۴- ضرورت به استفاده از اندازه زیاد الکول به خاطر بیگانه گی در دست آوردن نشاء آشکارا که این حالت نشان دهنده ایجاد حالت تحمل ( Tolerance ) مقابل الکول است .  
 مرحله اول الکولیزم مزمن ممکن است ۲-۳ سال دوام کند ، شخص وابسته به الکول آهسته آهسته به مرحله دوم الکولیزم میرسد که درین مرحله از علائم مهم و ادایمی آن به وجود آمدن علائم قطع ادایمی و سبک شدن ( Abst in a nce ) است . این علائم طوریست که روزیکه شخص الکول بنوشید ، مانند تشنجات ناگوار جسمی و روانی در جگر میگردند ، از تبیل سرخ روی برخیون رنگ های خون در روی برخیون شرایین صلبه در چشم برش قلب ، فشارخون پایین ، احساس ناگوار و دردناک درناحیه قلب ، سرخ روی سردردی بروی زیاد ، جلد شدن جلد ، انگشتان رفته دست ها ، درد های عضلات و مفاصل ، تشنجات هضمی ، بی اشتها ، تشنه گی ، اختلالات خواب

و غیره ، بعد از یک مدتی بسه اجزای فوق بی نظمی های روانی نیز افزود میگردد که به شکل تغییرات مزاجی انحرافاتی ، اضطراب ، ترس وید هانسی ها مییابد ، علائم قطع ادایمی کم کم شدید تر میگردد و در نتیجه شخص معتاد مجبور است جهت جلوگیری از ایجاد حالات ناگوار فوق بازم به نوشیدن مقدار بسیار زیاد تر الکول پناه ببرد ، این مرحله ممکن است از ۲-۵ سال دوام کند .  
 در مرحله سوم الکولیزم مزمن تحمل شخص مقابل الکول دوباره کاهش مییابد ، شخص با اندازه کم الکول ، به حد اعلا می نشاء و مستی دست مییابد ، درین مرحله شخص به صورت منظم از الکول استفاده کرده که به صورت عادی و بدون زحمت و به شکل آب الکول مینوشد ، این حالت نوشیدن به صورت مسلسل و تا یک هفته دوام کرده و شخص تقریباً در حالت نشاء ادایمی قرار دارد ، درین مرحله وضع جسمی شخص نیز وخیم تر میگردد ، کسالت شخص خیلی زیاد بوده ، عرق زیاد ، فشاربازین ، تشنجات نظم قلبی ، تفسر سریع ولسی سطحی ، بی اشتها ، استفراغ و لاخوری به وجود می آید ، درین مرحله از اثر استحال و تخریب دماغ کوچک ( Cerebellum ) علایمی به شکل سرخ روی ، بس موازنه گی در حرکات ، مشکلات در تکلم ، رعشه و شل شدن عضلات نیز به وجود می آید .  
 با پیشرفت این مرحله تحمل شخص مقابل الکول بازم کاهش یافته و با مقدار یکم الکول نشاء میگردد ، ممکن است حملات تشنجی به شکل مرگی ( Epilepsy ) نیز درین مرحله به وجود بیاید ، تغییرات در وضع روانی و از جمله حافظه شخص عمیق تر شده ، حالات تعرضی ( Agressive ) ممکن است به مشاهده برسد ، شخص از لحاظ کرکتر خود عمیقاً به تغییرات منفی مروض میگردد ، اختلالات عمیق روانی که از



# از غریت

# دلپ کمار مردی



ترجمه مهدی دعاگویی

دلپ کمار میگوید :  
هنر همیشه با موجودات اسرار آمیزند .  
آنانی که صاحب ادراک ظریف و اجسام لطیفند  
هنرمندند ، هر تماشاچی ، حق دارد هنر پیشه  
مورد علاقه اش را انتخاب کند .

دلپ صاحب ! شما که بهره  
کافی از اهل بیت و کفایت هنری  
داشته و صاحب شهرت و ثروت  
در خور توجه نیز هستید ، آیا بازم  
کدام کاستی و پاکبندی را در  
زنده گریتان احساس میکنید ؟  
- طرح شما نهایت ظریف  
است ، ثروت و شهرت به مثابه  
هاله بیست که غالباً مهتاب رابه  
دور خود میچکاند ، ثروت همیشه  
در بانک ها و صندوق ها  
نگهداری میشود ، که خیلی هم به  
انسان متعلق نیست ، شهرت هم  
مانند سایه بیست که بانگهای  
مردم که مانند آفتاب است ، هستی  
پیدا میکند .  
به نظم ، شهرت گاهی وسوسه  
فطراست ، به ویژه زمانی که انسان  
روپایی شود و برای کسب شهرت  
به سوی جنون برود ، در آن حالت  
این شهرت ، در واقع یک احساس  
عمیق و پیچیده ، خطرست که انسان  
در مقابل آن ناتوان میماند و گاهی  
تعادل روحی خود را از دست

آنانی که مرا میخواهند این بزرگترین  
دین برحق و مسلم مردم است که  
باید آنرا بی شایبه ادراک و ایمن  
احساسات پاک و شسته ، این  
نوازش های بی لوث و شرفانسه  
این چشم داشت های بی رها  
و هنر دوستانه ، شان را نباید  
با خنده و فریب ، تقلب و پسا  
کوزی به خاطر پول و مکتب  
بازی گرفته من در برابر مردم  
بزرگترین مسؤلیت ها را احساس  
می کنم .  
اندهان می کم یک موجود عاجز  
و ناتوان است ، این مردند که  
مراهایه ناز ساخته و جای برایم  
در طاق سینما قابل شده اند  
و مراد رسکوی پرطنطنه هنر سینما  
هند جای داده اند . درست  
است که هر انسان فطرتاً در -

که پاک داشته هاسانات داشته  
علا در سینمای هند پیاده شد .  
آیا در ذهن شما چیزهایی وجود  
داشت و یا این که برداشتی  
داشتید از فلم های روز ؟ آیا  
اصطکاک پدیده های سینمای آن روز ،  
سبب این سیمای جدید در تخیل  
و هنر سینمای هند شده است ؟  
- پرسش شما دلچسپ است -  
از دیگرگونی سیمای سینمای هند  
باورود من ، در سینما ، حریف  
بمیزنید در حالیکه با ايقان اعتراف میکنم  
تا حال نمیدانم چی کارنامه یسی  
رابه سینما انجلم داده ام ؟ قبل  
از ورود به سینما فکر میکردم تخیل  
کار نهایت دشوار است ، تصور  
کنید ، مثل یکی رابه عنوان محبوبه  
لطفاً صفحه را برگردانید





# دلیپ کمار: سردی

بقیه از صفحه (۴۳)

دیگری ربه حیت مادر وان دیگر ربه سمت پدر میاید بود. از یکی جدا میبود باید احساسات و هیجانان یک عاشق واقعی را حالی کند، در حالیکه عاشقش هم نیست. آن یکی بیمار میبود، با میسد التهابات روانی و ذهنی خود را در برابر بیماری زنی که مادرش نیست بازتاب دهد.

آن دیگر میبود، بازم از مثل میخوانند، عمیق ترین تأثیرات خود را همراه با صحنه ها و فریاد های که باید یک فرزند به خاطر مرگ پدرش تجارز دهد، از خود نشان دهد، حالا خود تصور کنید، آوردن و حالی کردن و تجارز دادن این همه انفجالات که اصولاً باید تخصصی هم نباشد، کار سهل است؟

برای این سهل نیست که حقیقت جدایی محبوس، یا بیماری مادر، یا مرگ پدر، نزد هنریشه به هیچ وجه وجود ندارد، ولس حکم تشیل ویرسپ تشیل است که همان حالت و موقعیت باید هستی پیدا کند. اما با هر نوع تلقین روانی، روان چون ضمیر واقعه یا امر را نمیاید، بناً در همین جاست که کار تشیل مشکل میبود، یعنی هنرمند به (پندیرفتن) و (نه پندیرفتن) درگیر میبود.

مثلاً بسیاری از اوقات، وقتی میاید پدرم در فلم مادری میاید، یا خود میگویم: این هنریشه چی گونه یک زن غیر را، در قلم مقایسه با مادرش قرار میاید، آیا او به

مادرش فکر نمی کند؟ وقتی به چهره مادر فلمی خود نگاه می کند آیا می تواند ذهن خود را مهار نماید تا ماخل کارش نشود؟ ولس برای این پرسشها پاسخ نداشتم اگر با خود فریبی متصل می شود آیا در یک ستیز درونی قرار نمی گیرد؟ این مسایل خیلی قابل اندیشه برایم بود.

من نمیتوانستم بدانم کدام شیوه کار هنرمندان، درست است و کدام آن نادرست. فقط با اندیشه های که میخواستم سمت پاپو کتم و پاپوئی از اصول (پراگما - تینم) آزمون می کردم وارد عرصه واقعیت ها شدم، همواره از خود می پرسیدم چی گونه می توانند؟ این دیوانه کننده است که درونی را حقیقت جلوه داد.

مخصوصاً بهترین (لورنس - الیویه و سپنتراس) فکر می کردم. وقتی وارد معرکه فلم و سینما گردیدم با همه و فوفای کبیر درگیر شدم، گروهی با شخصیت بازی خود را همگون می ساختند تا منم به مردم فریبی نشود و شماری فقط پول به دست می آوردند و دیگر به هیچ اسم و رسم پایبند نبودند. شماری کار را به اساس تکنیک پیش می بردند که از آغاز تا انجلم از احساس و بازتاب

احساس، از کشش و واکنش از وقت و توجه و داخل شدن در قالب شخصیتی که آن را نمایش میدهند اصلاً شمه و شمامه بی به مشام نمی رسید.

ولس من فکر می کردم: وقتی یک دهقان دهاتی را، محیط کار و وزنده گیش را، شرایط وزنده گش

# از غزنه

از خرمن بزرگ هنراسته من تا جایی به فلمهای تجارتی، اعتراضی ندانم که برای مردم اعتماد قایم نکنند... فلم های تجارتی اگر در سینما به وجود نیاید، باک هنری

و طرز مصفیت او را، نحوه برخورد و کردار او را، طرز گفتار و لهجه گفتار او را نباید از لحاظ سوسپوزی، اورا نمایشنامه چگونه ممکن است او را نمایش بدیم. اینجامطالعه - سوسپوزی، مطالعه محیط وزنده گی، مطالعه مردم شناسی، مطالعه اتوگرافو مطالعه عنعنات و کلتور و حتی تاریخ را لازمی میبوم.

روزی با خود گفته بودم: حالا به دیگران میگویم بی خبری، گناه است و درسی خبری کاری را انجلم دادن گناه بزرگتر.

ماهه تا حدودی بی خبر استم ما آگاهی و دانایی کامل نداریم و هیچ فردی در جهان سراغ نمی شود که از هر لحاظ کامل باشد، ولس در کاری که دست میزنم، به شغلی که متصل میبوم، با میسد کم از کم، خود را آگاه بسازم. به گونه مثال: در صحنه های، یک هنریشه نقش یک انقلابی را در زمان انگلوس ها بازی می کند. این هنر - مند باید عصر انگلوس ها را در هند و مردم هند را در زیر تسلط استعماری به اساس تاریخ کشور پیاده کند، ورنه مردم به آن باور نمیکنند و حق ندارند بگویند آن چه دیدیم، همه دروغ است.

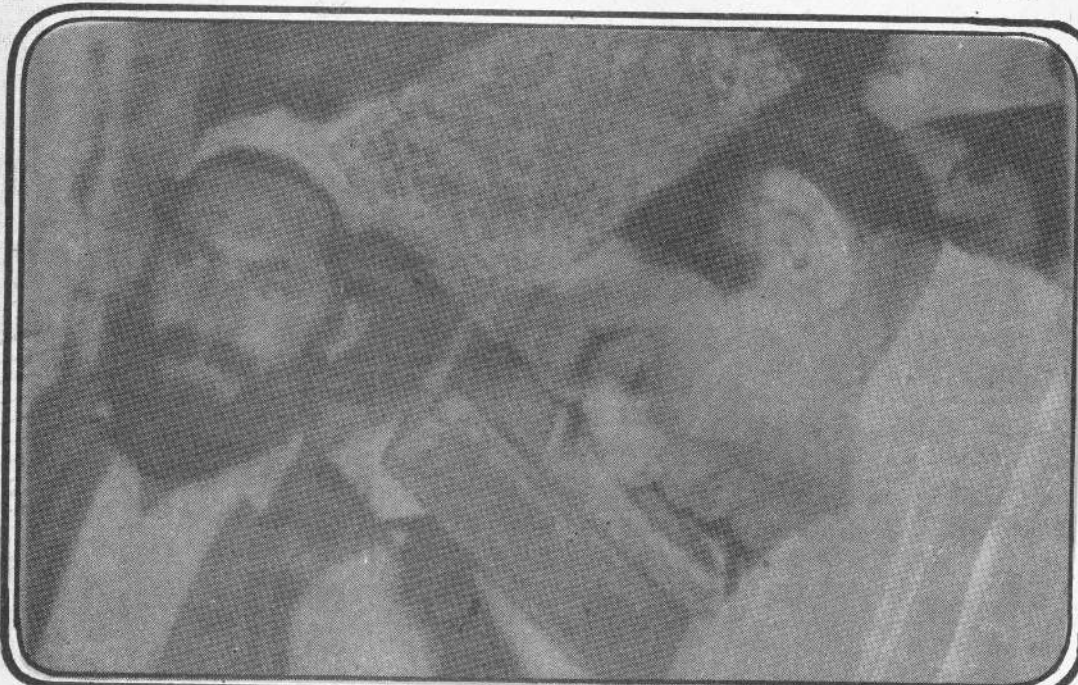
من عقیده دارم باید همه چیز را آموخته

لا شما به حیت یک هنرمند بسی همتا در مورد فلم های تجارتی و هنری چی نظری دارید؟ آیا فلمهای امروز، فلمهای هنریشه؟ - هر یک پدیده ای که به روی پرده سینما هستی پیدا میکند، خوشه بی

آگاهی، دانش، علمیت و درک - لطیف و احساس ظریف به کار است، باید از این پدیده هاء هنرمند، کارگردان، گروه مین، سوند مین و دیگر دست اندرکاران محرم نباشند. لا شما به حیت یک هنرمند عظیم در کشور هند و خارج از مرزهای هند شناخته شده اید، بسیاری از مردم هنر شناس معتقدند که که شما و موهای سر شما، راز بزرگی را در کار هنری تان با خود دارند... آیا به نظر شما همین یک راز است و بیاد دیگران چنین یک تلقی را در این مورد دارند؟

هیچتر نیست و حتی فکر می کرد که میبورد... برای یک شخصیت بزرگ جهان مثل هیچتر در گینودن یا جنیه اوهم و سواسها که هارنان، آن را (خرافات) میگویند، امر کلسا بعید بود، ولس او در گینودن، تحت تلقین وزیر تأثیر یک فشار خاص روانی قرار داشت.

من از اوتصمیمت نمیکنم و شما نمیتوانم این خرافات بپندید ی او را توجه کم، ولس از روزیکه خود را شناخته ام، تا همین لحظه با همین تلقی و پندیرش وزنده گش کرده ام و معتقدم که آن چه بجز



از ماست، در واقع وزنده گی روحی خود ماست، ما ستم که احساس میکنم و نقش روح خود ما ستم که در اشیا و ماحول ما بازتاب داده می شود، وقتی انسان مناظری را که دیده است، یا ظرافتی که توانسته درک نماید، آن وقت حقیقت اسرار و خود را در میباید. من با این فرمول، این حقیقت را در یافته ام که موهای سر و گوش چشمان من، گوشه بی از همان اسرار است که برای هنرمند قایم بقیه در صفحه ۸۶.

موهای سر به نظریا و خودم، در مصمم جلوه دادن من در صحنه های فلم، نقش خلی استوار دارند، هر وقتی در برش آن اقدام میکنم، بسا بزرگترین کشمکش ذهنی در گیش میبوم. شاید این موضوع روانسی باشد، ببینید رهبر نازی های آلمان (هیچتر) در هر جا، در هر وقت سال، خواه گرما، خواه سرما روی دست خود، بالا پوش حاصل می کرد، او را اعتقاد بر آن بود که هرگاه بالا پوش یا او نباشد، دیگر

(به قول شما) سرمایه فلسازی ایجاد نمیاید، این رانجریه های فراوان ثابت کرده است ولس انتباه من این است که با هر فلم تجارتی میشود شاخص ترین برگه ها و تم های استوار هنر را نیز معزج کرد، زیرا بقین دارم که کبیر فلمبرداری، هزار چشم دارد و هر چشم آن میتواند بهترین حرکات و تراوش های ناب از چشمه سار زلال هنر آفرینی های هنرمندان را در یک نقطه تمرکز دهد. ولس در این کار هم اندیشه



# آوردن صافی و ادب

## قوت طبیعت انسان

مهرین بحر الجاحظ آورده است در کتاب طبایع حیوان که اگر کسی خواهد که او را اختلاف طبایع آدمیان روشن شود و بر عیار اخلاق ایشان وقوف یابد هیچ محکی مراطها بر عیار طبیعت را چون شراب نیست از بهر آنکه مردم در شراب مختلف اند .

بعضی باشند که شراب به ادب خورند و البته حرکات نامتناسب از ایشان در وجود ناید و حرکات و سکات و حکایات ظریف از ایشان مشاهده نیفتد تا آنکه که خواب بروی غلبه کند و باز بعضی باشند که چون شراب خورند تفاوتی در اعمال و اقوال ایشان پدید آید تا آنکه که عقال عقل از پای خویشتن داری ایشان دور شود و بیعوش بیفتند و باز بعضی در ابته چون شراب در ایشان اثر کند در دست زدن و پای کوفتن آیند و هیچ ازین بیسرون نشوند و بعضی آن باشند که چون مست شوند به شمشیر سخن گویند و تا مادام که رو خون رانزنده یا طلاق ندهند نیارامند و بعضی آن باشند که چون اثر شراب به دماغ ایشان برآید در گرمی شوند و از فراق دوستان و یاران یاد آرند و قطرات حسرت بر رخسار یارند و بعضی آن باشند که در خنده افتند و از هر چیزی که بینند و شنوند بسیار بینند و دست و پای ایشان بوسه دهند و واپس جمله اعمال و احوال و صفات مختلف از اختلاف طبایع آدمیان است و طبایع شرابها و ایشان را در این باب اثرست و هیچ حیوان نیست که او را شراب ندهند که او مست نشود به جز آدمی که بعضی از آدمیان استند که اگر چه شراب بسیار خورند هرگز مست نشوند و این هم از قوت طبیعت انسانست .

## تک چستی

یکی از بزرگان گفت در کوفه کودکی را دیدم که در زیر درجه می ایستاده بود و نانی در دست گرفته و باره باره از آن نان بازی کند و بدان درجه اشارت می کرد و می خورد و من از آن متعجب شدم ، ناگاه پدر آن کودک بر سید و گفت : اینجاست چه می کنی ! گفت : می نمایم که درین خانه (زیره باین) نیکوخته اند و بوی زعفران خوش می آید ، اکنون من نان خویش به بوی آن زیره بسا می خورم ، پدر چون این بشنید سیلی محکم برگردان آن کودک زد و گفت : ای حرام زاده ، هم از اکسوی نان بی ناخوش نمی توانی خورد و طبیعت خود را بدین عادت کنی و من طاقت مؤذنت نوندم ، راوی می گوید : من ازین حال متعجب شدم و بدانستم که از اوضاع حسرت در عالم بخیلی نتوانند بود .

# از ادب و علم و حکمت و عبادت

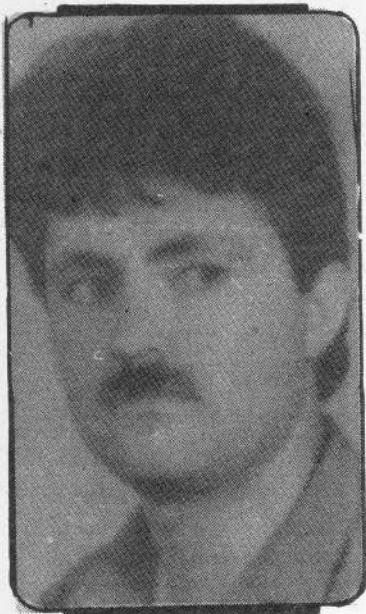
## رتبه و سرور

در لطایف الاشارات که از زبان مرغان تالیف کرده اند آورده اند که وقتی زنبوری موری را دید که به هزار حیل و دانه می به خانه می کشد و در آن رنج بسیاری دید ، او را گفت : ای مور این چه رنج است که برتن خود نهادی ای ، و این چه بلاست که اختیار کرده ای ، بیانات طعم و مشرب من بینی ، که هر طعامی که لذت ترست تا از من فاضل نیاید بر آدمیان نرسد ، بر مرکب هوا سوار شده ام و میان چون ترکان بیغما بسته و تیر سر تیز نیش راهم جهت جگر خصمان زهرآب داده ، آنجا که خواهم نشینم و از آنچه خواهم خورم ، پس برید و به دکان قصابی بر سلوخی بنشست ، قصاب کارد در دست داشت بزد و او را به دویاره کرد و بر زمین انداخت مور بیامد و پای او بگیرت می کشید ، زنبور گفت : مرا به کجای کشید ، مور گفت : هر که به حرص بجای نشیند که خواهد به جایش کشند که نخواهد ، و اگر عاقل درین کلمه نظرتامل کند از مواظت جمله واعظان مستغنی است .

## راست ناپی است

آورده اند که حجاج جماعتی از خوارج را سیاه ست می فرمود ، چون چند کس را تبع بگذاشت ، یکی از آنها گفت : ایها الامیر ، مرا سیاهست مفرمای که مرا بر تو حقی است ، حجاج گفت ترا بر من چه حقیست ؟ گفت : فلان کس در جمعی ترا دشنام داد و من او را منع کردم ، گفت : برین چیز که گفتی گمراه داری ، گفت : دارم و به یکی از آن اسیران اشارت کرد ، حجاج فرمود که چه گواهی می دهی ، گفت : راست می گوید من آنجا بودم ، گفتا : چرا در آن منع نکردی تو ، و باوی یار شدی ، گفت : از آنکه من ترا دشمن داشتم ، حجاج هر دو را آزاد کرد یکی را به سبب حق وی و دیگری را به سبب صدق وجه نیکو گفته است آن بزرگ که لوکان الکلب پهلوی لالصدق الهی . اگر دروغ مرد را از بیلا برهاند راست اولیت باشد که درمانده را خلاص دهد .

# تخمینه در خوابگاه عشق



نمیدانم ،  
 که امین روزگاری  
 در که امین چارسوی شهریں بنیاد بیحاصل  
 به آنگاه  
 که دست مهربان چاوش خورشید  
 نهال سینه دخت زمین را  
 از نوازش  
 آبیاری کرد .

کی راد یدم ؟!  
 که جانش در حریر ناز  
 به سان ساقه سیزی  
 درون حجله نیلوفر گلبرگ -  
 میرقصید

\*\*\*

و سواس شمیم مظهر جانش  
 امید رویش یک مهر را -  
 در دشت های بایر ز هنم  
 همی افشاند

\*\*\*

د و گیسوی مرق الد پرچینش  
 صلیب سرنوشت را  
 چنان صورنگری باور از فردای فرداها  
 به روی صفحه سپین سیایش  
 سپه آدین همی بستند

\*\*\*

حضور ز هن خود را کی کم بنهان ؟  
 خیال لذت عینیوشی  
 بلند ای شکوه گلشن سعادت  
 حضور عصمتش در تیره شبهای تمی از مهر  
 جلال عظمت مهر است  
 و او قامتش  
 یک دفتر سعادت  
 چو میدانم  
 از آنگاه که او را دیده ام دیگر  
 کشت سینه ام -  
 در آتش یک درد

میسوزد  
 بدخشان دل از آفتاب عشق او همواره  
 می رخشد

و آموی نیازم بر فراز بستیر نازش  
 سرود آرزو را همچنان آواز میخواند  
 از او دگر سخن گفتن توانم نیست  
 فقط انجیل چشمش آیه های مهربانی بود  
 به برگ هرا دای او شمیم آشنایی بود  
 چپها گویم نماد پاکسی ذات خدای بود  
 \*\*\*

نمیدانم که او را  
 هیچ دیگر دیده ام یا نه  
 فقط آنجا که سعادت و شراب بنم یکرنگیست  
 فقط آنجا که سعادت و بهار جشن سرسبز است  
 چنان تخمینه در خوابگاه عاصی ز هنم  
 کسی تصویر مییابد

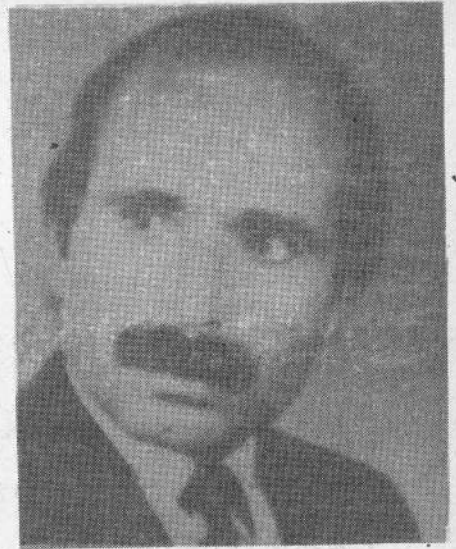
در بنیاد فرهنگ

ومن  
 این بسته بازجهیں یک تاریخ  
 یک آئین و  
 یک فرهنگ

ومن  
 این ناامید از هستی  
 فرسوده  
 آگنده از نیونگ

میان شوره تسلیم  
 چو بیجاننده ام ای دوست  
 که بیچاره ام ای دوست

کمال الدین مستان د هیواد له هیوانا نوښارانو  
 څخه دي چې دده خوازه اشعار د هیواد پسه  
 جړېدو، مجلواوورمیا نوکې څپاره شوي وښیږي  
 دده د شعر ونو لویي مجیزه هم (المسرح  
 نخلوت) ترهوان لاندې خپره شوی ده له وطنه  
 سره مینه هومانیز او انسان دوستی هغه کی دي  
 چې دده په شعرونو کې له وړایه بریسی



### شونه

ژونده ماویل  
 شپه سم را سره دروسی  
 ښک ستا وخته پورته په سلام شوم  
 بی فیرته!  
 نه دي خونده  
 نه دي رنگ شو  
 هسې خوشی بمرله تا سره بد نام شوم

### بج وفا

چې د شپې دي خوري زلفی رایه زړه شسې  
 ترسهاره نازنه مشکو د خشن کسره  
 تاچس خیال د جدا ای درلود په زړه کسره  
 له اوله دي په محان ولکس میمن کسره

### کید

د اتم جسی  
 پرسته هسې  
 د شنه سوری په زناکې  
 لویه شوی  
 بنا پسته بی  
 مگر گسوره ا  
 مادي خانگونه  
 لا  
 لاسو د رڼې نه و  
 تا

د سرو صوفله په نوم رسوا کړم !!!

### خیال شغه

نویت زمانه دي ساقی باخه راته نه که بیمانه کړه  
 په غوښتو بیمانوې له خپل محانه بیگانه کړه  
 یاره هسی می خمار کړه چې رگ رگس میخانه شی  
 د دي عمر عمر تری تنده ماته جانانه کسره  
 بانوگان می وار ه خپل شول ستاد عشق په تمخیل کې  
 د جامونو په کر نگهاري لوره هسته ترانه کسره  
 ته هم غرق شه په مستی کې ما هم غرق کړه بیغیشو کې  
 چې توفان شی په توفان کې توفانی مویارانه کسره  
 هسې شانته مستی غوارم چې خپل وړک شپه خپل محان کې  
 په بد مستی مینې سر شوم ما بد مسته دیوانه کړه  
 په بیالویا لویې هل کړه په نیشونیشوې ښکل کسره  
 د گلپانو په شیند لوراته سازه گلخانه کسره  
 د عمر ونو ارامس می وچو شونډه و ته می گسوره  
 ساقی جگ شه پیالی بریز ده خمخانه رایه پمانه کسره  
 چې مو مینه مینه تل شی چې مو وینه وینه خپل شسې  
 د مستان په خیر له عشقه نغمه لوره زندانه کسره

# خاطره‌فلمی «معرفت»

# ریکا: تمام بهم‌های زروی را می‌دزدیم تا...



ترجمه: همایون

- X بهترین صحنه: عشقی در زنده گی واقعی‌تان کدام زمان بود ؟
- هنگامیکه یازده ساعت تمام یادوستم توسط تیلیفون صحبت نمودم .
- X اگر دزد می‌بودید ؟
- تمام بهم‌های زروی را می‌دزدیدم تا جهان برای زیستن در امان باشد .
- X اگر زور می‌بودید ، دوست می‌داشتید که در کجا باشید ؟
- در قلب ((کسی)) .
- X اگر بی‌نیاز می‌بودید ؟
- کودکی می‌داشتم . . . .
- X باکی خوش‌دارید تا خارج از سینمای بجبی قرار ملاقات بگذارید ؟
- با رابرت دو نیرو . . .
- X اگر یکانه زن در جهان



در اولین فلمی که نقش داشتیم فلم گناه بود و من از برادر بزرگم خواهش نمودم تا فلم را تماشا نماید .  
در فلم گناه چون نقش منفی برایم داده شده بود در همین سالون هنگام تماشای فلم یکی از تئاترچیان برایم دهنم داد و پس از آن روز برادر من دیگر برای تماشای فلم‌های حاضر نمی‌شود.



می‌بودید ؟  
- واه یادراین صورت از - رقابت رنج نمی‌بردم .  
X می‌خواهید که در سنگه گورتان چی رانقش کنند ؟  
هنسوز خیلی زود است  
X اگر در لهت با امیتا بچهن

## نقش‌های جدید



ثریا هروی :  
برای من همان لحظه کسبه باید مقابل کمره قرار می‌گرفتیم نقش داده شده ، لذا از کار خود راضی نبودم حتی گره کردم .  
سلیم خنجی :  
بعد از یک وقفه طولانی من درین فلم نقش‌بازی کردم . همه هنرپیشه‌ها درین فلم موفق بودند . اگر این فلم کار فلم‌های دیگر افغانی گذاشته شود فلم بهتری بوده است .

اسدالله تاج‌زی :

من درین فلم رول یک اجنت پاکستانی را بازی کردم . چون دایرکتر از کار من راضی بود لذا خود نیز میتوانم بگویم که درین فلم موفق بوده‌ام .  
شیراد هقان ( ) :  
من از نقش خود راضی بودم . کارگردان توانسته بود کترها را بیاید . با آنکه در چند فلم دیگر هم نقش‌بازی کرده‌ام اما فکسر میکنم که درین فلم موفقتر بوده‌ام .



### در فلمی وطن یا کفن

# چهره‌ها و نقش‌ها

# لورل و لورل

# هاردی هاردی



لورل و هاردی بیش از آنکه مسر راه یکدیگر قرار گیرند همدیگر زنده گی جداگانه ای داشته اند .

استان لورل در سال ۱۸۹۰ در یک خانواده هنرمند انگلیسی دیده به جهان گشود . پدرش (( ارتور جفرسن )) یک انکتوریاتر بود و فرزند او استان لورل در تمام دوران تحصیل نتوانست در یک مدرسه بند شود و مرتباً از یک مدرسه به مدرسه دیگری میرفت و در صنف شوخی و مسخرگی میکرد و همه او را دست می انداختند و به اصطلاح بدلقک صنف بود این موضوع او را تسکین میداد و احساس تنهایی را در او از بین میبرد . وقتی برای اولین بار در صحنه تئاتر قدم گذاشت همه او را را به نام سیر ارتور جفرسن می شناختند و شهرت پدرش وسیله بی برای تبلیغ او به شمار میرفت

لورل هاردی در سال ۱۸۹۲ در هارلم واقع در ایالت جورجیا دیده به جهان گشود . او نیز

مانند استان لورل طعم تنهایی را چشیده بود . پدرش یک قاضی و سیاستمدار امریکایی بود و هنگامیکه لورل هاردی از ده سال نداشت . زنده گی را بدرد گفت و مادرش همه پس انداز آنها را صرف ساختن یک هتل کوچک کرد . لورل نیز ایا به خاطر هیکل چاقش مورد توجه همشاکرند و بهایش قرار می گرفت . زمانی او گفت :

درین دنیای بزرگ لورل و هاردی های زیادی وجود دارند . من آنها را در هتل

مادرم زیاد دیده بودم . آدم های کاملاً ابله ای که هرگز اتفاق بدی برای آنها رخ نداده بود و آدم های کاملاً باهوشی که ازین آدم های ابله . ابله تر بودند منتهی . خود . این موضوع را نمیدانستند ایند و شخصیت متضاد و در همین حال بهم پیوسته . بر حسب تعادف بر سر راه یکدیگر قرار گرفتند و دستورات آنان چنان ریشه گرفت که یک زوج فراموش نشدنی را تشکیل دادند .



آخر آ فم حدیدی را محترم مغزینی به نام اسقوط کارگر - دانی سیناید که سناریوی آنرا محترم انجنیر لطیف نوشته و کار فم برداری آن را سید موجود حسینی به دوش دارد .

درین فم که بیانگروانعمیت های جامعه ماست ، هنرمندان آسند الله آرام و معرفت شاه . نقش آفرینی نموده اند .

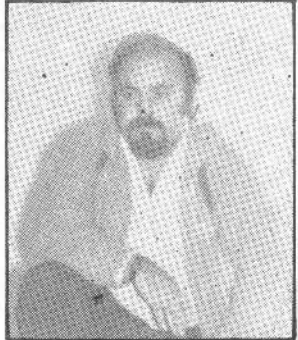
روبه روشوید ۲۰۰۰  
- میگتم : (۱ بیوزن میخوام)

...  
X برای آخرین بار کدام دروغ را گفته اید ؟  
- دو سال پیش ، جهت بهبود یک وضع معین .  
X یک راز را بگوئید ؟  
- این که من ازدواج نکردم .

...  
X زیباترین مردی که تا حال با وی ملاقات کرده اید کیست ؟  
- هیچ یک ، من به زیبایی ارزش قایل نیستم . مردان زیبا رنج اند . من مردان جدیدی را دوست دارم .  
X در زندگی دوباره تن آرزو دارید که چی باشید ؟  
- یک مرد تازه مردان بیجا .  
مؤمن که چو گونه با زنان رفتار کنند .  
X بهترین دوستان ؟  
- خداوند و او . . .  
X قصه اید هال عشقی برای تان کدام است ؟  
- قصه خودم .  
X یک جاشدن را تعریف کنید .  
- یک جا شدن یعنی در بهلوی یکدیگر نشستن ، به چشمان یکدیگر خیره شدن ، بدون گفتن حرفی و در انتظار یکدیگر . . . .

## سازنده های جدید

انجنیر لطیف :  
فلم حدیدی را به نام ( اسپر ) روی دست دارم که سناریوی آن را خودم نوشته ام و وظیفه کارگردانی آن نیز به دوش منست . موضوع این فلم را تجارت هیرویین و مواد مخدره در سر دارد .  
کار فم برداری آن را محترم وحید الله رمق به عهده دارد و هنرمندان موفق سینمای کشور در ان نقش آفرینی کرده اند .



بیتا و بیتا

۱۶







وچیدامید ریکل صفت ۵۸

۶۱

# دانشگاه فرهنگ هنر علامه قزوینی

# صدای پی که در خون غلطید

نوشته: کامله

پیمانو تحصیل کرد و بالاخره در بین محصلین سی کشور اولین کسی بود که به سوی ماستری با دیپلم عالی به کشور برگشت در طول هفت سال تحصیل در اتحاد شوروی بلندترین نمرات را داشته، دیپلم های زیاد از شهرهای مختلف شوروی بدست آورد، وقتی از او پرسیدم در کجا مشق و تمرین میکند در جوابم خندید و گفت:

فعلاً با فرزندم که یکسال دارد و مادر فرزندم در یک سراج که صرف یک اتاق دارد زنده می کند که مشق و تمرین من نیز در همان اتاق است.

خانم نیز استاد موسیقی بود، این نامیل سه نفری خود شبخت تازه گرمای زنده گسی مشترک را احساس کرده بودند که مرگ از راه رسید.

همایون رازبان چهره همیشه خندان و مسرور بود. خنده همیشه کیم لبش

داشت در اداره افغان موزیک شامل گردید، بعد تصمیم گرفت موسیقی را طور اساسی بیاموزد لذا از طرف اداره مربوطه اش غرض تحصیل به اتحاد شوروی فرستاده شد، وی بعد از مدت هفت سال با اخذ دیپلم عالی به کشور برگشت آهنگ های زیادی در ارشیف رادیو تلویزیون ثبت کرد.

من در ماه میزان سال گذشته با وی مصاحبه می برای نشر در مجله سپا وون انجام دادم.

مثل آنکه همین امروز بود صدایش هنوز هم در گوشه هایم طنین دارد که میگفت: (در سال ۱۳۵۹ از طرف رادیو تلویزیون

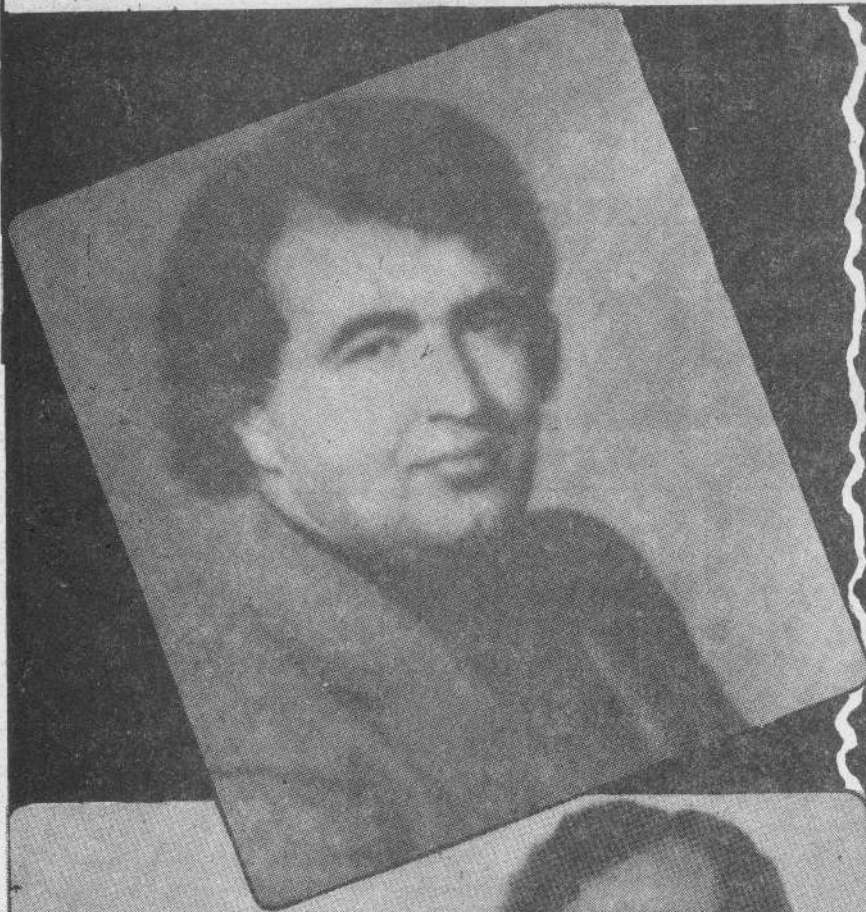
غرض تحصیل آواز خوانی سازمان اتحاد شوروی گردیدم و در پی هفتون موسیقی شهر مسکو شامل شدم.)

اونه تنهادر ساحه آواز خوانی بلکه در ساحات دیگر موسیقی مانند (سولفیژر، آرمونی، پلی فونی) تاریخ موسیقی جهان و غیره

اوشیفته زنده گی، شیفته مردم خود و علاقمند موسیقی بود آنگاه که انگشتانش با آرمونه تماس میکرد موج موسیقی نضای خانه رامی انباشت او از دوران کودکی آنگاه که هنوز نمیتوانست بخواند و بنوازد موسیقی روان او را تسکین میداد.

او کی بود، در کدام خانواده بد نیا آمد و چه گونه راهی را گشود در فرجام هموای مرگ انتظارش را میکشید بیهوده.

همایون رازبان فرزند مرحوم محمد سمیع در ۲۲ خورشیدی چشم بد نیا گشود و در یکساعت نوازه بافضل و دانش تربیه شد و رشد کرد. دوره ابتدائیه تحصیل را در مکتب مهرورس آغاز و بعداً شامل لیسه شهروشه سوری گردید، وی در مکتب شاگرد یکی در درس و صمیمی با هم شاگردی ها و معلمان بود لذا روز بروز بر تعداد دوستان او افزود میگردد، بعد از ختم تحصیل علاقه مندی که بموسیقی



خواهیده بود بروی هرآنچه  
 ناملایمات درزنده گی داشت  
 لبخنده میزد، مرگه راسخره میگرد  
 ودرآینه چشمانش تصویر آینه  
 روشن جاو دانه نقش بسته بود  
 از همه چیز صحبت میکرد به همه  
 چیزی اندیشود جز مرگه.

ولی یکروز مرگه بی خبروشتا-  
 بنده از راه رسیده لبخنده در  
 گوشه لبانش خشکید و تصویر  
 آینه درآینه چشمانش شکست  
 وامروزکه یکسال از مرگه او میگذرد  
 نمیتوانم بخود بقیولانم که  
 همایون (رازبان) آوازخوان  
 خوب کشورمان یگر در میان ما  
 نیست.

ولی به اجبار می پذیریم که  
 همایون رازبان دیگر در میان  
 ما نیست؛ درست یکسال قبل  
 تاریخ ۲۸ میزان سال ۶۲ هجری  
 های ساعت از عدد دو گذشته  
 بود که همایون رازبان همسراه

با همسر و پیکانه طفل خود خانه را  
 ترک کرد مادر از عقب آنان آب  
 سرد ریخت تا فراز راهشان -  
 روشنایی باشد زن و فرزند او -  
 رهسپار د یگر بودند.

یک دیار  
 آشنا و چشمانی آنجا منتظرند پده  
 براه دقیقه هارا بر میسرند و  
 همایون آنان را بدرقه میکند؛ او  
 هنگام بازی و فرزند قدم بر میدا -  
 شت وقتی نگاهش بانگاه گرم و -  
 مهربان زن گره میخورد، خوشی  
 زاید الوصفی در رگها پشمید و پد

بقیه درص (۱۷)

### شهبانو ثریا:

# اکنون سخن میگویم قضیه های خصوصی من

در قسمت نخست خاطره چهار خواندیم که:

شهبانو ثریا با وصف بیادوستی های سزیو علی در بیان کوشید، زنده گی خانوادگی بر تحمل و استندنی راهسته گذاری نماید به تدریج در کارهای اجتماعی سهم فعال گرفت و رهبری اداره ( ( طفل و مادر)) به وی محول شد. به قول ثریا: شهنشاه مرد علاقه مند اسب دوانی و بیلیوت بازی بود. از طرفین روزانه در بیلیوت های زیادی به ملاقاتش میآمدند. هر صبح ساعت ده محسن یکی از دانشمندان در بار باب مذاکره و مباحثه روی حوادث ایران را با وی میگویند. در کاخ، شام ها مخصوصاً قلم های امریکایی می دیدند. صمیمی ترین دوستان شهبانو را خاله فرزند او اگر عیادت می کردند این افراد اینه خاطره چهار:

چنان تفریح بود که در بیلیوتی.

چیزی را که محمد رضا هرگز بامن روی آن صحبت نکرد، زانی بود که قبل از من با آنان سرو سرو آشنایی داشت. درباره آن زنان، آقا - هیعایی از دوستان روایسته گانم به دست آورده بودم. ازدواجش با نوزده از آغاز وصلت، بد بختی آویز بود. او که در یک خانواده، روزی انگیز و افسانه بی سرشار از ثروت متولد و بزرگ شده بود. نمیتوانست بسا زنده گی ساده، درباری بعلوی عادت کند. شهنشاه پس از جدایش از نوزده، مثل هر مرد دیگری، زنده گی پروا جرای داشت. نوزده او را نسون نموده بود، اما با افسون که نمیشود به زنده گی ابدی ال رسید. تپه زنانه، نوزده تپه جذاب اروپایی را میباید و تنها جاییکه من میدانم، شاه، هرگز این قصد را نداشت که با چنین بکرزی تن به ازدواج بدهد.

محمد رضا به تناسب پدرش از نگاه اسلامی، اندیشه عقیده بهتری - داشت. او همیشه از مسایلی سخن میگفت که از او آن کودکی بیروانش استیلا یافته بود. وی شخصیت چند بعدی داشت. به همان اندازه بی که من او را شناختم. در نهاد او نفوذ نموده، احساس کردم که میخواهم او را در موارد لایق باری برسانم. گمان میکردم که من نه تنها فرمانبردار شوهر، بل باید فرمانبردار خانواده اش باشم. البته در معاشرت های روزانه بعلوی ها، چیزهای زیادی را موختم. تاج ملوک مادر شاه، از زنان بانفوذ و یاد بد به، دربار بود. او زن - مرموزی بود که هرگز فراموش نمیکرد ما به مباحثات دربار است. گرچه من مدحیت شهبانو، مقام بلند تری نسبت به تاج ملوک داشتم. اما غالباً در (زاد آباد)) نزد او میشتافتم. من هیچگونه تشویشی از لغزشش و پیمانده با او نداشتم چونکه نظراً به زنان بی احترامی بی پایان دارم. پدر تاج ملوک از حکمرانان قزاق بود. رضا خان پدر شهنشاه مسکرم ساده گی بود که به رتبه امسری عالی ارتقا یافت. رضا خان که زانش

مرد بود، در ۲۳ سالگی با دختری سرکرده لشکر ازدواج کرد. در آکتوبر ۱۹۱۶، شخص زاده شد و سه سال پس از آن، محمد رضا و خواهرش (عشرت) به گونه دوگانه گی به دنیا آمدند. رضا خان پس از احراز قدرت، به زودی دوزن یکی بی دیگری گرفت. زنده گی بر تاج ملوک مانند همه زنان ایرانی نورمال گذشت. چون به عنوان مادر اولاد های بزرگ زن سفید بخت و یا رسوخ رضا خان بود. تاج ملوک زن تنبلی ایرانی بود. او ساعتها با زانی که دوستانش بودند، جای مینوشتید و در مورد

جنجال های تهران صحبت میکرد. دختران رضا خان تا زمانیکه عروسی کردند فرمانبردار و مطیع پدر بودند. حضرت دختر بسیار عزیز رضا خان بود. شهنشاه شمس را برتری میداد و در هر فرصت با او صحبت و مفا هه میکرد. یک روز وقتیکه هر دو خواهر جوان شده و آماده عروسی بودند، شهنشاه آنان را در اتاق کار خود خواست. در جوان راد برابرش شان قرار داد و خطاب به خواهرانش گفت: این دو شوهران آینده تان میباشند، فکر میکنم با این جوانان خوب - شبختی نصیب تان میگردد. خواستگاران یکی علی گهوان، پسری از ملاکین بزرگ و دیگری علی (دیام)) بود. در شام عقد دوگانه، شمس نزد شاه رفته گفت: - ... از (دیام)) زیاد خوشم می آید. مانعیتوانیم نامزدی را تمویض کنیم.

محمد رضا گفت: - خوبست.

عشرت با کاندید خواهرش عروسی کرد. چرخ به پیش حرکت کرد تا آن که شمس در سال ۱۹۲۶ با موزیکدان به اسم مهر داد به سوی مصر فرار کرد. اندکی پس از آن شهبانو نوزده نیز نایدید گشت و حضرت نخستین زن با رسوخ دربار بود. دریافت که عشرت زیاد حسود بود و اما خواهرش شمس همه خوبیها را برای من میخواست در حالیکه میخواست موقعیت مراتب بریب کند. به این ترتیب تا آخرین روزهای اقامت در قصر، صمیمی و دوست بودیم. فاطمه خواهر کوچک شاه، پس از عروسی ما، مدت زیادی پرا در تهران نماند. با شوهرش ((مستر هیلر)) به کالیفورنیارفت. بعد ها او از ((مستر هیلر)) جدا شد و با محمد خاتم بیلیوت تهران ازدواج کرد. من غالباً در ((زاد - آباد)) با برادران شاه میبودم. آنان ورزشکاری میکردند و به شکار میرفتند.

علی رضا، یگانه برادر شاه از یک مادر، مرد نیرومند و قوی هیگی بود. او دربار می اقامت داشت و با ((بولین کریستیان شولفسکی)) ازدواج کرده بود. بولین برای او یک پسر به دنیا آورد. اما علی رضایتی بعد بدون فرزند و زانش به تهران برگشت. وقتی من با علی رضا آشنا شدم، او با معشوقش یکجا زنده گی میکرد. معشوقی که هرگز او را به من معرفی نکرد. باری این آوازه امتیاد که علی سوگند خورده که شهنشاه را از قدرت براند اخته می خواهد خود بر تخت بنشیند در حالی که چنین نبود.

چون علی رضا، برادرش (شهنشاه) رانهایت دوست میداشت و صاحب هیچگونه جاه طلبی سیاسی نبود، یگانه عشقش زن و شکار بود. خانعاش پرا ز آثار افتخاری بود که در شکارهای بزرگ در آفریقا، هند و افغانستان به دست آورده بود. برادر د بگوشا (غلام رضا) کوچکترین فرزند پدرش و زین سومیش، پس از آنکه یکسال از تولد غلام رضا سپری شد، جدا گردید. غلام رضا آن زمان رئیس کمیته المپیک بود و در قسمت ارتقای نقش ورزش در ایران نهایت کوشش مینمود. غلام رضا و زانش (هما) آن جا در (زاد آباد)) در چند قدمی مازنده گی داشتند. هما از خانواده معروف و سرشناس یکی از دکتران ایران بود. آنان یک پسر و یک دختر داشتند که بعد کودگان شان مردند. به زودی زنده گی آن زن و شوهر به تلخی گرایید. غلام زنده گی را برای هما جهنم ساخته بود تا این که هما، او را رها نموده و پس از جدایی با مهندس به اسم هادی که آن وقت کار ساختمانی بند های ایران را به دوش داشت، ازدواج کرد. از آن جایی که دوست خوب عشرت بود، با شوهر تازه اش نیز گاهی به دربار می آمد. من هم از زیاد سمیتیک میبافتم. غلام نیز مدتی بعد با یک جوان ایرانی عروسی کرد.

برادر دیگر شهنشاه (عبدالرضا) بود که در آمریکا به تحصیل اقتصاد پرداخته و پس از شاه با فراست ترین برادرها بود. او با زنی که از شوهرش جدا شده بود، به نام بری سیما ((زند)) دختر یکی از سفیران ازدواج کرد. بری سیما یکی از دختران قشنگ شاعرش بود.

ازدواج عبدالرضا با بری سیما زنده آمیخته با خوشبختی بود. عبدالرضا یگانه بعلوی بی بود که فقط یکبار ازدواج کرد و خوشبخت ماند. بری سیما نیز زن نهایت هوشیار و با درایت بود که امروز من از وی به عنوان بهترین دوستم یاد میکنم. سه برادر متوسط شاه عبارت بودند از حشمت رضا، محمد رضا و حمید رضا. ((منیو)) برادر زاده بزرگ مصدق، در جمله نخستین ایرانی های بود که از شوهرش حمید رضا به عنوان این که مرد زنده گیش کرکتر عالمی ندارد، از وی جدا و به زودی با ((لیلان زومبرگ)) در بیلیوت اروپایی معرفت حاصل نمود که آشنایی شان به ازدواج منتهی شد. بعد هر دو در دربار آمدند و در دربار اقامت گزیدند.

من در جمع نزد یگان محمد رضا، علاقه فراوان به شهنشاه (دختر پازده ساله شهنشاه) داشتم. او به مدرسه شبانه روزی سوئیس فرستاده شده بود و در ۱۹۵۱ به سوئیس (زاد آباد)) برای گذشتاندن تعطیلات تابستانی برگشت. آدم میدید که بیچاره دخترک درین مهري والد پس بزرگ میشود، پدرش را بیخ میال میشدند و بد بود. شهنشاه را در بارک (زاد آباد)) برده و همه تلاش را به کار گرفت تا همایش زیاد خوب بگیرم. در تابستان آنسال شهنشاه با مشکلات جدی - بحران سیاسی دست و پنجه نرم میکرد. دولتی شدن منابع نفت ایران باعث ناراحتی در نواحی غربی ایران گردید. بود. من در رابطه به وظیفه ام، خواستم در شهرهای بیکه فقر مخصوصاً به نماند لگرفته بود، یک تعداد جاها برای مادران و مراکز صحتی تد اوی توپر کسوز



تصویر: حسام الدین برومند

اعمار پنجاهم. یکی از همکارانم دکورمصدق (پسر صدراعظم) بود. بها وجود آن، وضع مالی، اجازه ام نداد تا این پروژه عملی گردد. تلاش های من با خرابکاری های درباریان ربه روشد. بانفوذ ترین شاهی زنده دربار حسین الله خان مرد ۶۵ ساله بود. حسین الله قبل از همه تحت نفوذ زرش قرار داشت و او ابداً این را نمیدانست که زرش دوست نیست. حسین الله میخواست شهنشاه با دخترش ازدواج کند و خانم حسین الله میخواست با دربار مختلف وسایلی بد بختیم را فراهم آورد. از این رو بلا نهایت ربه هم میزد. کمرد بگری که از آغاز بامن سرد شمنی و عناد داشت. ((ارمن بیرون)) از غرب سوئیس بود. مرد صوفی مشرقی که در دربار تهران بامن اولین بار سر خورد. بود و اطراف شهنشاه چرخید، نقش هجیبی را ایفا میکرد. تا جاییکه برای من تثبیت شده بود، بیرون اساساً شغل باغبانی داشت.

رضا خان پدر شهنشاه مرد بسیار جدی بود و هیچ فرد خارجی را در دربار تحمل نداشت. اما برای این مرد سوئیس یک استثنا قابل بود. ((بیرون)) ابداً به وطنش برگشت، اوست رسمی نداشت، باوصف این در دربار وضعیت دست شهنشاه عرض اندام نموده بود و مشاور نزد یک محمد رضا پیدا شده میشد. هر صبح به اتاق خوابش می آمد و با او صحبت پنهانی انجام میداد.

هیچکس نمیتوانست در لقی حکم کند که او از این کار، چی منظوری داشت. او کلاهگاهی در نقش یک فیلسوف و شاعر قیامه میکرد. از طرف دیگر شمس ارتباطی میان شهنشاه با انگلیس ها و امریکایی ها بود. پیش از ورود من به تهران، به گونه مرموزی یک پایش فلج شده بود. سرگوشی های هم صورت میگرفت درباره این که او را باری سموم ساخته بودند اما راهیسی یافت.

وقتی من در حرم دربار راه یافتم ((بیرون)) کوشید در زنده گی شخصی من رخنه کند. غالباً به اتاق سرمیزد. شام یک روز که در مورد علاقه زناشوهری من و محمد رضا با صحبت راگشود، حوصله ام سر رفت و گفتم: ((فراموش میکنم که حق نداری چنین پرسشهای نابه جا و ناجسوز از من بپا بی.))

او خواهر شهنشاه را نیز به جان هم انداخته بود. عشرت و شمس نیز از دستش به ستوه آمده بودند. او زیاد تر به یک جن شهابت داشت. ((بیرون)) در سال ۱۹۶۱ در گذشت و رازهایش با وی یکجا در گور بد فون گردید. همه - به ویژه من - که محرمترین موجود به شهنشاه بودم، نتوانستیم مناسبات بدید. با محمد رضا تا آخرین نفسم منگ از بیماری (تیپوز)) رنج میبرد. دکور عیادتی همیشه به عیادت در (زاد آباد)) می آمد تا این که یک روز صبح نایدید شد و دیگر ابداً در موردش آگاهی نگرفتم. بنیه در عمده (۹۵)

روی آورد و پیروز گردد ، پراگندگی  
وی نظمی آن مشهود است. زیرا  
غریزه در جهان بیگانه ، ناچیز  
است و اثر...

انسانی که به گونه سالم کوچک  
را با بزرگ و جز را با کل انطباق  
داده نمیتواند ، آشفته می ناسالم  
راه جای خوشی و صیب راه جای  
زیبایی قبول می کند ، برای درک  
زیبایی آرامش روانی لازم است. و  
آرامش روحی را ، بدون خوشن  
داری ، کسب نمیتوان کرد .

راه درک کامل زیبایی کدام  
است ؟  
آن چه برای برهرا ، زیبا و  
در خور تحسین بود ، مورد  
بذیرش مردمان تمدن امروز -  
نیست . این برای آن است که  
درک ماوان هادرمراحل مختلف  
تکامل خود قرار دارد . نه نیبای  
انسان تمدن در ظاهر و باطن ،  
بزرگ است ، و دنیای برهرا چنین  
نبود . بدین لحاظ همیار واحد  
تمدن و برهیت وجود ندارد .

برای انسانی که با هنرنقاشی  
آشنایی ندارد ، فقط رنگارنگ  
بودن ، سطح هموار و اشکال نرم ،  
خوش آیند است ، برای اوسعت  
درک مطرح نیست . قریحه بلند  
تحلیل را ندارد ، که به درک وی  
کمال رساند . او چیزی را که در سطح  
وجود در آرد دیده میتواند ، نه  
ژرفای آن را . شخص عاقل به  
چنین ساده می نریب نمی خورد .  
او که صاحب نظراست ، مقنون  
رنگارنگی تابلمونی شود . تناسب  
اصلی و نرمی و عقب و جلو را جستجو  
میکند . رنگارنگی زود به چشم  
میخورد ، اما زیبایی را فقط با  
هوش میتوان دید ، در ایست

بیا نگر آنست که مافقط با حقیقت  
آشنا استیم . اما برای کسب آن -

زیبایی خواهان وقت و توجه  
ژرف است. به همین اساس -  
پیشدارند ، لذت زیاد است. برلی  
درک عمیق زیبایی ، تنها مشاهده  
کافی نیست. بلو بیش ژرف باطنی  
ضروری است. و اما فریش زیبایی  
ایجاب دانش و پژوه را میکند .

اگر روح ما از توانایی برخوردار  
باشد ، لذت زیبایی بیشتر است.  
قشنگی گل به اندازه چهره  
آدمی ، مارا گرفتار خود نمیتواند  
کرد . سیمای آدمی نه تنها  
زیباست ، بل بیانگر تفکر ژرف ،  
الهام و گرمی قلبی است. فقط به

همین خاطر او بالایی ما ، بر انگیزا -  
نند ، تا نیروی بیست .

بهترین مردمان خیر الهی را  
در زمین با خود دارند . انسان با  
نهاترین اسرار قلب مادر تا منسد .  
بدون آنان قلوب ما ، سرد و بی  
هیجان بود . برای همین شهنشرا -  
دهی که به خاطر پیروان خود ،  
کاخ شاهای راترک گفت ، در بسیاری  
اشعار و تابلوها ستوده میشود .

در این جا شکاکان مراتبیه  
خواهند کرد : (( شما از زیبایی  
شروع نمودید و به اخلاق جستجو  
کردید برای چه این دو مفهوم را با  
هم آمیختید ؟ خیر ، خیر است .  
زیبایی ، زیباییست . زیبایی سرو  
خیره اشکال گونه گون ، اثر  
میاندازند . از این رو با کلمات  
مختلف یاد میشوند . خیر باغفا د  
خود جلب توجه میکند و چرا  
زیبایی خوشمان می آید ؟ هنوز  
درک نکردیم ام ))

به پنداشت من : اگر بگویم  
که خیره خاطر آن خیر است که  
سودمند است ، هنوز هیچ چیز گفته  
نشده است. خیر ، حقیقتیست که  
به تنهایی از مندی حسی مابا بر -  
آورده میسازد ، بل یک دید ممالی  
و دارای نیروی پایان ناپذیر است.  
فیلسوفان ، عقاید خود را در مورد  
سعادت یاد و نظر داشت ضرورت  
جهانی آن آرایه میدارند و شعرا  
در سیمای زیبایی ، آن را بیان میکنند .

البته درست نیست نعمتها  
را به خاطر آن که نیاز مندی ما را  
برآورده میسازند ، زیبا نامید .

برنج ، لباس ، چتری ، پاپوش  
و غیره انشایی استند که لابد مو د  
مندانند ، اما نهاد وجود ما ، بیدار  
کننده آن حالتی نیست ، که در  
برابر زیبایی از خود نشان میدهم .  
میان نعمتها و جهان ماحول ،  
هماهنگی ژرفی وجود دارد ، میان  
نعمتها و روان آدمهانیز ، ارتباط  
نهائی موجود است .

رنج کشیدن ، زیباست. مهربانی  
زیباست. و عشق زیباست. عشق را  
به شمشاد و ماه بدر تشبیه میکنند .  
او در وجود خود هماهنگی دارد و  
این هم آهنگی را با دنیای ماحول  
نیز حفظ میکند . لکن در کتابهای  
مذاهب ، نه تنها به مثابه الهه زیبایی  
و تنول ، بل به مثابه الهه خیر نیز  
نمایان میشود . زیبایی عبارت از  
بروز اختتام یافته ، خیر است و خیر  
و نیکی هم بروز اختتام یافته  
زیباییست .

وجوه مشترک خیر و زیبایی در -  
جهت ؟ ما اکنون یاد کردیم که  
زیبایی در حد بالاتر از نیاز مند است  
لذا ، از نظرا ، غنای حقیقی در  
زیباییست . به کمک زیبایی از حقاقت  
خود پسندی ، رها خواهیم شد و  
آزادی حقیقی را در عشق خواهیم  
یافت .

به همین گونه ، غنای واقعی را  
در خیر نیز میتوانیم جستجو کنیم .  
هنگامی که قهرمانی نعم شخصی و یا  
حتی زنده می خود را ، به نام -  
لینترین ایده آل قربانی میدهد ،  
شهادت وی قابل تحسین است .

باید او را بالاتر از اندوه و خوشی  
خود ، بالاتر از نافع محدود شخصی  
خود و بالاتر از چیزهای عادی روزمره  
قرار داد . خیر همانند زیبایی ، اما  
راه هد آکاری تحریک میکند . زیبایی  
غنای همه آشیای طبیعت را آشکار  
میسازد . و نیکی زنده می انسان  
هارا مینماید . خیر برای مردم -

زیبایی راه نهاد بدنی تر و معقولتر  
میسازد . بل آنرا با بهانه و زور  
به ارمغان می آورد . ذاتاً  
زیبایی در نهاد خیر قرار دارد او  
آن قدر با ما نژد یک و آشناست که  
به مشکل میتوان خیر راه گونه  
زیبایی شناخت. هنگامی که  
مسأله را درک میکنیم ، روح ما به  
سان دریای پر خروش و جسد  
می آید . در آن وقت هیچ چیزی  
بهرتر از آن به نظرمانی خورد . . . .  
برای همه خوش آیند است ، اگر

میز میمانی بادسته های گل و -  
آشیای زینتی گرانبها ، آراسته  
گردد . معذرا اگر میزبان ، از -  
میهمانان بدیوایی سرد و سطحی  
نماید ، در آن صورت همه این  
ترتیبات مورد پسند قرار نمیگیرد .

زیرا غنای اصلی در صمیمیت و -  
سخای روح است. لیکن نیک  
سخن پر لطف و برخوردار مهمان -  
نوازانه ، چیزهاییست که بر گهای  
عادی کله را گرانتر از قابهای طلا -  
بی جلوه میدهد . البته که همه

چنین فکر نمیکنند ، آدما بیسی  
زیادی یافت میشوند که به خاطر  
جا یافتن در محیط تجمل ، هر نوع  
حقارت و دستی رامیدیرند . آنلی  
که عمیق و درونی بنز را ، دریافت  
کرده نمیتوانند ، فراوانی خورا که  
ها ، نوشابه ها و تجمل را ، با -  
اهمیت تر از هر چیز دیگر ، مینند -  
ارند .

خرد مندان بدین باورند که :  
( مهربانی زینت نیرومند است )

اما شخص نادان که زیبایی تو -  
نقدی را ، هنگام غفود درک نمی  
تواند کرد ، بیشتر به نیروی تبا -  
هکن و ویران کننده ، احترام  
میکند .

حیا به زن ، زیبایی میخشد .  
زیبایی حیای زن ، متجلی زیبایی  
های دیگری نیست . مگر به این  
چیز فقط کسانی متوجه شد  
میتوانند ، که درک عمیق و ژرفی از  
زیبایی داشته باشند .

شاعران میهن ما ، بدون هراس  
زیبایی آبدستن زن را سروده اند .  
مگر شاعران زیبای ، خجلت و حقا -  
رت را ، در آبدستن مینیند . در -  
واقع ، قیافه ، ظاهری زنی که  
آبدستن است ، آن قدر خوب به -  
چشم نمیخورد . مگر او را لیتربین

رسالت را انجام میدهد . و در آن  
هنگام ، تمام وجود او ، با نوری  
مادری میدرخشد . نگارنده قیافه  
ظاهری او ، آن قدر هم به چشم  
خوب نخورد ، ولی این حالت به  
خودی خود ، احترام بر انگیز است .

ابرنازک وی نم و باران که بی  
هدف در بھنای آسمان سرگردان  
است ، در نتیجه تابش شعاع -  
آفتاب در هنگام غروب ، با سرخی  
خیره کننده بی جلوه گرمیشود ، اما

ابر ضخیم برنم و باران ، به گاو سیاه  
بزرگ میماند . او با سرخی خیره  
کننده بی آراسته نیست . مگر تمام  
نگاهها را ، به سوی خود جلب می  
کند . ابر سیاه بر عده ، اعتدال  
و سیرابی را ، به زمین خشک و -  
دریاها به ارمغان می آورد ، بدین  
لحاظ اگر چه دارای سرخی در لغز -  
بسی نیست ، اما به نسبت سخاوت  
خیر خواهانه اش ، زیباست .

برای کسیکه یگانه می خیر و  
زیبایی را درک کرده ، حتی به  
ناسازگاری تحمل با زیبایی نیب  
میتواند بی برد . قناعت و  
شکسته نفسی او ناشی از کمبود

حس زیبایی شناسی ( استه تیکی )  
نیست . بل از فراوانی آن است . . . .  
باغهای تفریحی آشوکا اکنون  
کجاست ؟ از تصاویر حتی بنیادی هم  
باقی نمانده است . اما ستونها و  
وسیله های که توسط شاه در -  
جای افتادن بود آنگداشته شد ،

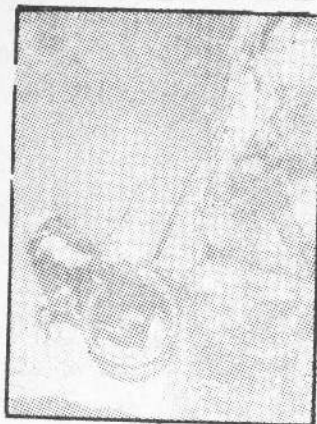
بود ، تاکنون باقیست . آن ها از  
ارزش فنا ناپذیر هنری نمایندگی  
مینمایند . زیرا آشوکا آنها را ، برای  
تماشا نساخته بود ، بل برای تعالی  
بود ، که راه نجات از عذاب را  
برای بشریت نمایانده ، بنا کرد .

برای بشریت نمایانده ، بنا کرد .

# چه چیزهایی

نوازنده گن در زیر آب

آخرین پدیده در جهان هوزیک در آلمان غریس روداد، بدینگونه که گروه چهارنفره مورکن اشترن قطعاتی از موسیقی کلاسیک ها - پندن و موزارت را در زیر آب اجرا کردند. این اجرای شگفت انگیز بمناسبت برایش نمایشگاه بین المللی قایق ولوانگ در ریاش در شهر دوسلدرف در آلمان غریس بعمل آمد لایم بدکراست که این نمایش در دریاچه مصنوعی عن که در نمایشگاه برپا گردیده بود بعورد اجرا گشته شد.



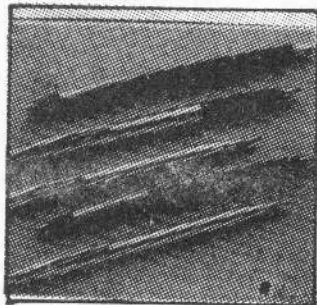
کوهنوردی معلولین

اخیرا در استرالیا برنامه‌هایی برای کوهنوردی معلولین در نظر گرفته شده تا این طبقه از جامعه نیز بتوانند همانند دیگران به کوهنوردی بپردازند، در عکس یکی از معلولین را می بینیم که یکس از قله های کوه شهر کانبرادر - استرالیا صعود کرده است.



کامپیوتر نوازنده

نواختن موسیقی برسرو صدا و اصطلاح جاز در غرب از این بس بعده یک دستگاه الکترونیکس واگذار خواهد شد که یک کامپیوتر بسیار پیشرفته آن را هدایت خواهد کرد. شگفت اینکه این اختراع جدید خواهد توانست قطعاتی بنوازد که بایستی توسط یک ارکستر کامل متشکل از ۴۲ مو- زسین نواخته شود این دستگاه الکترونیک از ۱۲۵ کلید بسیار دقیق و یک صفحه به اندازه های ۲۰-۳۰، ۴۵ و ۴۸-۵۶ سانتی متر تشکیل یافته و علاوه دارای یک دستگاه ثبت است که دقیقتر- ین جزئیات را بر روی صفحه واکست های ویدئو ثبت مینماید!



خود کارهای پایان ناپذیر

خود کارهای جدید آرتفلزی گرانها وسیک وزن ساخته شده رنگ آن به روز زمان ازین نیروی و هر خود کاری تواند پنج برابر خود کارهای معمولی کار کند یعنی ۲۵۰۰ صفحه مینویسد، سر خود کارتحت تاثیر حرارت و رطوبت قرار نمیگیرد بطوریکه جوهر موجود در آن همیشه روان میماند، این خود کارها ۲۴ گرم وزن و ۱۴ سانتی متر طول دارد و میتوان آن را به دو قسمت جدا کرد.

فقط با دیدن و شناختن آن، توسط عقل کشف کنیم.

ادبیات چیست؟ هنر بیافشگری؟ ادبیات عبارت از آفرینش است. قلبی را که باغناهی سخاوتمندانه مشحون است، با کلام، اصوات و رنگها بازتاب میدهد این در ذات خود معجزه و سرور ناشی از شناخت خود است.

ادبیات، موسیقی و نقاشی سه همبگونه زاده میشوند.

انسان آفرینش های خود را، در همه جا از خود به یادگار گذاشته و در همه آن ها سعی میسر - تیار، زنده می بخشد و صیاف حقیقت مشهود است. این آفرینش ها عبارت از مجسمه ها، معابد، اماکن مقدسه و شعر هاست. ادبیات نیز آفرینش است که توسط انسان، آفریده شده است. هر جایی که انسان قدم گذاشته، آن جا را با کلام خود آراسته، تا به دیگران قابل دستیابی باشد.

انسان بقای حیرت انگیز خود را در آب، زمین، آسمان و در هر فصل سال به جا گذاشته است، او بقای خود را در کارهای عملی، تاریخ و مذاهب به جا مانده و - میتواند نگاه خود را در هر جاییکه باشد، به سوی زیبایی حقیقت متمرکز سازد. و آری، این میراث انسان غنی تر و غنی تر میشود، - صدای آن باطنین سهمگین و نیرومند گسترش مییابد. به شکل میتوان تصور کرد که، اگر انسان اثر خود را در ادبیات نمیکشاید، چقدر جهان بینی ما تنگ و تاریک می بود. جهان ما از برکت ادبیات قابل دیدن، شنوایی و لمس و با روح گردیده است. ادبیات جهان را با نور قلب آدمی روشن ساخت. حقیقتی میبندارد که میان ایستایی (سکون) و پویایی (تحرك) هماهنگی وجود دارد.

حقیقت دیگری میگوید که علت از معلول ناشی میشود. این حقایق را اما زلم بیرون آورده ام، مگر تنها ادبیات، این را متعالمس میسازد که حقیقت - خوشی و حقیقت - آغاز زنده می آفرینش است. ادبیات بدون خسته می کلمات او یا نشاد هارا تکرار میکند. (او ما به همه چیز است. با حصول آن، انسان به سعادت نایل می آید.)

بسیاری از بناهای مذهبی تاکنون هم درهند باقیست، اما از کاخ - های پرتخمل شاهان اثری نیست گویی در آفرینش گردیده اند.

تصادف نیست که تمام بناهای یادگاری در شهرهای کوچک، در جنگلها، در کوهها و در دست های ساحلی حفظ گردیده اند.

انسان با هنر خود میگوید: (به کسی ببین که واقعاً هنوز نایل نگردیده ام. حقیقت برای ما همیشه منبع بلا قند و شرط عشق و خوشیست، از این رو میتوانیم بگوییم که درک زیبایی و حقیقت همانا دوروی یک سکه است.

بر اساس همین مطلب، آگاهانه و یا نا آگاهانه، هنر جهانی استوار است شاعر، موسیقیدان و نقاش خیلی روشن حقیقت را بازتاب میدهند. شاعر چشمان ما را به چیزهایی باز میکند، که پیشتر پدیدن آن قادر نبودیم و حقیقت آنرا نمیدانستیم. شاعر با این کار خود، مرزهای سلطنت حقیقت و خوشی را، وسعت میبخشد. همه روزه ادبیات و هنر، چیزهایی را که دستیابی بدان به افراد عادی ممکن نیست، در فرآورده های هنری خویش مینمایاند. در سادگی، توانایی بر غرور حقیقت را، هود امیسا زد. کسی را که آشنای ما بود، به دوست نزدیک مبدل میکند و به چیزهایی جذابیت میبخشد که قبلاً به آن، با دیده عادی مینگریستیم.

یکی از شاعران معاصر گفته بود: (حقیقت، زیبایی و زیبایی، حقیقت است.)

الله تابش نور سرور است که در شمشاد اقامت داشت، زیبایی و راستی را با خود دارد. در او سادگی نشادها یاد گردیده که سپاسی سعادت تبار و خوشی او را در تمام ساحات قابل دیدن، بازتاب می یابد. از گرد گرفته - که ما آن را زیور مینماییم - تا موجودات بزرگ آسمانی، این همه حقیقت و زیبایی اند که خوشی سعادت تبار را با خود دارند.

ادبیات و هنر به آن فراخوانده شده، که شکل سرتیازنده می بخشد حقیقت را، با زنگنه مگر تکامل و انکشاف حقیقت در ادبیات هنگامی میسر است که ما آن را با قلب خود لمس نماییم، نه این که







# ورزش

هنه کند : لیلما نوری

که در آن قایق رانان پولند  
آلمان دموکراتیک و چکوسلواکیا  
اشتراک نموده بودند .

سابقات در فاصله های  
۲۵ کیلومتر و ۵۰ کیلومتر  
بورت گرفت . ریگتف بولچاک  
کپتان تیم قایق رانی پولند  
فاصله ۵۰ کیلومتر را در زمان  
۴ ساعت و ۵ دقیقه بالای قایق  
بیمود و در نتیجه پولندی ها  
بصورت گروهی در مقام اول قرار  
گرفتند .

## مالافون دوستنی

گروه یکی از دزها های معروف  
چکوسلواکیا است و تعجباً در لیست  
که در آن مسابقات مختلف روی  
آپ انجلم داده میشود . یکی از  
آن ها مسابقه قایق رانی بوده  
که فاصله مالافون (۴۲ کیلومتر  
و ۱۱۲ متر) طی میشود . اخیراً  
بهترین و بهترین دوز مسابقات  
مالافون قایق رانی دایر کردید .



## بایسکل وسیله دلچسپ سپورتی

بایسکل نه تنها از جمله  
وسایل حمل و نقل انفرادی به  
شمار میرود ، بلکه امروز بیشتر  
به یک وسیله دلچسپ سپورتی  
نیز بدل شده و چهره هایس را  
در همه جا به ویژه در کشور خود  
سراغ داریم که با معارفت زیاد  
میتوانند فاصله های دور را در  
زمان کوتاهی به وسیله بایسکل  
پیمایند و در مسابقات بایسکل  
رانی ، موفقیت های درخشانی  
را به دست آورده .

یکی از این چهره های جوان  
محمد احسان است که ۲۲ بهار  
زنده گی ریاضت سرگذراند



است از زمانیکه وی به شرکت  
در مسابقات بایسکل رانی پرداخت  
خته توانسته است فاصله ۱۲  
کیلومتر را در ۱۸ دقیقه و ۲ ثانیه  
طی نماید که در نتیجه مقام نهم  
مانی را حاصل کرده و در یکی از  
سابقات اخیر که به راه افتاده  
بود ، رکورد تازه بی رانیز به  
فاصله ۱۰ کیلومتر در ۲۰ دقیقه  
میان همقطاران خود قام ساخت  
که این یکی از فضا های سپورتی  
تازه او در این زمینه میباشد .

وی طی صحبت و تفصیلات  
کوتاهی در مورد مسابقه وزغیش  
بنون اظهار داشت  
- از سال ۱۳۶۱ بدین سو  
توانستم در بایسکل رانی موفقیت های  
به دست آورم که مورد توجه  
واقع گردید ، تا اکنون در بهشتراز  
بهترین مسابقه در داخل کشور  
و در دو مسابقه جهانی در خان  
کشور شرکت ورزیده ام که در همه  
سابقات پاد شده ، توانسته ام  
بزرگه مقام اول در دو مسابقه  
و دو مدال طلا ، چارکب نمرانی  
و تند پرنده های متعدد در رانیه  
دست آورم ، هم اکنون در سطح  
کشور جای اول را دارم .

او افزوده از سال ۱۳۶۱ ایله  
کلب شخصی را به نام افتخار  
گرفته ام ، خودم در هر روز  
این که تمرین می نمایم ، شمار  
از جوانان ملات مند کاتب ،  
محلان ، سربازان راه تحت  
تربیه گرفته ام که در این شان  
چهره های ستازی که دارای  
مقام اول گردیده اند ، نیز  
وجود دارند .

مهرم : رابطه دوش -  
انفرادی با بایسکل رانی چیست ؟  
پاسخ میگوید : دوش برای جا -  
لت نیز یکی یک بایسکل ران ، موثر  
واقع میشود اما نفس را بخته  
نیسازد .

بایسکل رانی نفس را بخته  
ساخته و حرکات بدن را فعال  
و منظم میسازد . آموزن سیران

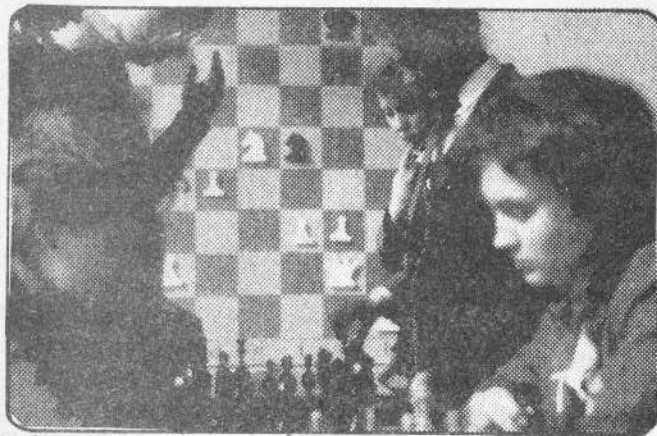
بقیه در صفحه (۱۰۳)

# ورزش



## اسپار تاکياد محيوسين

انجمن ورزشي (اسپار تاکياد) بولنده مسابقات اسپار تاکياد محيوسين و اسازماندهي کرده درين مسابقات انسانهساي محيوسين که سپورت را داد امسه مهده هند، اشتراك نموده بودند ۱۲۰۰ ورزشکار در رشته هاي اتلتيك، خففيه، بگه بانسك، آبيازي و نشان زني، مهم گرفته بودند در بايان مسابقات مدالها، جوايز و ديپلومهاي سپورتي به برندگان اهدا کرديد اما همتر از همه خوشي و مسرت مردمي که در اين مسابقات کتلوي به مشاهده رسيد و يوهگي خود را داشت، بدين ترتيب محيوسين حضور کامل الحضور قم جامعه شده است.



## مسابقه آبيازي مردان

در مسابقه آبيازي مردان به ناصله ۰۰ متره سبك ازاد که در ايالات متحده امریکا اير کرد بده ل کاربونار با زاي تا ليا نامله ياد شده را در يك دقيقه ۰۳ ثانیه و ۲۵ حصه ثانيه دخترت از امریکا در يك دقيقه و ۱۶ ثانیه و مدسود از جاپان در يك دقيقه و ۵ ثانیه بهود که به ترتيب حايز مقام هاي اول، دوم سوم شناخته شده اند.



## نتايج مسابقات جهاني

از مهر صوفيه در نخستين مسابقه بر مطرح باز هميانيان سان ميگوند ظله حاصل نمود در اين مسابقاته نوبت ترين مطرح بازان از دختران اشتراك کرده بودند که مستحق جوايز مشاز گرديدند ۱۰ اين مسابقات به سيمت سويسي در ۱۲ دور باها پات.

مسابقات جهاني مطرح جهان دختران ساله مختلف زير سنين ۱۲ سال در مهر صوفيه گهايش پات مارگرهتا مطرح باز جوان



## رويداد ها و ورزشي

ورزشکاران کويابي در سا - بقات امریکاي لاتين به اشتراك ورزشکاران ۱۶ کشور اسپرني چشمگيري به دست آوردند در اين مسابقه ها ۲۰ ورزشکار از کشورهای امریکاي لاتين به شمول ورزشکاران هميانيان بر - تال در شهر هاوانا در هر هم جمع گرديدند بودند ۸ ميزبان به تعداد ۱۵ مدال طلا، ۱۸ مدال نقره و ۱۰ مدال برنز به دست آورد ۰ ناصله ۸ متر و ۲۵ سانتی متر را جوانان کويابي لوئيس بوشينو در مسابقه خيميز به دست آورد ۵ اين نتايج بهترين رکورد مسابقات جوانان شمرده ميشود.

به در هانت نمره ۲۰ در مقابل نمره ۴۵ قرار گرفت در دور دوم لهسه ملاسي با وجود لهانت کار ورزشي شان به در هانت نمره ۲۵ در مقابل نمره ۴۰ قرار گرفتند که در نتیجه مسابقه به نفع ماخاتسه پات.

در فرجلم آرزو دام که به تهرينات متداوم خود زير نظر تهرنران سرج به هرد و تهم ۱ دامه بد هم وب خاطر رشيد و تحکم بهترين ورزش در هر سا بتوانم مسابقات دستار هرا با مکتب پسران و دختران برگزار نماييم.

تلم آن هاجاي اول بادم را - داشته تاحال دو حال از طرف سازمان دموکراتيك جوانان افغانستان، دو کب و چند بين نقد پرنامه و تحفه از طرف مقامات مربوط برام اعطاء گردیده است. چندي پيش در تهرنمنت بهاري توانستم مقام اول را کايي نمايم هميشه با تفاوت نمره کم مسابقه از انجلم داد هم، از لحاظ وساطل سپورتي تلم مشکلات ما تهر به در مکتب رفع شده و خوشترين خاطرات من در سا - بقات دوستانه بالهسه ملاسي است که چندي پيش برگزار کردید که در آن تم مکتب ما

## هم واليبال و هم باسکتبال

زوبا هاگرد صف ۱۲ لهسه زخونه: از سال ۱۲۶۱ واليبال و در بهلوي آن از سال ۱۲۶۵ باسکتبال بازي ميکند اکنون در تم واليبال کيتان تم و در تم باسکتبال ن فردم هستم تاکنون در مسابقات بهماري شرکت نموده ام که در -

# کم حرف

اولی: دیشب خوابم نبرد و تمام شب زخم صحبت میکرد.  
 دومی: درباره چه صحبت میکرد؟  
 اولی: درباره اینکه خیلی کم حرف است.

# کودکان امروزی

دو کودک باهم بازی میکردند  
 اولی پرسید:  
 راستی حمید جان تو چند ساله هستی؟

حمید جواب داد: پنج ساله - هستم و تو چند ساله هستی؟  
 دومی جواب داد: نمی دانم.  
 حمید پرسید: از دخترها خوشتر می آید؟  
 اولی: نه خوشتر نمی آید.  
 حمید باعجله گفت: پس تو چهار ساله هستی.

# نپذیرفت

اولی: کسی را که محبت بود به همسری اش موفق شدی؟  
 دومی: نخیر، مرا نپذیرفت.  
 اولی: چرا؟ از دارایی پدرت یاد آور نشدی؟  
 دومی: بلی یاد آورشدم ولی او بعد از آن با پدرم ازدواج نمود.  
 ارسالی: همایون سعیدی



## شامپوهای بوجی خنده

هموطنان عزیز:  
 بهترین شامپوهای بوجی خنده که موهای سر شماراتقویه نموده وهم از ریش آن جلوگیری می کند از مشهورترین کمپنی جهان تازه وارد گردیده است. با خریدن يك بوتل شامپووي

بوجی خنده، به کیفیت آن پی خواهید بود و برای همیشه خریدار آن خواهید بود.  
 اگره تاثیرات قوی این شامپو باورتان نمی آید به هکس های زیرین توجه کنید که موهای این آقا بایک بار استعمال آن جقدر تغییر کرده است:



بعد از استعمال



قبل از استعمال

# چندک ششاعلی

هزارنکه بار کتوز مواینجاست نه هرکه مشوه نماید سکرتری اند  
 \* \* \*  
 صراحی چون شود خالی جدا بپمانه میگردد  
 که ما موازیم تیل و نمک من یوانسه میگردد

\*\*\*  
 چرا آن مدعی ترک می بی بدعا کرده  
 که آمریشت میزش عشقبازي را بنا کرده

\*\*\*  
 مه قربانت شوم ای سونسی بوشوش  
 که ما مواز نظر گشته فراموش ارسالی میرمحمد حمید سعیدی

# رفع کپک

شخصی د ريك اداره كاري داشت و در مقابل ميز مامور موظف نشست پس از چند دقيقه بی اختیار دست به خنل برد.  
 مامور که در آن حال متوجه وي شده بود گفت:  
 صبر کنید، هنوز کار شما تمام نشده.  
 مراجعه کننده جواب داد:  
 ببخشید و اشتباه هم نکنید من رنج اند پت کیک میکم.  
 ارسالی:  
 محمد ظریف ظفر کوهرستانی

# چيستگان و کيستگان

آن چيست که دلغراش است ، سرو تالاش مثل معاش است ،  
المعايدش چون تلاش است ؟

جواب : صدای آواز خوان سال .

XXX

آن چيست که است لاف ، صبح وشامش به دفتر ، جيب خالسی  
و در بندر ؟

جواب : ماسور دولت .

XXX

آن چيست که کم است ، از ثبات خود دل جمع است ، بر صاحب  
خود چون بم است ؟

جواب : معاش مأمورين .

XXX

آن چيست که خوار و زار است ، ترش ز نرخ شمار است ، اولاد  
اوپه رار است ، معاشش دوهزار است ، از اجبار رويه فرار است ؟

جواب : دانشمند افغانستان .

XXX

آن چيست که خلاق ، ندانندش لایق ، بگویندش ماهی -  
نمی شود فایق ؟

جواب : کتب علمی .

XXX

آن چيست که اشکش به مثل سول ، فکرش به سوي تولد ، قرضش  
فزون ز نيل ، چاهش بدون هيل ؟

جواب : استاد پوهنتون .

XXX

آن چيست که نيسه پروايش ، وماستم به فدایش ، هر چنده  
ندانم نایش ، می رقصم به صدایش ؟

جواب : مایکل جکسن .

XXX

آن چيست که هیچ نداند ، هر روز فرمان براند ، چون بداند  
کار دانی ، به تویزبان رساند ؟

جواب : رئیس موسسه .

XXX

آن چيست که مایهش نول ، گارگانش بر زبول ، هودم به مثل  
زلفی ، زند ملت رانسول ؟

جواب : گمريك .

اینک شعبه طنز مجله ساوون برای نخستین بار چیستان ها  
و کیستان های طنزی را به چاپ می رساند که امیدوارم مقبول خاطر  
شما قرار گیرد .



گدا : آقا ، يك افغانی به نام خدا  
به من بدهید .  
تاجر : پول سواهندانم ، حسابلا  
چك گرفته ام میخواهم بروم بانک .  
گدا : پس لطفاً يك افغانی را  
به حساب بنده به شماره ( ۱۰۰۰۰ )  
تحويل کنید .

فرستنده :  
رویا تنها خوکهایسی

# گدای سال

# بازی با دوبیتی‌ها

سرمد دردمیکه الله تود انسی  
معاشم کم بود با این گرانی

XXX

زهشفت زارو حیرانم گل من  
به قرن بهست بی نامم گل من

XXX

سرکوجه نشستم دلبرم رفت  
هوای نان گندم از سرم رفت

XXX

بقریانتشم ای پارچانسی  
مکن زمین بیشتر کاغذ پرانی

XXX

قلم بود ست من فرمان ندارد  
چراکه چاشت سفره نان ندارد

ارسالی:

محمد ظریف ظفر کوهستانی

# رضایت

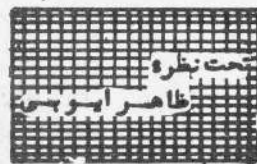
دود ختر با هم گرم گفتگو بود نسد  
بگر آن هاگت:

خوب زومینه جان چرا بافرید  
جان نامزد نشدی با آنکه بکد بگر  
رازدل و جان دوست داشتید؟

دوس: مرالز او هیچ خوشم  
نی آید.

اولی: چرا؟

دوس: به خاطر که هر قدر  
کوشیدم نتوانستم او را رضی بسازم  
تابه خواستگاری من بجاید.  
ارسالی: خاطره پورزاد



مایکل جکسن اوازخوان امریکایی

فرید: این ساده هارابین.  
جاوید: چرا؟  
فرید: به خاطر که در زیر  
عکس مایکل جکسن نوشته کرده  
اند (مایکل جکسن اوازخوان  
امریکایی).  
انها خیال کرده اند که ما  
انقدر نااهم استیم که مایکل -  
جکسن را نشناسیم.  
من حتی میدانم که او در خور  
دنی هاروشیدنی هاجه چیز  
را خوش دارد.



سلام سنگی

فرید: واقعا که اینها بسیار  
ساده اند.  
جاوید: چرا  
فرید: به خاطر که در  
زیر عکس این نفر، تنها نوشته  
کرده اند (سلام سنگی).  
حالا ما چه بفایم که این  
ادم چه کاره است و از کجاست  
است.



# مدیر صاحب! چال برو

- کی است؟

- فکر می‌کنم که شماره به خاطر  
جلس خواستن!

- آه، یادم آمد صبح هم سره  
گفته بود، گمشدگی نیست.

- بلی، برادر، مدیر صاحب  
چند لحظه بیشتر از دفتر برآمده  
خدا حافظ.

عارض: مدیر صاحب، ورقه  
عرض مرا اجرا کردین؟

مدیر: کدام ورقه عرض؟ اینسه  
بچشم، کشت!

عارض: مدیر صاحب!  
همو ورقه عرض را که دیروز  
آورده بودم گفتی که فردا بجا!

مامور: به زورچی کشت دادی  
عارض: مدیر صاحب!

مامور: بالاخره مدیر صاحب یک  
سوار پیش شدی اینسه کشت خود را  
پت کردم.

- مه هم اسپت را گرفتیم.  
مامور: دیروز ساعت ۱۱:۱۱

بقیه درص (۹۹)

تک، تک، تک...

عارض: مدیر صاحب اجازت  
است؟

مامور: مدیر صاحب چال برو!  
مدیر: صبر کتو که فکر کنم،  
اینه قلم را حرکت نادم.

مامور: بسیار عالی اینسه مهم  
بیاده تا تریه مفت گرفتیم.  
عارض: مدیر صاحب، بسا  
معدرت مسئله کارهای من چطور  
شده؟

مدیر: یک لحظه...

مامور: برو مدیر صاحب!  
مدیر: نمی‌فایم که عرضه را که  
ششماه پیش سپرده بودم اجرا  
شده یا نه خوب بهر صورت، اینسه  
دفتر را درخانه سفید آوردم.

مامور: خوب مدیر صاحب اینسه  
بیاده را پیش کردم.

جرتکه، جرتکه، جرتکه...

بلی!

مهربانی بفرمایین!

مدیر صاحب، تلفون برای  
هما است!

# شمس‌البدین جدوی

در اکثر از و ایرد ولتی کشور ما  
چنین رایج است که برای هر  
شخص طبق رشته اش کار نمی دهند  
که این عمل به منفعلمو مایه میل  
شده است .  
که شمس الدین متخلص به  
جدوی نیز از قربانیان این منفعنه  
است به خاطر که او یک ریاضی  
دان است اما از ریخت بد که او رایج  
حیث زور ناله است در یکی از نشریه  
ها استفاده نموده اند .  
باید بینیم که چه گزارش مید  
هد .  
رابورنمبر ( ۱۱ ) :  
بتاریخ ۴ ماه چهارم روز چارشنبه  
سال جاری به ساعت ۴ بجه و ۴۴  
دقیقه در چارراهی چارقلعه  
چارنفر به جان هم ریختند ، که  
به نس چار پایها جنگوی میکردند ،  
که از جمله چارنفرم کورنفر چاری  
کازمه باز بود که اندام چارشانسه

داشت که همین نفر چاری سه  
دندان نفر اولی ، چار دندان نفر  
دومی و دندان نفر سومی را  
صودا به زمین سقوط داد .  
که ۱۴ + ۱۲ + ۱۳ می شود  
شخص اول از خوردن چار  
بوکس مسلسل ، به زمین خورد  
ومثل خط مستقیم به سمتی  
زمین منطبق شد . شخص دومی  
در اثر خوردن لغتی نیمه دایروی  
بود که مانند خط منحنی به جوی  
پراز کثافات پرتاب شد . و سومی  
که خود را تنها یافت میخواست  
چارفوک کتان فرار کند اما نفر چاری  
بازدن سیلی نرم و گم او را چار پلاق  
به زمین انداخت .  
و چاری که برهه غالب شده بود  
میخواست از صحنه فرار نماید تا او را  
دستگیر نکند ، اما در چار دیواری

مقابل چارراهی نفر چاری با موتر  
لاری پراز چار تراش تصادم کرد  
و مانند توپ که انعکاس کند دو سطره  
بعد از برخورد با موتر به فاصله  
۱۰ اکلومتر در افتاد .  
در همین لحظه موتری که شکل  
حیطلهو داشت آمد و چهار نفر  
از آن پایین شده و چار جنگجو را  
چار دست و چار پایه موتر انداختند  
و موتر حرکت کرد که بعد از گذشتن  
از جهلستون و شش درک  
به شفاخانه چار صد بستر  
رسید و برای چار نفر جنگ جو  
در چار اتاق يك يك چیرکت دادند  
که بعد از ۴ روز چار نفر صحنه  
یاب شد ندوبه ساعت ۴ بجه و ۴۴  
دقیقه روز ۴ لم از شفاخانه ۱۰۰  
بستر مرخص شدند .  
ارسالی :  
احمد ولید امانزی وردک

# ریا عینا عمیری

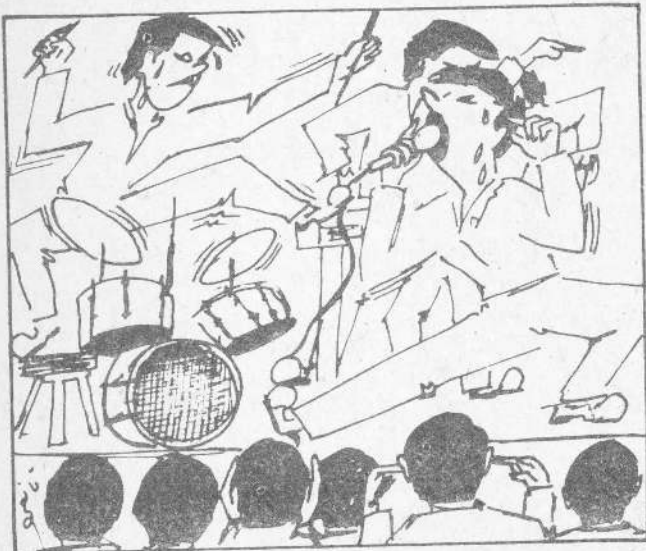
آزار ما جمعیت آیین منست  
تیرنگه و فریب مذ هب و دین منست  
بی رشوه بی واسطه کاری نکم  
چون آمرشعبه یار دیرین منست  
در هر طریقی که بیرو باری بود با سببه  
ایستاده زن و مرد هزاری بوده است  
یا تا نکی بود که روزهای تهل است  
باشعبده بازی بی کاری بوده است  
این موتر چوبی سبب می گذرد  
از پیش نظریه انج و د بی گذرد  
مفلسم مفلسان د یگر چه خوری  
بابای پواده رو که شب می گذرد  
نانوای مرا خرابی از کینه تست  
چنگی خمیر عادت د برینه تست  
دونان جووه بی توسم نکند  
وزنش چو یکی طاقه بهینه تست  
تفتیش بیاتام نرخها نخورم  
این يك لب نان را خنیمه شمم  
زان پیش که بو طرف زکارت کردی  
هدم ست شده کبسه مردم بدرم  
بی موتر بنتر زستن نتوانم  
بی پای کشی ، بارتن نتوانم  
بی ناز سکرتن جهان خوش نیوی  
اوسره کشد بردیده من نتوانم



رهبري از عقب صدا زد و گفت  
اي صفا دختر اي طناباز  
بيچه بر بروت مسوي درواز  
روي گشتانده انكه بود جلو

## پاسخ دهاتي

باري از يك دهاتي بيسر  
برسيدند كه: بيشتر از همه براي  
كود عاميكنيد ؟  
دهاتي پاسخ گفت :  
براي اسبهاي اربابان، زيرا  
اگر اسبهاي آنان بميرد، اربابان  
حتما بر دوش ما دهانان سوار  
خواهند شد .  
ترجمه از حميد خراساني



متعل جاده عمومي



# از پدر کلانم تا پسر

✘ پدر کلانم مادرش را ( ننه ) ميگفت ، بدن مادرش را (بوي)  
ميگفت. خودم مادر را ( مادرا ) ميگويم و پسر مادرش را (مه موي)  
ميگويم .

✘ پدر کلانم ( بزني بهادري ) وقت بود بدن (كلكه ) نهرسود  
خودم بهتل بودم و پسر ( ديبگو ) ميشد .

✘ پدر کلانم ( فالوده ) را دوست ميداشت بدن ( زاله ) را  
دوست ميداشت خودم ( شيرينج ) را خوش دام و پسر ( آيسكرم )  
را دوست ميدارد .

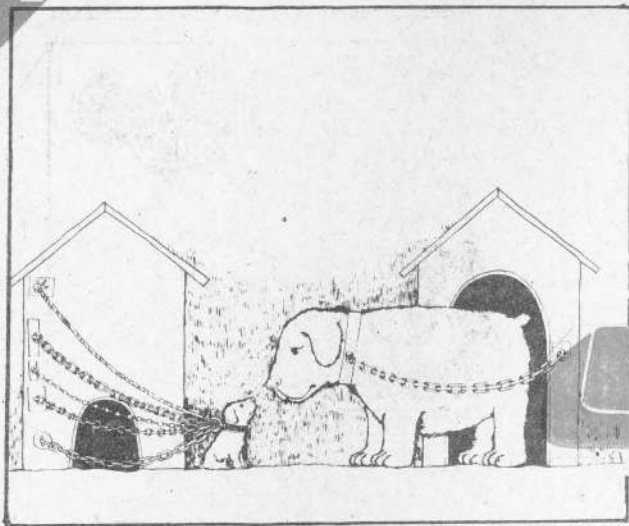
✘ پدر کلانم پور تربت ( استاد قاسم ) را ميخريد ، بدن هكس  
هاي ( استاد بوشنا ) را ميخريد خودم بستكارتهاي ( همماليني ) را  
مي خريدم و پسر بستكارتهاي ( مايكل جكسن ) را ميخرد .

✘ پدر کلانم ( اتن ) مينداخت بدن ( چاچا ) ميرقصيد خودم  
( دانس ) ميكردم و پسر ( برك دانس ) ميرقصد .

✘ پدر کلانم ( داستان ) مينوشت بدن ( عريضه نويس ) بسود  
خودم ( مکتوب ) مينوشتم و پسر ( نامه عاشقانه ) مينويسد .

✘ پدر کلانم وقتي خواست طوري كند ( دم دروازه حيلم )  
باخانمش آشنا شد ، بدن وقتي خواست نگاه كند ( از بالاي بلم  
همسايه ) عاشق خانمش شد خودم وقتي خواستم ازدواج نماييم  
به ( سراي ليلامي ) با خانم توافق حاصل كردم و پسر وقتي  
خواست همروسي نمايد نامزدش را از تم دادن دم دروازه مکتب ها  
انتخاب كرد .

نوشته : منوچهر احمد منوچهر



# پیش بینی های

## فالین

### سپاتوون

# دوما سیتی

در سال ۱۳۶۹ ماهگل جکسن به کابل می آید . ( البته به خاطری که به جوانان شهر کابل بگوید که برادر، من در قمه تان نیستم و شما اینقدر سرو صدا چرا به راه انداخته اید ؟ )

XXX

در سال ۱۳۷۰ لرايشگاه تلویزیون مسدود می شود . ( شاید به خاطر جلوگیری از ازدیاد فعالیت هنرمندان زن )

XXX

در سال ۱۳۷۴ اکثر مجلات کشور با مجله سپاویون به رقابت بر می خیزد و از آن سبقت می جویند . ( البته در دیر چاپ شدن )

XXX

در سال ۱۳۷۵ مهر تلهفون ریاست تقاعد تضریر می کند . ( اگر دفاتران به کدام جای دیگری نقل مکان کند )

د ر موسیقی به برک دانس  
د سترسی دام .

س : مشوق شما به برک دانس  
کیست ؟

ج : در خانه مشوق اصلولام  
مه می یعنی ( مادر ) است  
اما مشون دیگر نلمهای هندی  
به خصوص رقص های متن و گویندا  
است و میخوام از آن ها به سزوی  
کنم .

س : از مسوولین شاروالسی  
چه تقاضا دارید ؟

ج : میخوام قیمت اجناس  
لوکس خصوصاً سامان آرایشی  
را کنترل کند .

س : چه ارمان و آرزو دارید  
که در آینده چه شوید ؟

ج : میخوام به هند سفر کنم  
و در آن جا در نلمهای هندی کار  
کم تا خدمتی به مردم خود کرد  
باشم .

ارسالی :

احمد ولید امانزی وردک

س : لطفاً خود را معرفی نمایید؟

ج : اسم من بیژن تخلصم  
( جیمی ) اما مراد خانه

توماس می گویند .

س : چگونه توانستید شاگرد  
ممتازی شوید ؟

ج : به خاطر یک دهه پی یعنی  
بدن در بوتهای ما استاد است .  
س : در ساحه بهبود وضع  
تدریس در بوتهون چی نظیر  
دارید ؟

ج : باید یک آرایشگاه در-  
بوتهون افتتاح شود تا مشکلات  
بعضی دختران و اکثر پسران حل  
شود .

س : شما به حبت یک شاگرد  
مستاز آیفهراز درس به کدام  
رشته دیگر مثلاً ورزش و یا موسیقی  
سرورگدارید ؟

ج : چرا نه ، من به ورزش -  
بسیار علاقه دام خصوصاً به  
کرصول .

# تفاوتها

فرق زلزله و همروس :

فرق زلزله و همروس اینست که زلزله  
اول به خانه آدم می آید و بعد خساره  
وارد میکند اما همروس اول خساره وارد  
میکند و بعد به خانه می آید .



فرق مرد بوزن و مرد زندهار :

فرق مرد بوزن و مرد زندهار اینست  
که اولی بپراهنش دکه ندارد ولیسی  
دومی اصلاً بپراهن ندارد .  
فرستنده : خاطره جبرئیل





# د خوبونو کیسی

په یوه رسمي دفتر کې چې  
کارنده و چې هروخت په ورځم ،  
نو مامورین به په چای خپللو  
مصروف وو . بله ورځ مې له خپل  
پوروست څخه چې هغه هم په  
د غورمې سماوارونو کې رسمي  
دنده لري وپوښتل :  
- کوم دنده لري دي رسمي  
د فټونو کې ولی دومره پوره چای  
خپل کوي ؟  
کوم داند لږ موسکې شو او بې  
له دې چې لږه نېغه زمبا  
پوښتنې ته جواب ووايي ، دغه  
نکل یې راواخست :  
- وای چې درې تنو میز یا یانو  
د کولموشولو او چپ د کولو پناه  
ریاست کې د خوازه او اوزده  
خوب په باب خبرې کولی ، وروسته  
له هغه چې درې وار په رسمي

د فتر کې د میز له پاسه د خوب کولو  
خوږ والی تعدد یې کړ . لومړي  
ته وویل :  
- یوه ورځ مې د سهار په نهمه  
بچي د وړدي اوسادې کتاب  
سره کېښود او د میز له پاسه  
ویده شو . غره د دفتر همکارانو  
د دې له پاره چې زما د وېس  
خوږلی وي ، زه یې راوینم  
کړم . اوس کله د مازد پکړخلو .  
نهی بچي شوي ، د دفتر ملان له  
خوبه راباخولم .  
دوهم تن چې د پیر خوب له  
لاسه یې خوله تر غوږ ونو پسوري  
وازه ، وازه کیده ، ورته وویل :  
- ستاد مې د نهمې ورسي خوب ته  
د چرکه خوب وایي . د دفتر  
خوب د نهمې مزه داروي لکه زه -

چې یوه ورځ به د فتر کې ویده وم  
او که سبا سهار د دفتر د چارو کولو  
په وخت کې ملان نه وي راوینم  
کړي ، نو خدای خبر چې تر کومه  
په ویده وم .  
د نهم مامور چې د وېس په  
خپرو کې یې بیا یوه سترگه خوب  
هم وهلی و ، د خپل بل ملگري په  
سکونولو سره چې له خوبه یې  
رابطاوه ، په پټو سترگو وروسته  
ویل :  
- د دغه شې خوب دي . . .  
خوب زما غوندې وي چېسی د  
پنجشنبې په ورځ مې سهار په  
د فتر کې سره میز کېښود او خوب  
وړي وم ، کله چې د شنبه په  
سهار نوږ همکارانو راباخولم نو فکر  
باتی په (۱۴) مخ کې



**پنججاره**  
**مستحق**  
په اول کاتب پاڅون

## د پارک ونه

هوکی (زه هم ونه يم او هغه  
هم ونه ده چې د شخصي کور په  
انگر کې په ناز او نعمت لوبه شوي  
ده . هغه لوزه او تنده له  
پیلې ، خو زما شونډو د تندي له  
لاسه پتري نیولې دي . زه له  
سپلیو ، طوفانونو ، تیکو ، تیرگیو  
ارو ، چاکوگانو او انګونوسو لاس  
اوګر یوان يم . خو هغه په پینځم  
زړه خوږې خانګې د د یوالو لوستر  
باتی په (۱۹) مخ کې .

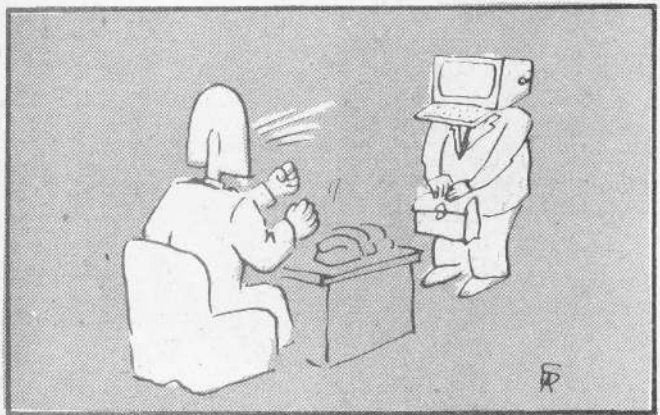
# علمی مرکز

په دې لړ کې لکه څنګه چې د  
خلکو یې او خبرې بیلې ، بیلې دي  
هدا شان د پوهانو نظرونه هم  
بیل ، بیل دي .  
خو چې کله د پنججاره هتس  
بیا تګرې خبريال په دی باب له  
آشپز باشي صېب څخه پوښتنه  
وکره ، هغه په جواب کې وویل :  
- له هغه لحاظ چې ماته خپل  
علم گواهي راکوي او د آښیز خانسي  
د دود کتنې په تلسکوپ کې مې د  
علمکې د کړمې د خوګید اراحوال -  
اخیستی دي ، نو د اراته ثابت  
شوه چې اوزون بیچاره په خپله  
د علمکې د اوسیدونکو له خوا په  
زړه سوړي ، سوړي دي . که څه  
هم لعیني ځا . ا . ک . تجربې خپر ونکو  
او پوهان دغه سوړي کیدل د  
علمکې پرمخ د زړوي وسلو د ازیما -  
پښت ، د کیمیاوي گازاتو تکتیر او د  
چاپیریال نوره لګر تیا بولی ، خو  
زما د خپر نو او تجربې په نتیجه کې  
پورته نظریه په دوهم قدم کې د  
بحث وړ ده .  
خبريال : نو ستا په نظر د لومړي  
پتوب حق د کومې نظریې سره  
خوا دي ؟  
- زما نظریه هسې خوشس  
نظره دي ، بلکې په ثبوت -

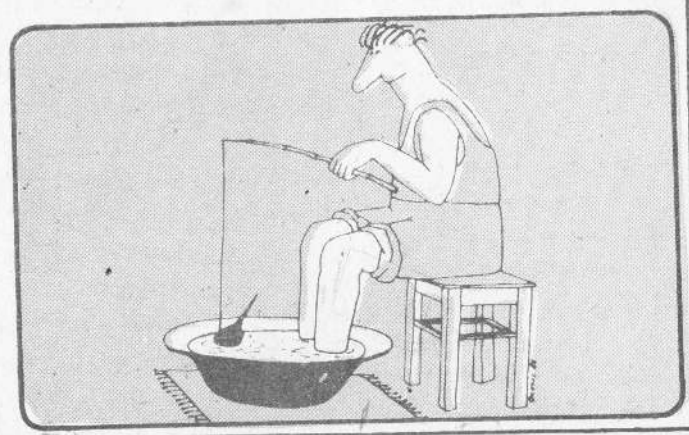
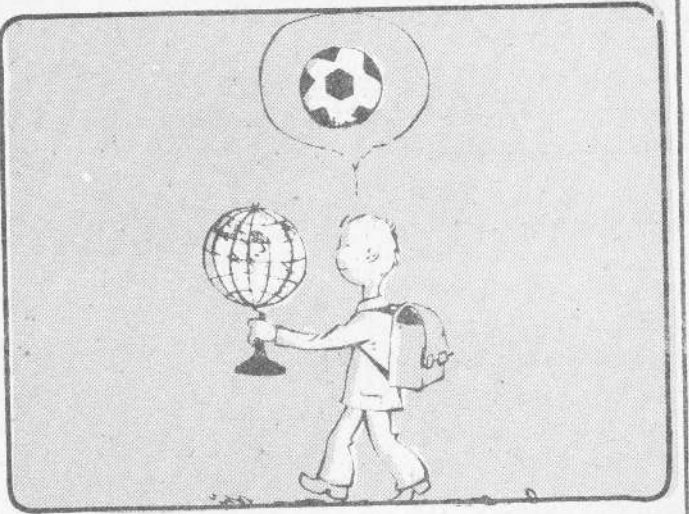
رسیدلې علمي خبر نه ده چې په  
دې ورځو کې مې بشپړه کړې ده  
خبريال : که زحمت درته نه وي  
نو د خبر نی نتیجه به په څه  
دول ابلاغ کړي ؟  
- : نتیجه د لرغونې روښان  
ده . . . اوزون بیچاره د بنا ر  
ترخونو په زړه سوړي کړې دي .  
خبريال : ونه پوهیدم . . .  
- : تعجب کم چې پهنه دي  
ساده خبرو دي سرته خلاصینز -  
ي . . .  
خبريال : آښیز باشي صېب  
د ا خیره تاسی ته ساده برینس  
هر څوک ستاسی په خپر علمسې  
پراخ لید نه لري . . . کسهر یانې  
وګرې او خبره روښانه کړي ، ښه  
به وي .  
- : په دې راوروسته وختونو کې  
د بنا رنرخونه د ویره لوړ شول چې  
د علمکې له اتوموسفر څخه ووتل  
او د اوزون د زړه په سوړي کولو  
سره امکان لري چې د مریخ د کړي  
په مارکیټونو کې هم ستونزه اوګر -  
کېچ رامنځ ته کړي . د دې له  
پاره چې د اوزون په تې او سوړي  
زړه باندې مو پتی او مرهم ایښی  
وي ، نوبه کاره چې په بنا رنوسو  
کسی د نرخونو د لوړید وڅخه  
ونیول شسې .

## خبري او پېږي

کوي  
- چې داسی ده ، نو د اخصوص  
بانګه څه شې ده ؟  
- اخصوص بانګه هغه بانګه ده  
چې د پورته د کړنو اخصوص  
تثبیت په وسیله راټوله شوي وي .  
- دا اخصوصی د رسره وینله ، څه  
د اراته ورا په چې اخصوصی مشورا  
څه ډول وي ؟  
- تاته زما له پلره اخصوصی مشورا  
داده چې نور د نهمې اخصوصی  
پوښتنې مه کوه ، بلکه چې د نورو  
په اخصوصیا توګې گوټي وهل ، د  
په اخصوصی خلکو څخه خوښی وي ،  
اوسپړنې په نهم څه شې ترلاسه



# کاشکی



کاشکی زه یو ویر مامور وای په  
گمرک کې  
نه رنځېږد یوي ستري موسسې  
پاهم وای قرار ادي د ماکولاتو  
چې بوجی ، بوجی راتلای راته  
چیسې .  
کدانه وای نوبه بنا رکی ترانیک  
وای  
پښیدلای یې حساب هاد نسې  
پاهم چیرته کوم رسمي منځاره  
داروای  
خرخولای مې د پکونه او کاسسې  
چې بیسی گڼی دوران دي د هماغو  
کم عقلان لمان ته گټمن خوشس  
کیسی

# شطرنج بیاموز

## چند مشورۀ میثودیک



نوشته: همایون محتاط

تحلیله های ابتدایی برای  
اماتوران :

این صحبت به آنانی اختصاص داده شده است که به بازی شطرنج آشنایی نسبی دارند و از لای به لای مطالب این صفحه به اندوخته های خود چیزهای افزوده اند. درین بخش، بی الهلم از مباحث قبلی و توضیحاتی سخنانی چند را در مورد مراحل سه گانه شطرنج (گشایش بازی، وسط بازی و انجام بازی) به صورت فشرده ارایه میدادیم که نهایت و پیروی از آن در بازی عملی خالی از فساد نخواهد بود.

۱- یک گشایش موفقانه مهره ها در شطرنج عبارت از کنترل بومرکز است. در آغاز پیاده های (e) و (d) و هرگاه ممکن باشد هر دو را به جلو برانید (البته باید یاد آور شد که این اصل در سیستم های گشایش و دفاعها متنوع که وجود دارد رعایت رهنماید. بیرومون شماری از آن ها صحبت خواهیم نمود، نوبت میکند)

۲- مهره های خوبشرا هرچه زود تر به میدان بکشند. و این امر مستلزم اجرای حداقل حرکات توسط پیاده ها باید باشد. در ده حرکت گشایش اول - بازی، سه آن باید توسط

پیاده ها و هفت دیگر آن حرکات گسترشی توسط سایر مهره ها باشد.

۳- نیل و اسپ را پیش از وزیر و رخ ها گسترش دهید. در شمار از گشایش ها، نیل (c) آخرین مهره است که به میدان کشیده میشود. در آغاز بازی از مانورهای بی موقع و اجتناب کنید. اسپ ها و نیل ها را در موقعیت های تمال که بتوانند بزرگتر کنترل داشته باشند، قرار دهید. پس از گسترش اسپ ها و نیل ها قلعه بروید.

۴- از اشتباه اجتناب و ریز جهت جلوگیری از اشتباه و بهره گیری از اشتباه حریف، خود را عادت دهید تا پیش از اجرای حرکتی، یک بار نظر اجمالی به بساط و موقعیت مهره ها انداخته و ملاحظه کنید که

مبادا : الف) حریف تان سواری را

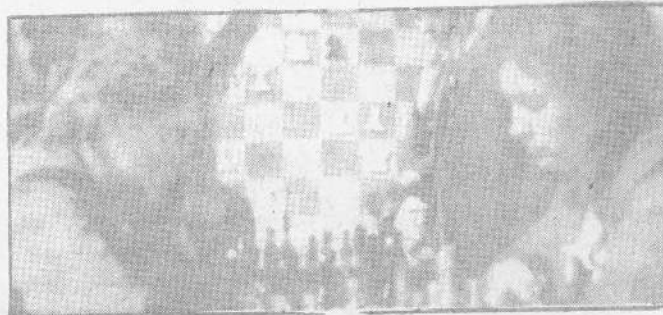
بدون توه رها کرده که شما میتوانید آن را بگیرید و یا با لای آن حمله بر شوید.

ب) حرکت آخری حریف تان تعدیه را متوجه تان نموده که شما با پشت در برابر آن دفاع کنید.

ج) حرکتی را که قصد دارید اجرا کنید یکی از مهره های تان را زیر ضرب قرار میدهد.

۵- در صورتیکه تعدیه ای مشهود نباشد، و شما نمیتوانید که چی نقشه بی را به پیش ببرد، درین حالت تصمیم بگیرید که کدام مهره تان به نحو نایبندیده جا به جا شده است و یا در بازی کمتر مهم است. پس بکشید تا همان مهره را در موضع نعالتری جا به جا نماید تا موثر نیست پیشتر را کسب کند.

۶- بکشید تا ابتکار را در دست بگیرید، و هر حریف تان فشار وارد کنید، نهوه های اعمال فشار بالای حریف



بدینگونه است :

الف) اگر ستون کشودین وجود داشته باشد، آن را توسط یک رخ یا هر دو رخ خویش اشغال کنید.

ب) نیل های خود را در دیاگونال های (diagonals) که به شاه حریف مستقیم میشوند، مستقر نمایید.

۷) در مرحله اول بازی، از جلو راندن پیاده های قلعه شاه خود دری کنید، مگر این که جلو بردن این پیاده ها جهت راندن یکی از مهره های مهاجم حریف نباشد. ولی هنگامی که در بازی س تا چهل حرکت اجرا میشود و شمار زیاد مهره ها تعویض میشوند، دیگر ضرورت آن میرود تا راهی برای شاه تان یا پیش کردن یکی از پیاده های قلعه گشوده تا شاه به سوی مرکز بستانید.

۸- در انجام بازی، از رخ های بیشتر نسبت سوار مهاجم کارگیری کنید تا سوار مدافع پیاده ها بکشید تا پیاده های تان را در خانه هاییکه مخالف رنگ نیل تان باشد، مستقر نمایید.

مادری مباحث بعدی بیرومون هر یک از اصول فوق معلوماتی ارایه خواهیم کرد.



## موالید

جزیره کولم در اقیانوس آرام بزرگترین رقم آمار موالید جهان را دارد. یعنی در هر هزار خانواده بیش از ۶۰ طفل بوجود می‌آید. سوئد و آلمان غربی کوچکترین رقم آمار موالید را به ترتیب آرد ۱۴ و هر ۹ هزار خانواده دارند.

## گراف‌ترین حقوق پارلمانی

از میان تمام اعضای پارلمان های جهان، نماینده گان سنای امریکا بیش از همه جا حقوق میگیرند، زیرا که ماهانه ۱۹۵۰۰۰ دلار به آنها پرداخت میشود و همچنین تا ۳۰۰۰۰ دلار معافیت مالیاتی دارند.

اعضای پارلمان امریکا حق دارند، منشی ها و معاونانی برای خود استخدام کنند و بطور سالانه ۱۳۰۰۰ دلار برای آنها حقوق بگیرند و این مبلغ نص باید از ۱۲۳۴۴۴ دلار و ۶ سنت بیشتر باشد.

## بزرگترین اخذ آرا

بزرگترین اخذ آرای جهان، در فوریه ۱۹۶۲ بعمل آمد. زیرا فرار بود که برای مجلس ملی هندوستان نمایندگان انتخاب شونده بنا بر این ۱۲۶ میلیون نفر برای انتخاب ۱۴۷۴ نماینده رای دادند.

## وسیع ترین شهرها

کیرونا، واقع در سوئد، وسیع ترین شهر جهان، با ۱۳۶۶ کیلومتر مربع مساحت است.

## قدیمی ترین شهر

نایت شده است که قدیمی ترین شهر جهان، زریکواست، راد یو اکتیویته نغال که از قشرهای درونی حاصل میشود، بر اساس مکاشفات باستانشناسی مدلل میدارد که این شهر در ۲۸۰۰ سال قبل از میلاد، موجود بوده است. همچنین ثابت شده است که دهکده (زاوشیمی شانیدار) در عراق شمالی در ۸۱۰۰ سال قبل از میلاد مسکون بوده است.

## مهاجرت

بیش از هر کشوری در جهان، بریتانیای کبیر، مهاجر صا در میکند زیرا بطور متوسط در سال ۱۵۰۰۰۰ نفر از آن کشور هجرت میکنند سالی که رکورد مهاجرت در این کشور شکسته شد، ۱۸۵۲ تا ۳۶۰۰۰ نفر مهاجر بود.

## کشور جهانگردها

طبق احصایه سال ۱۹۶۱، رقم توریست هاییکه از خارج با ایتالیا می‌رفته اند بالغ بر ۱۲ میلیون بوده است و بدینوال رکورد میزند برایی از توریست هارا ایتالیا در سر تا سر جهان شکسته است. و حال آنکه فرانسه در همان سال فقط ۶ میلیون توریست را بدیروایی کرد.

## آمار متوفیات

بزرگترین رقم آمار متوفیات را جمهوری کینه با نسبت ۴ در هزار نفر بطور سالانه دارد. کوچکترین رقم آمار مرگگان را در (پورتوریکو) با ۶ در هزار نفر در قهرصبا ۱۰ در هزار نفر تشکیل میدهد.

## پیرترین پادشاهان

پیرترین پادشاهان جهان شارل دهم بود که وقتی ۶۶ سال و ۱۰ ماه از سنش میگذشت، به سلطنت رسید و در سن ۷۱ سالگی بدو حیات گشت.

# میراث

د (۱۳) مخ باتی

حاصلات هم فصل په فصل تولید ل اوتیم اکبرخان ۶۰ ذخیره کیدل . اکبرخان را لوي شورې شواړي . ورته کونډتون وکړ اوډ امید نیالگس یی په شور سید . د زمانې په تیریدو اوډ ۶ پیوسر وتود و په رامینځته کیدو د صدوزیره هم سپینه شوه . مگر زه یی لاهناسی تود یی - زمکی یی خرنی شوی دی او هین ورته نه دی پاتی شوی ، یوازی - د یوه او انگر و پاتی دی د پیر پشمان شوی دی . د کلی کور معامله هم ورسره نشته پداسی وختوکی د - یا را نو پیداکول د ورسی د انصر د گل مثال لري . یاران یی ورته بیل شوی دی . منگی کی چی اوبه نه وي کډولی تش پروت وي . هیڅوک نژدی نه ورسی دهستی .

د ورشو یاران یی نه لیدل کیسری او پشمانی به مخه کړیدی او یسو مری جواری ته خیران دی زمانه خامخا انتقام اخلی . به هر شکل چی وی . کله کله چی ویده وي به خوب کی خیزو هسی پداسی معلومی ی چی قوس می لاس - چی به حقیقت کی دی گسا ه شهید سالم لاسو دی په خوب کی حدو د مری نه نیسی او ورته وای قاتله ! ظالمه ! خونکساره ( میراث ) غواری د چامسیرات ؟ د صدوزره کی اوس هم کله کله گزی چی د سالم زیکوبانسی دی قبضه وکړی خودی پلخان هغه خیره به وریاده شوه . چی د جر - گئی به ورغ یی اعلان وکړ ( هر خوک چی د سالم زمکوته وراندی شود سالم د قاتل په صفت بیه وپیژندل شی اود عدالت پنچو ته په وسپارل شی . دی خبری به لسی آرام کړ او هم به د عطا خان اعتبار ورته مخی ته ودریده او غیبی خنجر به یی په مخ حواله شوه او د خپل عمل نه به پشیمان شو .

باتی په (۱۹) مخ کی

# جوانه یی سمنگان



سمنگان جوانه یی از آن دیار را چی گونه یافتیم ؟

زادگاه سهراب ، به سهراب های مرصه فرهنگ ضرورت دارد . چند روزی به سمنگان ، رفته بودم ، دیدار دوستان ، نزد یکان و اقارب را ، با یادداشتن به سمنگان انگار برگهای از متون کهن و معاصر را ، برگ بر میگردد انسی . سمنگان را در لایه لای این برگهای و سخنان نویسنده گانو چون خرد اد ، شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد المقدس ، مؤلف کشف الامم حدود العالم ، سمنگانی ، ابو عبد الله شهاب الدین یاقوت حموی ، حمد الله مستوفی فردوسی ، بارتولک و دیگران را ، از خاطر ذهن ، خطور میدهی و سمنگان را در نگاشته های آنان جستجو میکنی .

باری خود نیز در میبایی که ، سمنگان در بارینه زمان ، شعری بوده است ، تاثیر پذیرنده از فرهنگها و تمدن های مختلف . شعری که از شواهد زنده کسی انسانهای پیشین و تمدن و فرهنگ روستایی گرفته تا شواهد تمدن و فرهنگ یونانو باختری بودایی و اسلامی را ، همراه با جلوه های کمرنگ تمدن معاصر ، در خویش نهفته دارد ، شعری که آن همه حوادث تاریخی را پشت سر گذاشته است ، و به نوبه خویش در آفرینش فرهنگها و برپایی تمدنها سهم داشته است ، شعری که حجم و حشمتانک چنگیز را تحمل کرد ، و ترکتازهای دیگر و دیگر را ، اما بود و نبود ،

# فرهنگی

# فرهنگی

گزارشگر حمید مهرروز

و ماند و ماند ، همانند شعری د یگر این سرزمین ، در داشته های مادی و معنوی دیگران ، یاد یگر محنتی تا هنوز ضحک نگرین آری ، سمنگان را لحظه یی با - چشم ذهن ، با آن شکوهارنه میبینی ، و اما هم اکنون ، باد بهد چشم ، چی گونه خواهمش یافت ؟

باری ، در چند سده اخیر ، کوی رنگاری ، روح آریایی و شکوفایی را ، در این مرز و بوم فرا گرفتند . است . سمنگان همانند سایر شهرهای کشور و شرق ، بی تا شیر از این جریان مسلط ، نتوانند بود . اما از دهه

اخیر که میایستنی چشم امیدي داشته در پیشگاه که واقعیت زنده کی موجود ، روشنایی امیدی را ، در چشم بر نمیا فرورد ، روند مسلط در زنده کی ، امروزین ما ، توجه به مسایل مادی است ، بدون اندک توجهی ، به معنویات زنده کسی در اینجا برای لحظه یی فسر عمومی را در نظر نمیگیریم ، زیرا هدف ما ، توجه به تمرکز بویایی زنده کی در مرصه مشخص است . ما به جنبه مادی زنده کی نیز اهمیت کسی نمیدهم ، حضرت محمد ( ص ) میفرمود : (( کسی که زنده کی مادی ندارد ، زنده کسی معنوی نیز نخواهد داشت )) و ابودر میگفت : (( اگر فقر ، از درپچه یی ، وارد خانه شود ، دین از در بهرون شود ))

هدف نگارنده آن است که زنده کی امروزی ما ، بدون توجه به هماهنگی دو بعد اساسی زنده کی به پیش میبازد ، کوی مسلط کسانی اند که : (( درهم را ، زدایند ، اندوه میدانند )) و این کاریست که غرب کرد ، اما سعادت یی به دست نیارود ، این است که خود شناسی و فرهنگ مان در وضعیت نابه هنجاریست . نه از شکوه بارینه خویش ، آگاهیم و نه هم میدانیم که چنین شتابان به کجا میرویم ، آری ، سمنگان نیز یک چنین وضعیت جانگاهی دارد ، آنان که مسلط اند ( هدتم تسلط سیاسی نیست ) بدون آن که چیزی حالی شان شود ، خوشنودند ، اما آنانیکه عشق دارند و ایمانی و محبتی ، سخت ناخوشنود به نظر میروند . آنانیکه در قلب شان هنوز شراره های از عشق و مهر و شراره های از محبت به فرهنگ و هویت تاریخی این سرزمین است ، هر - اسان اند ، و کسانی که زنده کسی آنان را به سوی هنر کشانده است سخت ناخوشنودند ، هر اسان تر چند سال پیش کمیته قاپسل ملاحظه یی از جوانان علاقه مند به هنر ، در سمنگان بودند ، اما حالاً جز چند تن معدود نیست ، که نامشان را نیز ، جز در محیط کار و خانوادگی کسی دیگری بلنند نیست ، اینان خود را در محیط سفله پروری میبایند ، و میجویند به اقتصادی آن روند مسلط

هدف نگارنده آن است که زنده کی امروزی ما ، بدون توجه به هماهنگی دو بعد اساسی زنده کی به پیش میبازد ، کوی مسلط کسانی اند که : (( درهم را ، زدایند ، اندوه میدانند )) و این کاریست که غرب کرد ، اما سعادت یی به دست نیارود ، این است که خود شناسی و فرهنگ مان در وضعیت نابه هنجاریست . نه از شکوه بارینه خویش ، آگاهیم و نه هم میدانیم که چنین شتابان به کجا میرویم ، آری ، سمنگان نیز یک چنین وضعیت جانگاهی دارد ، آنان که مسلط اند ( هدتم تسلط سیاسی نیست ) بدون آن که چیزی حالی شان شود ، خوشنودند ، اما آنانیکه عشق دارند و ایمانی و محبتی ، سخت ناخوشنود به نظر میروند . آنانیکه در قلب شان هنوز شراره های از عشق و مهر و شراره های از محبت به فرهنگ و هویت تاریخی این سرزمین است ، هر - اسان اند ، و کسانی که زنده کسی آنان را به سوی هنر کشانده است سخت ناخوشنودند ، هر اسان تر چند سال پیش کمیته قاپسل ملاحظه یی از جوانان علاقه مند به هنر ، در سمنگان بودند ، اما حالاً جز چند تن معدود نیست ، که نامشان را نیز ، جز در محیط کار و خانوادگی کسی دیگری بلنند نیست ، اینان خود را در محیط سفله پروری میبایند ، و میجویند به اقتصادی آن روند مسلط

بقیه در صفحه (۱۰۱)

# زیبایی

سیرسازند . در کشمکش های روحی ما نمیتوانیم به زیبایی ارزش قائلیم . شویم زیبایی حقیقی عشق را فقط زن وفادار میداند ، نه یک بوا . لهوس ، وفاداری در عشق ، مقتضی خویشتن دارست . فقط به کمک آن میتوان زیبایی بره های عشق را کاشی کرد . اگر عشق ما ، هاری از خویشتن داری همسر ما باشد ، در آن صورت عشق ما ، به زیبایی دست نتواند یافت . و در عوض خوشی واقعی ، مستی را بدی سرا خواهد شد . زیبایی واقعی فقط به خویشتن داران و اشخاص حاکم پرفتن نمایان میگردد و سزای از زندان و پیش خواهان ، پوشیده است . درست مثل آن که آن مهر - خور ، مزه ، غذا را ، به درستی نمیتواند فهمید .

سلطان باوشیا به فرزند حکیم (اوتانکه) گفت :  
(برود اخل کاخ ، ملکه را خواهی دید .)  
اوتانکه داخل شد . اما ملکه را ندید . تماشای زیبایی تنها به اشخاص دارای روان پاک میسر است . مگر اوتانکه روان پاک نداشت .

العهد زیبایی و شکوهندی که در جهان فرمان میراند در برابر چشمان ماست . اگر ما روان پاک نداریم ، غرق تجمل و آرزوهای افروگانه هستیم . ما قادر به تماشای آن نیستیم . من نمیخواهم دستور اخلاق دهم . فقط میخواهم درباره سوری یاد آورم که به وسیله هنرمیتوان بدان دست یافت . خویشتن داری نه تنها برای پیشبرد زنده گی درست ، بل برای سعادت شخصی نیز ضرور است . سعادت فقط به خویشتن داران عرضه میشود . فلذا اگر میخواهی که از زیبایی لذت ببری ، عطش لذت بستی عادی را در وجودت محو کن و آرامش و طراوت روح را نگهدار . از همین سبب تا کدمن ، بیشتر بر این نکته است که ، خویشتن داری ، ما را به درک زیبایی ، آماده میسازد . حقیقت آن قدر در سطح آشکار

نیست ، بل در ژرفا (عق) - پنهان است . به همین سبب مشاجره و مباحثه برای دریافت حقیقت ، لازم است و تفاوت در مورد هر حادثه ای ، جوانب متضاد را به خود اختیار میکند . درست نیست که بایافتن کمبود ناچیز در وجود نوابغ ، عجولانه تفاوت نمایم که آفرینش های هنری بدون توسل به خویشتن داری ، تجسم یافته اند . نکته شده از این مطلب ، فاکت به مثابه شاهد است . شاهد اصلی ضرور است ، تا در محکمه حضور داشته باشد . از کامیابی دست بردن نباید نتیجه گرفت که رهزنی بهترین وسیله پیروزیست . ما میتوانیم تفاوت کنیم که پیروزی رهزنان نتیجه همبسته گی ، ثبات و صداقت آنان نسبت به یکدیگر است . هنگامی که رهزنان بهنا گاهی روپرو میشوند ، ما علت آنرا در همبسته گی و بیای اتفاق آنها نمیجویم ، بل در جبر و ستم و برهم زدن قواعد اخلاقی توسط ایشان جستجو می کنیم که در برابر دیگران مرتکب گردیده اند . اگر تاجری ، نخست سبد زیاد مسی برد و سپس خسی می شود . ما نمیگویم همه کسانی که خسی اند ، از پول سود میبرند . ما فقط میگویم ، هنگامی که تاجر پول میاندوخت ، خود دار و احتیاط بود . مسی غریزه ، بولد ارشدن ، برایش حساس بودن را می آموخت . هنرمندان با استعداد نیروهای واقعی محرکه در جامعه کار خود استند . این جا برای بوالهوس شدن جایی وجود ندارد . کار معنوی ثابت و سنگین در آن - حکم فرماست . انسانهای با اراده بی که یک گام هم از اصول زنده گی خود انحراف نمیکنند ، به ندرت یافت میشوند . همه ما زنی کالی به سوی کمال تلاش میکنیم ، و تا در بلندای هدف نرسیم ، توقف نمیکنیم . عمران چیزیکه عظمت و شکوه

از ، همه چیز را به شکل تحریف شده ، آن میبندد : کوچک بر این بزرگ ، بزرگ ، کوچک ، و گذرا . ابدي جلوه میکند . و چیز ابدي اصلا از دایره توجه وی خارج است . هدفیکه در برابر فرسوده قرار دارد به اندازه غیر قابل ملاحظه بزرگ جلوه میکند و حقایق بزرگ جهانی ، آنتا به متناهی و ستاره گان را میگویند ، زمانه آن دارد و بدینگونه بالذات در تضاد قرار میگیرد .

آرزوی لگام گسیخته ، ما را از مسیر طبیعی زنده گی باز داشته و او را میسازد که به دور یک نقطه بچرخیم . روان ما به سان اسپه دوام ، به دور یک نقطه چرخ میزند . تلاش دارد تا همه داشته های خود را ، قربانی دهد . و آن چه بیگانه است ازین ببرد . عدد در همین بیهوده گی چیز زیبا را مشاهده مینمایند . به بندار من ادبیات اروپا از همین پرواز دیوانه و اغرایزی حاصل ، الهام برداشته است .

مگر برای ما این نمونه قابل تقلید نیست . بل جلوه بی از کمبودی وحشی فساد است . بسیاری جهیزهاییکه مورد پسند افراد تنگ نظر است ، به نظر افراد دارای بینش وسیع مردود و بی اهمیت جلوه میکند . به هر شکلی که غریز ما زیبا و بزرگ است . اولد تماشای که در زنده گی دیده ، ستایش میکند ، مگر شکوهندی بی کمرنگی را پشت سر گذاشت ، یادیده قدر می نگرد . شاهان هند ، بسا معارف گراف برای خویش کاخها بی ساختند . و چشم از کوخها و باشندگان آن برداشتند . باال مقابل . مردم نیز در رنگداری آن کاخها نگویند . ما با زمانه های هنری را حفظ میکنیم که بسا خیر الهی مفتخر استند . حتی اگر آن ها برای ما غیر قابل حصول باشند . میان خیزو زیبایی ، میان دارند . این عقیده به گونه پنهانی در همه تمدن ها وجود دارد . بدون شک زمانی فرا خواهد رسید که اغراض از محور زیبایی دست بردار خواهد شد ، و حیاسات او

دارد ، به عقیده ما به تحکیم بر نسیم های معنوی کمک میکند ، نه به انحراف ما از آن ها . استعداد هنرمند در آفرینش وی نمایان میگردد ، نه در اشتباهات آن . سازنده گی ایجاب میکند ، تا فرایز سرزنش گردد . هنگامی که آنان بدون مجتهد ، به ویرانی و خرابکاری میپردازند . برای آن که به حقیقت دست یابیم ، باید از احساسات خود جلوگیری نمایم . مگر وقتی میخوریم ، باید به دور باور کنیم ، جلوگیری از آن سودی ندارد .

از ما میبرند که :  
الهی توان در وجود یک انسان ، قابلیت ، آفرینش زیبایی و پیروزی را تکامل داد ؟ سرانجام ، گا و و پلنگه یک جا برای آب نوشیدن طرف یک جوی میروند ؟  
پاسخ ما این است :  
نه ، هنگامی که گا و و پلنگه بزرگ میشوند ، به آب نوشیدن طرف یک جوی نمیروند . چوچیه پلنگه با گوساله بازی میکند . اما پلنگه جوان بالای گا و حمله میکند ، به این سبب گا و از آن میگریزد .

حس کامل زیبایی باغلیان غرایز و لگام گسیختگی آرزوها توانایی نیست ، میان اینان تضاد آشکار ناپذیری وجود دارد . ممکن بگویند :  
(تضاد آشتی ناپذیر برای چی ؟)  
به عنوان مثال از ویشو امیترا یاد آوری شویم . او دنیای خود را در مبارزه با الهیت بنا نمود . دنیای او زاده خشم و فروری بود . بدین لحاظ با دنیای الهیت میبوند نیافت . او که در آنرا و اهرج و سرخ زنده گی میکرد ، نتوانست جهان خود را عیار سازد . سرانجام در رنج و غدا ب هلاک گردید و این رنج و عذاب را برای دیگران نیز رواند . غریزه لگام گسیخته ، ما هیبت متضاد با جهان الهیت دارد . او با جهان ماحول خود در تناقض است . خشم ما ، به سان حصر و

# طب مجله...

بقیه از صفحه ۴۸

الکولین مزمن به وجود می آید :  
این گونه اختلالات (Psychoses)  
در مرحله دوم و سوم الکولیزم  
مزمن ایجاد میگردد که از بعضی  
اشکال عمده آن تذکره بعمل  
می آید :

## ۱- Alcoholic delirium

عبارت از یک حالت هذیانی حاد  
بوده و یکی از اشکال شایع  
سایکوز الکولیک است ؛ این حا-  
لت غالباً چند ساعت و یا چند  
شبهانه روز بعد از قطع حالت نشاء  
به وجود می آید و به صورت آنی و  
حاد تبارز میکند ، علام آن در  
شروع به صورت تشوشات خوا-  
ب شبهانه ، بیدار شدن از خواب با  
یک حالت ترس واضطراب ، سر-  
موازنه گی ، عرق زیاد ، تبیدی  
استفرغات ، رعشه و حالت متو-  
حس و متعجب میباشد ، بعد از آن  
بی خوابی زیاد شده و برسامات  
به شکل دیدن حیوانات از قبیل  
موش ، پشه ، قانعوزک و سایر  
حشرات و حتی حیوانات عجیب و  
غریب به وجود می آید . تمام این  
علام از طرف شب شدید شده و  
شخص در یک حالت تعجب شدید  
روحي و حركي قرار می آید .  
درین حالت مرض شخص هم برای  
خود و هم دیگران خطرناک بوده  
و نهایت به محافظت جدی بود قهق  
داشته و باید به زودی به شفای  
رسانیده شده و تحت تد اوی قرار  
بگیرد .

## (برسام یا Hallucination

یک حالت اختلال در ادراک است)

## Alcoholic Hallucinosi

برسامات درین اشخاص به صورت  
حاد و یا مزمن به وجود آمد میتواند  
که در صورت حاد به شکل شنیدن  
صداهای تهدید آمیز و متهم کننده  
میباشد ، شخص الکولیک این  
صد اها را میشنود بدون این که  
و اتعاً صداهای وجود داشته  
باشند ، شخص درین حالت به  
اضطراب شدید ، ترس ، یاس  
و ناامیدی دچار می باشد ، برای  
نجات خود فرار میکند ، به دفاع  
از خود مقابل دشمن خیالی

را رها خواهد ساخت . در آن دم  
احساس ، بی حیایی نمیتواند کرد-  
هنگامی که اود صفای غیرقابل  
بیان است ، در صلح نیز است اگر  
زیبایی را از هوا و غرایز جدا  
نمازیم ، آن را به دست آورد  
نمیتوانیم . انسانی که از درك  
ناقص و پراکنده رنج میبرد ، بالای  
خود حاکمیت ضعیف دارد ، او  
توانمندی غرض نشانده ن عطش خود  
را ندارد ، بل هنوز او را شعله ویر  
تر می سازد ، یک چنین دركسی  
تشنه گی را فراموش نمیشاند ، اما  
اشتها را میسوزاند .

بدین لحاظ تعدادی از  
فیلسوفان مشهوره میدانند که از-  
زیبایی باید دوری جست . آن ها  
راه رابه سوي غنای روح مینندند و  
هوشار میدهند که در این راه  
باخت وجود دارد . اما حقیقت  
این است که باید ، برای درك -  
مکمل زیبایی ، در وجود خویش  
خویشتن داری را ، پرورش داد .  
هدف برهنه نیز در همین نهفته  
است ، نه در خشک ساختن بیهوده

روح  
ازمن میتواند بپرسند :  
( برای چی و بر بنیای چی-  
ضرورتی باید کسب کمال کرد ؟ )  
درك این مسأله مشکل نیست و  
برای چی انسان کار میکند و طلب  
می آموزد و برای چی حسن زیبایی  
به وی لازم است ؟ پیش از آن که  
به جواب اینان بپردازم ، میخواهم  
به این نکته درنگ نمایم که برای  
چی زیبایی وجود دارد ؟

هنگامی که مابه کمک حواس ،  
زیبایی را در میابیم ، به نظر ما خیلی  
اشکار میخورد ، در این صورت  
میان زیبایی و زشتی ، مرز روشنی  
پیدا میشود ، ولی هنگامی که  
زیبایی را با هوش از زیبایی کسیم ،  
بین این دو مفهوم خطی را رسم  
نمیتوانیم کرد . وقتی چیزی قلب  
مارا میفشارد ، آن قدر شاید مارا  
جلب نکند . پایافتن هم آهنگی  
درونی میان آغاز و انجام ، اصل و  
فرع و جزوکل ، خوشنود میبوم . آن  
دم اهمیت بیشین رابه زیبایی  
برونی قابل نیستیم . مفهوم خیر ،  
کرانه ، انکار مارا هنوز بیشتر وسعت  
میدهد و زیبایی و زشتی را از میان  
حذف مینماید . چیزیکه داری -  
خیر است ، زیبا جلوه میکند و جای  
که در آن نور خویشتن داری ،

بقیه در صفحه ( ۶۶ )

میگردد .  
در صورت برسامات مزمن بیمار  
گاه گاه هر صد اه ای متهم کنند ،  
تهدید کنند و غیر را میشنود  
که ممکن است چندین ماه و یا  
سال دوام کند ، شخص رابطه  
خود را با خود و واقعیت های  
بیرونی آن قدر از دست میدهد .

۲- هذیانات سو ظن در  
الکولک ها :  
نزد شخص یک حالت ترس  
واضطراب از اثر موجود است  
دشمن خیالی و تعقیب شدن  
بیمار به وسیله آن ها موجود  
میباشد ، این گونه اشخاص  
هر نوع حرکات و حرف های  
دیگران را نفوس دشمنی و یا تهدید  
به خود تلقی میکنند ، این حالت  
ممکن است چندین ماه دوام کند .  
این حالت غالباً در بیمارانی  
که بیشتر از ۴ سال دارند  
و شخصیت شان به صورت آشکارا  
از اثر الکول تغییر کرده است ،  
به وجود می آید که اهسته اهسته  
به یک بد گمانی  
داهی تبدیل میگردد و شخص  
یا هیچ نوع استدلال و آرایسه  
شواهد و اسناد نمیتوان از این  
بد گمانی هذیانی منصرف سا-  
خت ، ممکن است یک مرد معاب  
به این بد گمانی هذیانی خانصر  
راد دشمن خیالی خود بند داشته  
و او را تعقیب و حتی آزار و تلو-  
کوب کند ، معمولاً این حالات با  
ناخوانی جنسی نیز یکجا می باشد .

۳- بیماری کورساکوف ( Korsakov ) :  
که از  
اثر الکولین مزمن به وجود می آید  
و علام روانی طور است که عملیه  
دقت و وظایف حافظه به اختلال  
دچار گردد و شخص orientation  
بقیه در صفحه ( ۹۵ )

# دلیپ کمار...

بقیه از صفحه (۵۲)

آیا شما میدانید که بسیاری از بننده‌گان فلما، دلیپت گسی و حلقه مندی بسیار زوفی نسبت به شما دارند؟ من فکر میکنم که تماشای بی چنان هنرمندی نکه میکند که از والایی مقل و توانایی هنری برخوردار باشد که بازم شما این شایسته گی را دارید. در این رابطه میخواهم بدانم نکه گاه شما چیست؟ شما کدام عوامل را در این دایره مؤثر میدانید؟

— بسیار حرف های وجود دارد که در حق من درست نیست و آن را استوار به حسن نیست و لطف ویژه شما میدانم، ولی در خصوص تماشای یک حقیقت وجود دارد و آن این است که تماشای حق دارد هنرمند طرف علاقه خود را انتخاب کند. تصور من این است که هنر در کارگردانی یک هنر بیسته مقرون به آمال و اندیشه و تصور و خواست یک بننده باشد، به همان بیضانه مورد نظرس قرار میگیرد.

اما به نظرم باید کارکرد یک هنر بیسته، با منطق، همراه باشد تا فایده تماشای منطقی برخوردار کند.

هر فلسی که تهیه میشود، مجرد است و لزوم و قوت به نمایش گذاشته میشود، ارزش نهایی آن مشخص میگردد. یعنی فلم در ارتباط با بننده گان، ماهیت اصلی خود را آشکار میکند، زیرا در همان وقت مورد تحلیل و ارزیابی با نظر و انتقاد بایروس و تفاوت قرار میگیرد.

دلیپ ترین کارنامه بی شک فلم، این است که باید تماشای بی چاره هنرمندی که باشد، با خود حرکت دهد. برای این کار، هنر-

بیسته باید بسیار تفکر و وقت کند. من فکر میکنم درست نیست برای تصویر نمودن یک داستان عیناً موه مو از آن برداشت شود. اگر چنین کاری رایج کارگردان ما یک هنر بیسته انجام میدهد، از زش کار هنری از میان میروند و صرفاً تکرار یک کار ادبی خواهد بود که نباید به عنوان یک فرآورد هنری آن را انجام داد.

کارهای هنری به دلیپ کارهای ادبی و بر اساس آن، بیسته ریزی میشود، ولی این کارها باید با ظریف ترین اندیشه ها و بهتر بدیهه پردازها صورت گیرد.

— شما فکر میکنید یک داستان باید چیزی جدا از یک فلم باشد، در حالیکه فلم به اساس همان داستان، ایجاد شده و به کار گرفته شده و هستی پیدا نموده است؟

— کاملاً درست است، فصل بندی یک داستان با میکانیک بندی یک فلنامه کاملاً از هم متفاوتند. در فلنامه ها باید تمام داستان، دیگرگون شود و همین دیگر گونیست که خواننده داستان، وقتی به حیط بننده فلم، قرار میگیرد و همه جریان را نیکو میدانند، تازه متوجه میشود که حرکت ها فرق کرد و مطابق حدس و گمان او با مطابق آن چه که خواننده ویا شنیده است، بیسته نمیرود. به نظرم، این حالت برای بننده جالب است که مختوی داستان را امیداند. ولسو در جریان فلم افزون بر محتسوا و سهر داستان چیزهای تازه و نو و نو را میبیند و حس میکند به طور مثال از فلم ((مخل اعظم))

یاد میکنم داستان سلاله موصول راهم مردم میدانند. اگر بر بنیای زنده گی شهنشاه اکبر فلسی تهیه میشد و افزون بر آن چیزی در فلم وجود نمیداشت، دیگر فلم ((مخل اعظم)) به شهرت امروزی نایل نمیشد.

اما پرورش یک داستان عشقی آن هم در حدود تضاد های عمیق اجتماعی، آن همه پافس گری و باغی گری یک شهزاده به خاطر یک عشق آتشین و نشید ه های پر از خم و اندوه و سوز و گداز پایه قوی رجحان و سرتیبت را نسبت به تالیفی ادبی و تاریخی بنانهاد و همین سبب شد که در روان و احساس بننده گان نفوذ کند و قبولیت را به وجود بیاورد.

— برادر یوسف صاحب ایشیل و ظهور شما در فلم هاروی هنر بیسته با خود، آموزش های دارد که هم هنرمند و هم نقاد و هم بننده، به سهم خود، از آن بهره گیری و سود جویی مینمایند. بازم تکرار میکنم، این توانایی را به کدام ویژه گها منسوب مینمایند؟

— اکثر فکر میکنم که جراه کار- هام خطاب (استایل دلیپ کمار) یا ((مکتب دلیپ کمار)) داده اند؟ در حالیکه من تحصیلات اختصاصی در تمثیل ندارم، فلماهای زیاده ای هم ندیده بودم، زیرا قیود خانوادگی در برابرم، چون در نوبت لادین وجود داشت. صرفاً در وقتش به مکتب تحصیل میکردم گاهی فلم های انگلیسی را به نشان میدادند. در همان وقت محسور هنر- نمای ((کاری گرانیته حمیس استوارت، کاری کوپر، بیستی دیوس انگر دبرگمن)) که هنر بیسته گان روز بودند، گردیده بودم و یادیده، تحیره هنر نمای آنان نگاه میکردم و هوس میخوردم کاش منم مثل آنان باشم، درنگ میکردم که ایشان چه گونه در این قالب ها ظاهر میشوند. این تفکرات برام در سها بزرگی شمرده میشوند برای این که در تنهای با خود بدون این که

کوشش کم ((کاری گرانیته)) باشم، نقش او را مطابق شرایط ماحصول خود تعریف مینمودم.

من تصور میکردم مادر بیمار است در حالیکه این تصور تجربه رابالایی یک کوچ انجام میدادم. به خود تلقین میکردم. همین کوچ مادر است به این تلقی که اگر زنی باشد که مادر نباشد، برام حکم یک کوچ را دارد.

من میگریستم، واکنش نشان میدادم، جمله باقی میکردم و به این طریق خود را مقرون به آرزو ها و خواسته هایم میپانتم.

هدف من این بود که به خود تلقین کنم، این یک حقیقت است و در برابر حقیقت، باید واکنش نشان داد.

با این که شما و تماشای در برابر کارهای هنری من چی قضاوتی دارید به یک حقیقت اعتراف میکنم که تا هنوز هم اگر نقش دلداری و شیشه یی را دارم و یا فرزند یک مادر بیوه ام و باید از یک گناهکار، در همه این احوال ذهن من، حقیقت را نمیدهد. میدانم این یک حرفه است. میدانم یک وظیفه است. آن روز موفقترین هنرمند خواهم بود که با تمام وجود احساس کنم که همه چیز حقیقت است.

این شیوه کار بسیاری از هنر- مندان سینمایی هند است که حتی استیثوت را تمام و سندی تحصیلی هم دارند. ماه این نوع بازی های بازی تکنیکی خطاب میکنم ولی باید از تکنیک خارج شویم و وارد جهان احساس و هیبت کردیم.

— پس چه گونه میتوان بازی تکنیکی را از بازی با احساس تفکیک کرد؟

— برام مشکل است که در این زمینه کلیدی به شما تقدیم کنم. شما یک فورمول را در نظر بگیرید: مثلاً من در فلم ((گنگا اور جیانا)) در نقش یک دهقان بیچه ناخوان خوش قلب و معصوم ظاهر شده ام

رویدادها، اورامان و باغی سرکش میسازد. و کس آن، در لم ((مخل اعظم)) نقش یک شهزاد - عهد مغول رابه دوش داد. . . شما در نحوه ادای کلمات جملات، رست ها و حرکات و خورد ها و کس العمل ها، مپها بدید های هرد و فلم، بارهانگاه شید و همین شوید، هرگاه مشابحت ها و قرینه های همگون در هر دو نقش سراغ نمودید، میتوانید ناطمانه حکم کنید که سبازی تکنیکیست، ولی اگر تفاوت های موافق به مقتضای حکم شخصیت بازی میباید، در آن صورت تشریح دیدی ندارد که گفته شود بازی با احساس انجام داده شده است. در این جامنظور از بازی با احساس، فرورفتن در قالب شخصیت است که هنرپیشه، نقش آن را بازی میکند.

همچنان، نقشهای مرا در- فلم ((شکس)) و ((کرما)) و ((کرانتی)) روی همین نورمول نتیجه گیری مایید.

در این اواخر پس برهنهگی یک بخش ضروری فلم هاقبول شده است. آیا شما سکس را در فلم ها بخش ضروری میدانید؟

این بلائی بعد زمان، شرایط و مدت نیست قرینست که مادران، زنده گی میبایم. دادگاه فرانسه در قدم نخست و بعد از آن دادگاه سویدن، برهنه گی را مجاز دانست. و ما مثله که در همه سایل نقالی میکم، این بلائی کلتور و هنر را در دوره کلتور، اصل خون راه دادیم.

ولی باین این است که بعد از دوران امور، باید در این قسمت راه اعتدال را در پیش گیرند. - تجار بیزی انتخاب نمایند تا کلتور و هنرند هند که هر کهن دارد و تا هنوز از مسیر خون منحرف نشده است، دچار اضمحلال و باشدگی نشود و به یک سخن: برهنه گی امروزی سیمای هند، قاسوس کلتور و رسم و هنر مردم هند نیست. . .

حالا راجع به خودتان . . . شما که اهل پشاور استید، بد نیست خودتان از زادگاه روزهای کودکی تان صحبت کنید .

میگویند انسان وقتی در برابر دشواری قرار میگیرد که راجع به خود صحبت میکند. من شنیده ام ما وابسته گر خیلی دیوینسه با مرکز سلاطین فزله بی (یعنی فزنی افغانستان) داریم. این حرف ها، در ذهن از آن جایی حک شده که وقتی کوچک بودم از پدر بزرگ می پرسیدم: خورشید چی گونه طلوع میکند؟ و وقتی که غروب میکند، کجا میرود؟ چرا چنین و چنان میشود؟

حتما سنین ۶-۷ ساله گی در چنین یک حالت بودم میگویم از فزنی استم ولی نمیدانم، چون ندیده ام.

آن وقت حرف ها و قصه ها روایات و رویداد ها را می شنیدم از آن جمله یکی هم این که ما از کجایی و چی گونه آمدیم؟ در آن اوقات ما، در ((الادالان)) - زنده گی میکردیم کوچه ها و خانه ها و طرز زنده گی و معیشت مردم ماحول ما تا هنوز چون تصاویر جسم و گویا در ذهن باقی مانده است. ولی همه این خاطره ها زایش نیست، بل احساس است و در قالب واژه ها نمیتوان آن را ادراک افاده کرد.

شنیده ام شما شاعر زنده هستید هم استید. فلم ((گنگا اورجنا)) را خود نوشته اید؟

شاعر نیستم، ولی بسیاری از کتابهای شاعران هندی و پارسی را مطالعه و اشعار آن را به حافظه سپرده ام. من کتاب های حضرت حافظ، سعدی جامی، مولانا را خوانده ام و همیشه میخوانم. ولی در فلمنامه ها تصرف میکم، البته به اجازه ایچا کران آن ها.

منظور از ترجمه شعری شما فرجام عشق و رزی ها با هنر گویم دوست داشتند که شما است که

چی گونه این سوز و التهاب را با زتاب میدادید .

من دوست داشته بودم و دوست داشته بودند. فکر کنم ها به هیچ وجه جایز نیست، ولی یگانه کاری که کرده ام این است از عشق و دوستی کسی سو استفاده نکرده ام. من دوست داشتم و با او دوست داشتم. در هر حال - یاکي به همراه داشت و یاد قانه بود که خاطرات خوبی از آن ها در ذهنم نقش بسته است. به هر صورت حرف ها، فراوانند این حرف ها ممکن است برای من حتی تکرار نشود لذت بخش باشد، ولی میدانم دیگران فرصت شنیدن ندارند. شرایط عصر امروز کاملاً استثناییست. انسانها در رویا رویی با مسایل زنده گی، به ما شنیدنی های میمانند که فقط باید کار کنند و در حرکت باشند. این به خاطر آن است که امروز دنیا دنیا یی تحول و دیگر گونیهاست و همیشه برای هر کس، نعا، راههای بهتر و برتر دارد، اما متأسفانه سفاهت تاجار، استیباط کرده ام، در این اواخر، بسیاری از مردم ما ((پس میست)) و یا ((من گرا)) شده اند. به همه رویداد ها به نظر سطحی نگاه میکنند، در همه احوال دیگران را مسوول می خوانند بدون این که فکر شود در این مسوولیت پای هر یک شریک است.

در هر موضوع زنده گی، اگر نادرست باشد، خود را نیز شریک در مسوولیت بدانم. مثلاً اگر در نقشی هنرمندی ناموفق جلوه کرد، تصور به کارگردان احاله میشود در حالیکه چنین نیست.

شعایکی از هلاکته مندان - خاص موسیقی استید در مورد موزیک امروزی چی نظری را قائم میکنید؟

وقتی صحبت از موسیقی به میان می آید، ناگهان ذهنم به سوی همان موسیقی اصل سنتی و یا موسیقی کلاسیک منعطف میشود. آن موسیقی اصل، ظریف و نفوذ

کننده است که در تار و پود انسان رخنه میکند و لذت میبخشد و تطمیع میکند. من بنابه همین طرز بده - برش در فلم شخصی خود ((گنگا اورجنا)) یادست توانای استاد نوشاد علی، موسیقی را از ایه کردم که همه اش سنت ها و اصالت های موسیقی ((پس)) را داشت برای این که مبتنی بر اصول و اساسات بود، کایب نبود، آمیزه یی نبود، ادغامی از موسیقی آن جا و این جا نبود. موسیقی هندی بود و خالص بود.

ولی امروز یاد بروز قابیل مقایسه نیست. امروز در داپره موسیقی هند مخصوصاً در سیمنا اصالت کمتر دیده میشود. نسل جدید، یک نسل بیگانه با موسیقی اصل شده اند و این یک مسوولیت است. مسوولیت در برابر هنر اصلی، در برابر هنرمندان سنتی، در برابر فرهنگ بره های کشور. . .

چیزهایی به عنوان (شعر) در آهنگهای فلمی ماسروده میشود. ند که من معنی آن ها را نمیدانم مثالی مآروم:

در یکی از فلم ها آهنگیست به مطلع ((جی جی جی)) . . . اگر وقت شود این آهنگ نه به موضوع فلم ارتباط دارد، نه به بازیگران و نه با لفظ و معنی قابل برداخت.

به نظر شما بهترین فلم خودتان کدام است؟

شما نظر خود را بگوید؟

به نظر من همه . . . ولی ((مشعل)) برازنده تر از همه است. سیرا مشعل بهترین فلم منست.

دیگر چی گفتنی ها می دارید .

چون قدری به آثار سعدی آشناستم، بهی از آن ادیب بی مثال را میخوانم:

دل زهرگتن بمرود در بدن گرچه گفتارش بود در بدن با این تک بهی فقط از شما تشکر میکنم .



# و حید امید: از موسیقی...

بقیه از صفحه (7)

و درست زمانیکه وحید امید در میان انبوهی از افغانها و خارجی ها در تالار بزرگ باگروه میراز شوروی کسرت میدهد و تکتهایش باز رساه میشه او را در اینجا هنرمند ناقد اندیشه و زیبایی شناسی خوانند و ابتدال هنری ربه او نسبت دادند سرودها اینطرفتر از نشوات درین عده بی از - (تصویر کننده گان در مورد هنرمندان) بجایین کشید که ترس بزرگ اخلاقی را از هنر و وحید امید به مثل ها بوی دادند . اضافه از یکسال گذشت و آن قدر سرودها در موردش بود که حتی دوستان هنرش نیز نتوانستند از او دفاع نمایند . چرا اینطور شد ؟ مگر این انگیزه نبودن غیر قابل انتظار نیست ؟ آیا آنانیکه غرب گرای بی مورد ( ! ) دیسکیوت ( ! ) و سیک - بودن ربه وحید امید نسبت میدهند همانهای نیستند که هنوز از جهانی بودن خالد آرمان منحیت گهتارست نصیر یک همه دنیا بی خبر اند و حتی شنونده اش نیستند ؟

وحید امید کیست ؟ از کجا آمده ؟ کجا خواهد رفت ؟ از کودکی هنرگوش کردن موسیقی را فرا گرفته بود ، بعد راهی در برنامه های اطفال رادیو پوهانته بود و در نوجوانی سال ۱۳۰۲ اولین آهنگش را تقدیم کرد ، علاقه ، با زوی

استعدادش شد و روانه تحصیلات عالی در رشته موزیک به اتحاد شوروی گردید . اولین سبلی درخواست جوانش این بود که در انجا مقامات د پهلما تمک افغانی گفتند حالا افغانستان به هنرمند نیاز ندارد بروتخنیک بخوان ، اوتخنیک تراکتور راد دانشگاه کارگری خواند و راه - استعدادش را تعقیب کرد و با بسهار جنجال دروس موسیقی را شبانه دنبال میکرد . کسرتی امید اد تا آنکه توجه وزیر کلتور آن کشور بهنگاه را بخود جلب کرد ، به بسهار مشکل دوباره اجازه اش دادند تا موسیقی بخواند و شامل مدرسه آواز شد ، و ششمال تنهاد روس آواز خوانی و نوشتن موسیقی را مزید بر یکسال دروس شبانه موزیک و سه سال کار پراکنده فراگرفت . استعداد مناسب برای آهنگ های اپتیر اد را دارد ، حتی این امرگمش کرده تا آهنگهای بی به زبانهای خارجی هانیسز بخواند .

با تصور اینکه گفته های ناگفته دارد و دهه دیدارش را میزند و در منزلش از من پذیرایی میکند نهایت مختصر و صمیمی است داشته های خوبی از کسرها و ریکاردها و ریل های موسیقی دارد ، وقتی از میلودی ها و انتخاب ستمیل موسیقی اش میهر - سم با دقت میگوید : - لطفاً از این طریق به همه

برسانند که من آغاز گرو موسیقی استر اد در کشور نیستم ، قبلا احمد ظاهر ، عارف کیهان ، و گروه های هنری مانند چار برادر کارهای آغازگرانه بی انجام دادند و من به مثابه ادامه دهنده این صداها (هدنم صدای استر - اد است) به میدان آمدم ، العالم بزرگ از موسیقی فلکلور مادارم ، و وحید این صدا را ادامه خواهد داد ، در او توان سبزشیدن و شگفتن زیاد است ، از حرکاتش و از اداهای مطشمانه اش میباید که اوسرا یا با میلودی ها و صدای استر اد زنده گی میکنند .

اندیشه اش را منی بر اینکجه چرا استر اد را ترجیح داد ، - میهرسم ، پاسخ مقبول خاطر را میبایم : - (( شما شاید متوجه نشده باشید اینرا که لسان دری مایکی از لسانهای شعرین نصیح و آرام است و گره خوردن این لسان با موسیقی همانطوریکه پارچه های کلاسیک و غزل را د لید میسازد ، آهنگین ترین سرود های موزیک استر اد را میسز بدید - میآورد با توجه به پیشینه کار عملی ام که بهتر است آنرا یک نوع تجربه بنام دریانتم که در موزیک استر اد نابترین اشعار و تصنیفهای دری قالب هنرمندانه خورد ، و اثر هالسر هنری را بدید میآورد ، گاه گاه برای خارجین ها این تصورن میداد که من ایتالوی میخوانم اصلاً تصور را نمیکنند که بیرون لسانی ما با آنکت های موزیک استر اد اینقدر عمیق باشد چه تنها زیاترین میلود - یک ترین لسانها ، لسان ایتالوی قبول شده موضوع - انتخاب موزیک استر اد نخست علاقه و استعدادم سپس اینکجه بالاخره بدیده نویند پرفتنه شده هنر موسیقی است میباشد مگر کی نمیخواهد با ادای آهنگ های استر اد ، لسانش ، کلتور

و استعدادش را که سبهای هنری ملق در آن نهفته باشد به همه جهان نمایاند ؟

بباید چنین ارزیابی کنم که چرا یکمده کشور های تمدن امروز هراس آنستاد ارند که افغانستان را در سطح خود ببایند ؟ چرا در تلویزیون های خارجی سی زیاد تر آهنگهای ضعیف را نام - پیش میدهند ، گوشه های سرد زنده گی را تصویر میدهند .

اینجا سوال انتخاب رایسه رسالت مندی هنرمندانه و در - نظر گیری همه نیاز ها و حتی کاستی های هنر امروزین ما را گذار میوشوم ، بالاخره بدیده نو هنری را باید فراگرفت و به گذشته و اتماً هنری احترام و جای و الاوه در شایسته دانست .

اگر استعداد کلاسیک خوانی را میداشتم شاید کلاسیک میخواندم .

- خود را در برابر شنونده - های خارجی چی گونه یافتید ؟

- آنها به علاقه مندی برنامه هام را دنبال میکردند ، تکرار میکم که لسان دری شعرینسی و فصاحت میلودیک دارد ، و برای آنها سخت د لیدیر است .

- آهنگهای دری تا آنرا میزد پرفتنند یا خارجی را ؟

- (( موزیک استر اد را میزند برند برای علاقه مندان موسیقی استر اد هر مطلع و آهنگ لطف خاص خود را دارد . ))

- در حلقه های یکمده منتقدین و یکمده از بهایی کننده گان حرکات و هیست های باصطلاح غربی ، دیسکو و رویایی ما با نا به شمانست داده میشود و در مورد لباس ها و رنگهای تان نیز چنین مفکوره بی موجود است ، آیا تایید میکنید ؟

- (( تشویق از اینست که تفاوت های آکادمیک جاپشان ربه تفاوت های تقریباً بی اراده و لفاظی عوض میکنند ، و تقسی

میخواهم استراد بخوانم، آیا دوستانیکه حرکات را و لباس را انتقاد میکنند چه نظر میتوانند بدهند که باید با ادای آهنگ های استراد و جاز، لباس ملی بیوشم و رقص محلی کنم؟

آیاد آنصورت لباس ملی را به تسخر نخواهند گرفت؟ و تیکه میخواهم برفضای هنر موسیقی بیانمزم، چرا رنگ اصل و شیوه اصل ادای همان سبک را بکار نباید برد؟ من میدانم که حرکات لباس، آهنگهای صدای مورد توجه همه نیست، همه ذوق علاقه مند آن را ندارند، و منم نمیخواهم خود را بر همه تحمیل کنم اما کاش مخالفین با طرح های کاملاً هنر گویانه شان ایجاد فضای نامطمین راد در عرصه بازتایب هنر موسیقی استرا نکنند، این بدیده نو هنری است همانطوریکه تاحال همه بدیده های هنر موسیقی راهن را به سرزمین و ملت باز کرده این بخش نیز آمد نیست نه وحید امید ونه دیگری میتواند خود را ناجی این امر بداند بلکه ذوق ملت و علاقه مندان استراد آورنده موزیک استراد خواهد بود هیچ تشویش نیست که با آمدن موزیک نواخلای اجتماع به فساد بگراید جهانی وجود دارد که استراد را هنر شناخته اند، مردمانی وجود دارند که استراد را گن روی پرگ راهنر گفته احترام میکنند، قدراسیون های مسلکی اینها را هنر گفته و هرگز راه یابی این هنر را به این یا آن ملت و سرزمین محفوظ و محدود نپنداشته اند.

شما شاهدین عینی خواهید بود که آینده نزدیک در سرزمین من و شما بزرگ دانسران ممتاز برآگس رولان موافق و موافقین های تاب استراد بر اشتیک (زیبایی شنا - سی) جامعه خدمت خواهند کرد و این نه به آن معناست که خدا نخواسته جای کلاسیک را - میگیرند بلکه برعکس در جنب

کلاسیک استراد خواهیم داشت با همین لباسها و رنگارادها و رقصهاییکه امروز جامعه را به ابتدالی بودن آن تلقین روانی کرده اند.

- خوب آقای وحید وقتیکه کسرت تلویزیونی تان سال گذشته از طریق تلویزیون نشر شد شما به کشور نبودید و درست بعد از اولین بار نشر آن تصویرهای مطبوعاتی کوبنده صورت گرفت، انتظار داشتید؟

- بلی، انتظار داشتم - درست است که مدتی در کشور نبوده ام، اما بالاخر با جامعه خود خوب آشناستم، به این هم آشنا هستم که باید بدیده های نو و یا شیوه های نوچه بر خورد هایی صورت بگیرد، اما راستش فکر نمیکنم در نشریه های دست اول کشور کسانیکه خود از موسیقی نمیدانند، همه تلاشهای را نادیده گرفته آنرا ابتدال هنری بنامند.

من طی آموزش کافی ام در عرصه موسیقی که تا سطح ماستر تحصیلات دانم، خوب فرا گرفته ام که کدام حرکات و دستهای کدام حالات و آهنگها ضروری است، بگذارد از همین طریق بگویم که صرف آنهاییکه فقط میخوانند و احساس شان با آهنگشان - بیگانه باشد نمیتوانند حرکت کنند، در غیر آن وقتی احساس در آهنگه دخیل است نمیتوان به تفاوت ایستاد شد و آهنگه را به بیفهمی تحویل داد و همگی بی حرکت خود را بالایش تحمیل نمود.

فکر میکنم شما مراتبید خواهید کرد که در موزیک و آنهم استراد نباید سرد روی تفاوت بود در غیر آن ارتباط روانی ملت را با خود نمیشود احساس کرده) - پس دریافته وحید جان که شماره استراد را تا آخر ادامه خواهید داد هرگاه باز هم علیه تان ادامه دهند؟ آیا آنرا بچیت یک رقابت منفی و ضعیف

میدیدید یا در برابرین تفاوت میباشید یا ایستاده گی را - ترجمه میدیدید؟

- (اگر در نفرم شنونده ام باشم باز هم خواهم خوانم))

- در این سبک که شما بعضی گرفته اید همانگی کمیوز و شعر را چگونه میباید، آیا در انتخاب شعر چه ضوابطی را مد نظر میگیرید؟

- (دوست دانم در آهنگه های اصل مطابقت و همسایگی کمیوز و شعر و تصنیف صادق باشد.)

- به نظرتان وضع کنونی مو - سقی استراد در کشور ما چگونه است؟

- (دوست عزیز نمیخواهم با ابراز نظری مطلق و یا کوبنده یا موضعگیری های سالم و نامقدور اند در این باب ابراز نظر نمایم، راستش از ایجاد سروصداهای و فضا های نیمه راهی خوشم نمیآید و نمیخواهم در این راه مشهور شم، با آنکه تحصیلاتم و مسلکی بودنم این اجازه را به من قبل از دیگران میدهد، اما عواملی عینی تقریباً رشد بطبیعی هنری را که همه میدانند و کاملاً قانونمند است نمیخواهم دوباره از راه نسبت دادن به فرد و گروهی به ملت بنمایم، جای بس سرور است که مجله سیاهون گیرنده - همه نظریات علاقه مندان ابراز نظر است و ملت باشادی و سرور راه شان را برای معرفت با هنر - مندان شان از طریق یافته و تضاد میکنند، بالای خط کار همه هنرمندان میشود حساب کرد و نمیخواهم حتی یکی شانرا هم انتقاد کنم، اینکه کار من نیست بلکه کاریست از من تاملت هیچ (منی) و هیچ (تسو)) نباید در این باب مخالفت کنند.

من نمیخواهم برای گرفتن کربد ملی اینطور ابراز نظر نمایم، بلکه میخواهم از این طریق به پرسش شما جواب ارائه نمایم))

- که هنوز جواب اصلی را -

نگرفته ام.

- (بلی و جواب اصلی این است که سخت جامعه جوانان را نیازمند موسیقی استراد احساس میکنم، آنها میتوانند دوستان خوب من باشد و تیکه - گاهم استند، و تاحال میشود باطمینان گفت که حتی کارهای خلم راد این عرصه به علاقه مندی پذیرفته اند، باز هم میگویم آینده نزدیک ما گروپ مو فنی رقص و آواز استراد خواهیم داشت، هر چند همین حال هم گروپ گل سخ مو فغانه تبارز کرده))

- وحید جان! مگر شما تصمم دارید مشهور شوید چطور؟

- (مشهور شدن راهمانانیکه میخوانند و در برهلاته مندان مطبق میگیرند دوست دارند با آنکه یکمده در ظاهر میگویند علاقه مند شهره شدن نیستند شاید هنر مشهور سازد اگر هنرمند باشم و شاید هم بی هنری لم مشهور سازد اگر بی هنری باشم))

- و آخرین پی آمد کار هنری تان چیست؟

- (من مواد مکمل برای یک کسرت تلویزیونی دانم و همینطور مواد پرکننده خلاه های کسرت پار سالم را نیز دانم که بعد از موقتاً نشر خواهد شد.)

- در خانه تان کی ها با شما زندگی میکنند؟

- (آنها با من با آنها دوستانه زنده گی میکنم - آنها که هستند؟

- ما دم که خودش در - شعبه تیاتر و تمثیل راد پیرو تلویزیون کار میکنند، بد من خواهم شعله استیور است برادرانم؛ نواد و همراهم.

- کار هنری تانرا دوست دارید؟

- (دوست دارند و پدر و خواهرم منتقدین خوبی استند))



# سیرات

خان ته موکل چی شریف ماما به اوسغه وای د خیرود پاره مسو بها نه لتوله . مطلب معلوم و به د ی وخت کی شریف خان فرزند کسر د مجلس سکوت بی مات کر، وی ویل : کمال بجیه ! مادری وری مهلتد دی د پاره وفوت چی به نودی کلی او باندوکی او هغو لوپو کلاکوکی سترگی وگنزم او بیا لیز لیری نظرواچوم زه به دی - نودی بانو وکی موفق نشوم . لیز شیهه چوپ بانی شو ، زما خيال راغی چی خبره تمامه شه البته همد ا جواب وو . بیای یمان - خبرو ته جوړ کر اویخ بی راولاوه چی د سین هغه غاره به هغه لویه کلاکی چی د عطاخان کلسی ورته وای پخپله د عطاخان به کور کی می درک کړی دی . عطا خان درې زامن او یوه لور لری، عطاخان خپله د پوره اعتبار خاوند دی په کام کی هم اعتبار لری او زامن بی لایرینه روزلسی دی د دی خبری به اوید وویل د پاره د پرخوشحال شوو، زما خپل فکر د دی بیا یو نو، کورولو، باندو فیه بل خوا حرکت نه گاو به دی نودی بیا یوکی ماته داسی کور معلوم نه و . د عطاخان کور دی خپلوی خپینی د پاره یو مناسب راته ښکاره شوایه زه کی مسی د شریف خان ماما په پوهه آمین ووايه او شریف خان نه مسو زیات تشکر وکړ . خبره موفوته کړه زه افضل د پاره باخید و .

۱- ازه مو واخیسته چی سالم ته خبر یوسو او بیا بی بلار خبر کړ و . زه افضل به د پاره چالاکي لار د سالم موبد اکر ، اود شریف ماما کیسه مورته وکړه ده هېخ ونه ویل مونز پوه شو چی چوپ والی به رضا دلالت کوي . بیای بلار ته ورفلو . عالم خان لکه د زخمس مارغه پشان بیدار ناست وو . او زما انتظار بی وسته د پاره به بی مونز ولید ورا باخید ، راته وی - ویل چی کماله زمانه یی دی وې سترگی خلور کړی وی . ما ورته ویل چی عالم خان کاگاد اخوڅه آسانه خبره نه ده . ما ورته اول د سالم ، بها د شریف ماما افضل اود خپلو چر تونواوهغه د خوب کیسه توله پیل کړه ، ناخابه بی سر راپورته

کړ به خنده اشوراته وی ویل چیسی آخرخه ( ما ورته د شریف ماما د - خولی جواب اود عطاخان د لاسو خبره وکړه رلاص بی راولد کړه زه بی د لاس نه ونیم ، زما لاس بی ښه زور کړ او به وچولی بی چ کړم . اوراته وی ویل چی : آمین ، شاباشی ، په رښتیا چی د سالم رښتی دوست او وروسی ، کاله خپل کمال دی . معلوم کړ ، زما خوښه ده عجب بیا دی ، مناسب بیا دی او می نو د جرگی بند وسته او ترتیباته برابره کړه چی یو خو نفره جرگه وولیدو و وگورو چی څه کړی ؟

زه باخیدم د کلی کور سپین پریه می راتول کړل . او عالم خان ته می پوره لاس ولسی ته جرگه ما ور برابره کړل مچی عطاخان تشکر لار شو . مونز مخکی له دی چی حرکت وکړ و د دی خبری د پاره دوه نفره استازي مو عطاخان ته واستول . چی داسی یوه جرگه د رتلونکی ده . په خپل کور ، زامنو ، خپلوانو سره سلا وکړه . د جرگی ترتیباته ونیول شول . یوه جرگی کی د خیرود پاره مشر وټاکل شو . د ټولو وظیفه معلومه شوه . چی څه وخت عالم خان کاگا وخت ټاکی چی جرگه حرکت وکړی . جرگه آماده شو عطاخان زمونږ درانگه د پاره آماده گسی نیولی وه او زمونږ انتظار بی وسته . د حرکت نیته راورسیده ، جرگی حرکت وکړ . عالم خان - جرگی ته مخ راراپوروی ویل پوفقی او کامیاب راشی ( د سین له پورې وتور د عطاخان کلی ته ورسیده عطاخان بیا یوه فریښ کړی ژبوتونه بی اچولی وو . پښتانه جرگی ته په درنه سترگه کورې اود پورقه ر ورکوي . عطاخان خپل خپلوان را فونشی ووهغوي هم ناست وو . مونز ورسید و سترگی می وشوه . کښیبا ستود چای ، لاولی ښه انتظام شوې و . میلانه غندر

شول ، هرڅه خلاص شول . مونږ د جرگی د مشر خبرود اعلان - انتظار کاوه او ټولو ورته کتل . په دی وخت کی نواب چی د جرگی مشر و عطاخان ته وویل : عطا - خان به د پوره معافی غواړم د کورم مطلب د پاره چی راغلی یو ښه هغی می پخوا تر دی خبر کړی بی ته پوه سړی بی چی خور ، لور کور کی ورسیندی نویی خلیک غواړی ، څوک بی کور کی نه ساتی . مونږ راغلی یو چی ستا لور عالم خان زوی سالم ته غواړ وسته . رضا ده که نه ؟ دی چوپ شو . نواب د جرگی مشر ورته غږ کړ :-

چی عطاخانه څه وای مونږ جواب غواړ وجرگی به گوه غږ کړ ، هومونږ جواب غواړ و باید چوپ بانی نشی یو څه غوړوايه ! ... لیا رهم لیری د مرخکی سین دی باید جواب درنه واخلو . کور کی دی سلا کړی ده که نه ؟ عطاخان وویل ، چی تاسو درانده خلیک بی د کام مزان بی ، ماته مود داسی سړی به برخه کی پښنه اید کړی دی چی زه بی ردولی نشم . زه څه ووايم زه به کور کی یوه لورم ما خپلک لور چی (( ازی )) نوم یی دی عالم خان زوی سالم ته ورکړه ، د جرگی د خوشحالی په رسم یو خو ل زوی وکړی . عطاخان (( هوکه )) را کړه او مونږ رخصت شوو . مونږ په لیاړونه پوهید و یوانانو هرڅه ویل عالم خان ته مو ( هوکه ) وولیدو ، په کور کلی آوازه خیر مشوه .

هر کور کی د دی خپلوی خوشحالی وه . په لیزه توده کی د ستمال واخیستل شواو د واده ترتیباته ونیول شول خپل خپلوان آشنا یان د وستان راخوښتل شول اود واده مراسم ونیول شول . د ولس دود سره سم د عطاخان د لور واده خلاص شواو ناوې د عالم خان کورته راغله ، سالم خوشحال معلومیده په دی چی خپینی بی ښه بیا کی شوی و .

زما تول جریان تر املرنسی لاندی وه . صد و مونږ جرگی ته راخوښت راغی . واده ته مسو راخوښت معلوم نشو ، خپله سالم وړی چی زما واده ته راشه ورسره قبوله بی نگر ، د خفگان موجبسه هم معلومه نه وه صد و د پسر متعصب انسان دی اود پخوانی سالم سره جوړه نه وه . صد و د انا د تونزه خاوند دی د رنگه هم تودی همداسی بی زه تور دی په لمان د پورگوتی وهی خپل پښن برابری خو . . . چی بیا - یسته شم خود د هېخ چی خلیک ویلی خوی بی ویلی د پرید سړی دی په کلی کور کی ښه گداره اود خلکو سره ښه چلند نه لری . ماته فضل ویل ، چی کاله صد و به دی خپلوی د پرخفه دی اولکسه مارتاویزی اود سالم به پخوانی اعتبار اونه کام کی به زیات محبوبه بیت هم راضی نه و ، چی به کور کلی کی دی د پوره محبوبیت ولری . په همدی ورومکی د خدای کاروه د سالم پلار ناروغ شو ، پاروشتیا بی زیاننده چابه ویل واده کی ستو - مانه شویل به ویل له نظره شو کا رونه تول د خدای په اراده تر سره کړی ویخ به ورځ خرابیده . د سالم د واده د وی میا شتسی تجوی نه وی چی عالم خان مسر شو . د عالم خان مری ته هم صد و راغی دعای و نگر . . . به ولس کی خوله به خوله خبری گزیدي اوما ته هم هرڅه رسیدل وای ویل چی د صد و قهر ورځ به ورځ زیانیزی اود سالم د وستانونه هم گواښ کوي . ما یوه ورځ فضل ته وویل چی صد و تسور دی یو دی په خوهیڅ کله ( ازی ) نه وه فونشی صد و خولن کالسه پخوا واده کړی دی . د ابد ، رد ویل د ایه څه به فسه دی خبر معلومه ده که نه ؟ فضل راته وویل د هغه عادت دی بد انسان دی بی شرمه دی په هېخ نه شرمیزی بی حیای دی ، لسه بی د اچی د دی ټولو سره سړمی علنه دی هېخوک ورته ښه نه وای ناسته ولاړه بی د پوختو . . . سره ده چی بی بی بی د صد و نورو بیژندی د پاره حاجت نشته صد و اوسالم د تره زامن دی او -

هميش يې موجه سالم ته گواښېږي .  
 سالم د صدود سترگو ازغې دې .  
 په ولس کې دده په محبوبيت هم  
 خوښه وه . شپې ورځې تيريدې  
 يوه ورځ فضل راته وويل چې کماله  
 عجيبه خبره مې اورېدلې ده او -  
 جرت وري مې ته به هم لږ پيسر  
 خبرې که نه ؟ ما ورته وويل خپل  
 دې وېرې ده راته وويل خپل خوښه  
 دې پد ايد بخت صد ووايي اوږه دا  
 خبره د هرچانه اوبه په اول کې مې  
 اعتبار نه راته . چې هرڅوک د و -  
 ست د نېمن لري چې خبرې زياتې  
 شوي زير مې تنگ شو . صد ووايي  
 چې د پيسر ارزوي ترسره شوه چې  
 عالمي خوښ شواوږي يې سالم  
 پوروزي دې ؟ پرې به يې نغږ دم .  
 يې مرغه به رانه خلاص نشي .  
 او مومي واردي نېغه به يې زاته  
 پاتې شي اوتول مال اوچايد او په  
 يې راته به ميراث پاتې شي ماورته  
 په تعجب وکتل اوږته مې ناخبره  
 وويل (( ميراث ، ميراث )) ده وويل  
 هو ! ميراث ماته د سالمې کسې  
 مخې ته ودرېده او په دې وپوه کې  
 ولويدم ، چې که چيرې رشتيا دا  
 کار صد ورکې دې د سالم بل هېڅوک  
 نشته ؟ صدود پوره هستي خاوند  
 دې خو پد پرتگ نظري انسان -  
 دې ديد وپاي په کې نور نشته ازه  
 د دغې خبرې به اورېدلو پرخفه  
 شپ او جرت ، جرت کې مې عطا -  
 خان ، زمان يې قوم يې رادمخه  
 شو چې صد وده د اجراء تونکرې .  
 کله به مې فکر د صدود يې رحمت  
 خواته لار ، چې رشتيا خونخوړ  
 انسان دې . د اوازې ورځ به ورځ  
 په ولس کې زياتيدې . صد وپسې  
 معايه به معان مغرور انسان دې -  
 دا خبره يې د هېچانه نه پتوله  
 برالا لگياؤ ، چې زه سالم يې مرغه  
 نه پرې دم . د صدود شاوخوا خلکو  
 چې له دده سره يې ناسته ولاړه  
 ده دا ورځ له خدايه غوښته او هر  
 کارته يې لاسونه ټکل . ولوکه د  
 هېو مظلوم (( سالم )) انسان وينه  
 يې گناه توبه شي . دا خبره صد و  
 او دده ملگروته يې تفاوت وه چې  
 د صد و لاسونه دې د پويي گناه  
 انسان په وينوسره شي . صدود  
 هېڅ شي پروانه کوله . دا يې هم  
 زړه کې نه گزندل چې د زمانې  
 سپړه د انتقام په هر رنگه چې وي  
 واخلي . خوښه مخکې او يا لاس

وروسته ولى هغه ساته چنډونه  
 لېده دا ورځ او داسامت ورته  
 فطمت ښکارېده . دا وري ورځې  
 شپې وي او د سالم د واده اوه -  
 ميا شتي بېزه تيرې شوې وي . چې  
 سالم يوه ورځ د خپل خسر عطا -  
 خان ټيټو ته لار . د سالم د کور  
 نه په لږه مسافه کې وسپن غاړې ته  
 نژدې په جبه زاره زمکه کې د لوڅو  
 پير لويي ښکل . په ليار کسې  
 واقع وو . او په منځ کسې  
 لري لاره چې د ولس د خلکو د  
 تنگ راتگ سره جوړه شوې وپلېدل  
 کېده . سالم د يوحق شناس انسان  
 په خپل د خسر پوښتنه وکړه او يا -  
 سپين مهال د کور په لور راوخو -  
 زېد . کم وخت چې د سپن نه  
 راپورې وت او د لوڅو ښکل ته را -  
 ورسيد او په لري ليار د خپلو ملگرو  
 سره روان شو چې ناڅاپه د ښکل  
 د منځ نه د خوتوله خوا پزې -  
 وشوې او سالم وپوښتل شو . دده  
 د وپوښتلواو اوزه په لږ وخت کې زمونږ  
 کلې ، بانډو او کلاگانو کې تپته شوه  
 او هرڅوک د سالم د مرگه او زلسو  
 نه خبر شول . د هري خواته د و -  
 ستان خپلوان راوتل زه هم راقلم  
 فضل هم راوړسید د يوڅو تنوسره  
 منځ په ښکل روان شواو دده د  
 يې گناه مري د باره مويوکتد -  
 معان سره واخيستونم وچې چې  
 د پېښې معاي ته ورسيد و نور خلک  
 هم رسيدلې وو . د هرچا سره  
 کيوته ليدل کېدل پهکله د دې هر  
 چا دست وه . زه او فضل چې وو -  
 سيد و د ولس خلکو مونږ د واپرته  
 په پوره حيرانتيا کتل . مونږ د وار و  
 ته يې ليار خلاصه کړه سالم پروتو -  
 د خولې د مخې قاښونه يې د خدا  
 په رسم سپين خوله کې پرېښدل او  
 نې لاس يې په سينه پاس يېښ  
 وه ما او فضل ژر ل معان مې ټينگ کړ  
 حاضرېتونه مې وويل چې وگورې !  
 خرنگه چې سالم په ژوند خلکو ته  
 په خدا لاس په سينه مخامخ کېده  
 دده يې گناه مري هم مونږ ته په  
 هغه احترام ، خدا ن لاس په  
 سينه ايښې پروت دې . خواخوسرو  
 چې د جگړه و امورته نشته زما په  
 خبره د ولس ټولو خلکو ژور او شملر  
 يې خپلو سترگوته ونيولې . په شپه  
 چوپ پاتې شول دده مري مور -  
 واخيست او کورته مو راوړ . په انگړ  
 کې دننه د خويما شتون اوږي (( اوږي ))

خپل خښتنه مې په زار زار -  
 زړ يده او پښتنې حيا يې د چپخسرو  
 مانع گزېده . عطا خان ته محو اب  
 ورغې عطا خان د زامنوسره راوړسید  
 او د خپل ولس گڼ شمېر سپين -  
 ژرې ، جوانان ورسره د سالم  
 يې گناه مري د ولس د دود ، -  
 د ستور سره سم خا وروته وسپارل  
 شوتول ولس پرې خفه وو . د مري  
 د رپه ورځ وه عطا خان ټول ولس  
 را غوښتي وه . سپين زېرې -  
 جوانان ټول ناست وو . عطا خان  
 د حاضر مجلس نه اجازه وغوښته  
 او پاڅېده او ناست مجلس ته پسې  
 داسې ويناو کړه  
 جوانان ورواوه زيانو په دې -  
 ټول پوهېږئ چې د سالم په يې گناه  
 وينو د چالاسونه سره دې قاتل  
 معلوم دې تاسې يې هم نېغه  
 پېژنئ ، زه صرف د ويره و ايم چې زه  
 خپله لور (( اوږي )) چې د ناوې -  
 توب جامې يې تراوسه خپل نسي  
 شوي نه دې خپل کورته بيا م او د  
 سالم زمکه ، چايد او په اجار مورکوم  
 هر هغه څوک چې د سالم زمکې ته  
 وړاندې شول د قاتل پېسه  
 صفت به ونيول شي او د حق او -  
 عدالت پلټنوته به وسپارل شي .  
 حاضرېتونه پياوړا وويل چې پرمخ و  
 خبره اوږته فيصله ده مونږ ته  
 منظوره ده زمونږ ټولو خوښه ده .  
 مجلس خلاص شو . عطا خان خپله  
 لور (( اوږي )) خپل کورته بوتله  
 او د ناوې توب په جامه کې پسې  
 کورنوتون شروع کړ . په دې مجلس  
 کې چې عطا خان اعلان وکړ د صدور  
 پاران ناسته وو د عطا خان خبرې  
 صد و ته ورسيدې او صد و ته د  
 عطا خان په کام کې اعتبار رسوړه  
 معلوم وه .  
 عطا خان او زامن يې د (( اوږي ))  
 سره يوځای خپل کورته د تلوسو  
 تيارې ونيوه گڼ شمېر سپين ژرې  
 جوانان ، سپين سري ، تور سري  
 د کلې کورنور وستان د دوي د -  
 مخې يې د باره راټول شوي وو .  
 کم وخت چې عطا خان د خپلو  
 زامنو او (( اوږي )) سره منځ په  
 کور حرکت کاوه . د حاضرېتو پخپرو  
 کې له ورايه د خفگان نښې ښکار -  
 يدې . او پخپل دغې صحنه  
 په ليد لوانسکې تنوولي . د سالم  
 د کور د روزه تړونو معلوم وخت  
 پورې وتړل شوه . د چم گاونډي

پاتې به ( ٤٩ ) صخ کې

# زنی عجیب...

بقیه از صفحه (۲۷)

بود (۴۰) روز قبل به دنیا آمد .  
 سوال : این مادر چند ساله است ، چه وقت عروسی کرده و فعلاً چند اولاد دارد ؟  
 جواب : این خانم که به یسک نامیل بسیار محترم وابسته است فعلاً (۵۵) سال دارد ، ۴۰ سال قبل یعنی در سن (۱۵) ساله گس عروسی کرده اکنون دارای (۱۲) فرزند می باشد .  
 سوال : آیا تمام اولاد هایش سه سال را در بطن مادر رسبری کرده اند .  
 جواب : نخیر ، فقط آن فرزندان که بعد از سن (۴۵) ساله می آن تولد شده اند که به (دو) میرسد و ردوی آن دختر است چنین بوده اند .  
 سوال : وضع صحنی این مادر چگونه است ؟  
 جواب : بسیار خوب است ، حتی همین حالا که ۵۵ سال دارد بسیار صحتمند می باشد .  
 سوال : آیا اولاد ت هایش آخرش نورمال بوده است ؟  
 جواب : کاملاً نورمال ، منتهی با این تفاوت که درد های ولادی نزد این مادر به جای یک روز و دو روز بیشتر از دو هفته دوام می کرده و بعد طفلش تولد می شده .  
 سوال : این دو کودک آخرش که بعد از سه سال تولد شده اند دارای چه خصوصیتی بوده اند ؟  
 جواب : بلی ، این کودکانش در روز اول تولد (۲۰) دندان داشته اند ، موهای سرشان به طول ۱۰-۲۰ سانتی متر دراز بوده است .  
 در طولی اینها ، کودکش در دو ماهگی میتواند بنشیند ، در چار ماهگی چارغوک می کند .  
 در هفت ماهگی می ایستد و در (۶) ماهگی به راه می افتد ، گپ می زند .  
 سوال : آن کودک اولش فعلاً چند ساله است ؟  
 جواب : پنج ساله .

سوال : و این دومی ؟  
 جواب : بیشتر گفتم (۴۰) روزه سوال : وضع صحنی کودک آن ؟  
 جواب : این کودک بسیار صحتمند ، بنشیند و بنشیند و در طولی آن بسیار هوشیار و کنجگاو است .  
 سوال : بنامی استاد عبدالغفار بوده ، وال ، از محابه شما شکر .  
 از شما هم شکر که به ولایت ما شریف آورده و همچنان مانند پدر خوانده عزیز ؟  
 این واقعه جالب و حتمی باور نکردنی ، برای باور نکردنی نبود ، تنها جالب بود و استثنای باور نکردنی به خاطر این بود که منطق طبابت میتواند به چنین مسایلی پاسخ بدهد .  
 به صورت نورمال ، فعالیت های تولد و تناسل خانم ها عموماً بعد از سن ۴۰-۴۵ ساله می به پایان میرسد . یعنی هر حله انقطاع طمث یا (Meni-pause) فرامی رسد .  
 و این از بابت تغییرات هورمونی های جنسی و تغییرات مراکز تولد و تناسل عصبت است .  
 ولی این خانم که توانسته سن ۴۵ سالهگی را عبور کند و تولدش را ادامه دهد ، آن تغییرات هورمونی که باید باعث ختم کامل زندهگی تناسلی می شده به صورت نیمه تغییر کرده و حالا نه ختم کامل را سبب شده نه تولد نورمال را که در نتیجه باعث ولادت های بعد سه سال شده است .  
 ولی این که می گانیم این تغییرات چیست ، خود این تغییرات چیست و سخن دیگر این که کودک آن چگونه توانسته اند از چند نورمال دو سال وسه ماه را بیشتر در بطن مادر رسبری کنند و زنده بمانند ، مسایلی است که من آنرا نمی دانم اما برای دو کشور محترم ولادی مناسی جای بحث و پژوهش را میتوانست ایجاد کند .

## مصاحبه فالچی

بقیه از صفحه (۲۱)

ان محاکمه شش اور که مراباد محاکمه روز تیرگی می اندازد ، چیمز هاین از او جویا می شدم .  
 ۱۶ و ۱۷ لنین و مارکس بله من نام لنین را هم در دفتر است آورده ام . اما چه صحاحه گری به ملاقات لنین می رود بدون آنکه قلاه باکول مارکس صحاحه کرده باشد ؟  
 من خواهم از مارکس چند سوال درباره غرض رفتارش نسبت به همسرش بپرسم . اینکه نظریه ارزش افزوده درباره زنش چگونه بود ؟  
 این مرد همانطور که یک ارباب با رعیت و با فرعون با برده اش -

رفتار من کرد ، باز خود سلوک من نبود .  
 اما نوشل کانت هم چیزهای بسیار در باره عدم شناختن ابراز من کرد .  
 ۱۸ مرد بلژی از سها را ای دیگر (ویک داینا سورا) من از داود ، مکیاولی ، مارکوس بولو ، هلن تروی ، دانته ، زکیمس ارتور رسوب یاد نکردم .  
 فلسف از اینکه از وی ناچار می به انسان بی توجه نشان داده ام چه حجه دارنده است .  
 با این وجود از صمیم قلب ترجیح من در هم صحاحه ام را با یک مرد یازن از سپاره ای دیگر خاتمه دهم .  
 شاید این صحاحه با گذشتنه هیچ ارتباطی نداشته باشد ، اما من چندان هم مطمئن نیستم .  
 در طول زمان ، هوشیاری انسان به تنها بهتر نشده که خرابتر هم گردیده است .  
 تایید آن من گویم انسانها در آن داینا سورها چنان با هوش بودند که می توانستند بدون ناما به دیگر سهارات مسافرت کنند !

## دخوبونو کیسی

د (۲۶) مع با می

می گاه چی گوئدی لا اوس هم د پشچنشی سهاردی .  
 که چی نکل با می ته ورسید نو کرم داد راته وویل :  
 اوس و پوهیدی چی مامورین ولی د پیر جای خنسی ؟  
 به خیرانی من ورسه وویل :  
 ماد ریختی د جای پوشتنه وکره اوت راته د خوبونو کیسی کوی .  
 کرم داد یوه مانالرونکی خندا وکره اوی ویل :

نه به دی وی اوریدی چیس وایی : جای د سر ی خوب تشوی .  
 اوس نو که چیری مامورین به دفترونکی جای ونه خنسی ، نو به ورسو ، ورسو به د میزولوسا یاسه ویده براته وی .  
 ماچس به رسی د فترکی کوچ ته تکله وهلی وه .  
 د سترگوله یاسه می د خوب روند والی حسر کر ، زری بیاله رابورته کره اود جای به غم پ می خوب له سترگو والو زاوه .

# قصه های خصوصی من

بقیه از صفحه (۲۵)

روزی از شهنشاہ پرسیدم :

— طبیب معالیجہ داکترعبادی چی شد ؟

محمد رضا شانه های را بالا انداخته گفت :

— (( منم که از خدمات داکترعبادی بایستی چشم پوشیم ))

من افزودم :

— داکترعبادی از خاندان بهایست . مادرش همکار سابق این قبیله

بود . نظریه اعتماد کامل و مهارتش در مسلک طبابت بهتر است که در

دربار بماند .

در واقعیت ، ملاکاشانی ، روحانی بزرگ ایران مستقیماً شورش راعلیه

فرقه مذہبی بهایی ها راه انداخته بود . صد ها بھایی به قتل رسیدند

و منازل شان به آتش کشیده شد . از جمله داکترعبادی طبیب حاذق

فرقه مذہبی بهایی هادر سال ۱۸۶۳ توسط میرزا حسین علی بنیاد

نهاد شد . از کتاب های میرزا حسن علی حمایت به عمل آمد و در میان

تمام مذہب بزرگ ، ارجحیت بلندی داشت . کنشیشان ارتودوکس در

ایران منحیت (( رانمسی )) های خالص درین میان درخشیدند .

آنان میترسیدند نفوذ و تاثیر شانرا از دست بدهند . از این رومردم را

وقت به وقت علیہ فرقه بهایی تحریک میکردند تا آن که حالت خونینسی

پیش آمد ، شهنشاہ میگفت :

(( در سوال مذہب مانیرومند استیم . بایست منتظر بنشینیم تا توفان

بگذرد ))

من بدون داکترعبادی ، زنده نمی در دربار را چند ان موافق به

صحت نمی یافتم . گرچه داکتران زیادی در خدمت بودند ، اما من اورا -

انسان دیگر نمی یافتم .

همه این ها وضع صحیح را منقلب تر می ساختند . در ماه اگست شهنشاہ

بیمار و عطیات شد . من شب و روز بر بالینش نشسته بودم . وقتس

وضعش بهتر شد ، بنا به توصیه داکتری ، بایست برای استراحت به

سوئیس میرفتیم .

خواستیم همراه شهناز که میخواست دوباره به لیلیه اش به سوئیس برگردد ،

روانہ سوئیس شوم . به تاریخ ۲۷ سپتمبر با شهناز یک جا به سوئیس

ژنیو پرواز واز آن جا به سواری واگون به سوی (( گشتاد )) در حرکت

افتادیم . چند روز به سوئیس ماندیم . کشوریکه مادر در آن انتظار مرا می کشید .

خودم را به افغوش مادرم رها کردم و اشکها هم سرازیر گشت . مادرم با اندوه

واضطراب پرسید :

— چرا گریه میکنی دخترم ؟ چرا تا این حد رنگ بریده و لاغر و

باریک شده ای ؟

مادرم حق داشت . پس از عروس مراندریده بود . فقط گاهگاهی

نامه های کوتاهی عنوانی شان می نوشتیم . آن وقت از همه دشواریها و

سختیها به او قصه ها گفتم و مادرم با تعجب به سخنان من گوش فراداد

او از زنده گئی یک شهبانو در ایران تصورات دیگری داشت . من طی

سه هفته اقامت در سوئیس نیروی تازه می گرفتم . . . .

خوشبختانه من احساس نکردم چیزی که تا اندک مشاهده کرده بودم .

فقط بخشی از آن قصه ها بود که سنگین ترین و دشوارترین این ها به

استقبالم نشسته بودند .

ادامه دارد

## ۳۰۷مین

بقیه از صفحه (۱۶۷)

— هموطنان میتوانند به ورکنسپ

من - برادران ورکنسپ - واقع

در روزه ، لاهوری عقب بالا حصار

مراجمه نمود ، با برداخت پول -

بیشکی فرمایند هندی .

— . . . قیمت آن .

— هر چند آرزو داشتیم به قیمت

بسیار ارزان آنرا مرصه بدارم اما از

انجا که مواد ساختنی آن مثل -

آهن جادر ، بخته ، شیشه و آینه

قیمت است . فعلا هر کدام آن برای

زردیت به ده هزار افغانی تمام

می شود .

— . . . و چند انزایم فروشید ؟

— ده هزار افغانی .

— با خود گفتم : به مقایسه نرخ روز

خصوصاً نسبت استفاده بزرگ و

عطیسی که از این دیگ ان ملاحظه

دارد باز هم نرخ آن ارزان است .

— به امید آنروزی که در خانه هر

همشهری و هر هموطن میهن

آفتابی ما از این دیگ ان وجود

داشته باشد با اختر بزرگوار کشور

خدا حافظی کردم .

## طیب مجله

بقیه از صفحه (۸۵)

خود را با وقت و محیط و ماحول

از دست میدهد ، حوادث و جبر

یانات را در حافظه تثبیت کند و -

در نتیجه شخص این خلای حافظ

را با جعل و از خود سازی جریانات

و افسانه ها برمیگرد که به نام

( Confabulation ) افسانه

سازی یاد میگردد ، یک سلسله

علام جسمی و بعضی نیز با این

بیماری یکجایی باشد .

— Alcoholic dementia

از اثر الکولیزم مزمن در بعضی

واقعات یک اختلال پیشرونده

در وظائف عالی دماغی شخص به

وجود می آید ، وظایف عالیه

دماغی در تمام جهات به تناقص

تنزل دچار میگردد که علام آنها

شکل ضعف و تناقص در حافظه

تناقص ظرفیت ذکاوی ، عدم ثبات

حالت مزاجی و احساسات ، عدم

توجه به سرووضع ظاهری و ناتوانی

در تنظیم مناسبات و روابط با

دیگران تظاهر میکند .

قرطاسیه فروشى ناصر سیرتى محلات و سایر جراید کنور را  
بدسترس شما قرار میدهد . همچنان هر نوع قرطاسیه مورد ضرورت  
در وایر و طباب معارف را به قیمت نازل تقدیم میدارد .  
قرطاسیه فروشى ناصر سیرتى توسط ماشین پمپرس اسناد و کارت  
دست داشته شمارا پوس میکند .

# ناصر سیرتى

قرطاسیه فروشى ناصر سیرتى چوک میروسیر میدانش .  
نماینده اش در چوک جاوه میونده تصدیرت جبرافغانى

خشکی به روی ماباز شد، همین که قدم به درون حویلی گذاشتم مرد در راست، بجهه ای که در راه روی ماگشوده بود، در حالیکه اشک هایش را با پشت آستین - پاک مینمود آن گاه زیر چشمی به سوی من نموده با آواز خفص الودی به آن مرد گفت: چرا او را آوردی از وقتی که تو بجهون رفتی مریم خوابیده، هر قدر تنگ - نشد اندم بعد از نشد، مسرد باشیدن این حرف باد ستیا - چگی و ترس اشکارا به طرفم نگرسته گفت: آقا ببخشید مثلثی که خانم مرضی است - بروی آتش هوس که تا چند لحظه قبل در وجودش شعله ور بود آب سردی ریخته شد، باصبا - نیت گفتم: خوب در راه از کن من مبرم زهر خندی زده گفت شما یک لحظه صبر کنید من هم باشما می آمم، بجهون شدن تان به تنهایی از این خانه خوب نیست فقط یک دقیقه صبر کنید من باشما می آمم و به شتاب به طرف دروازه اتاقی قفس برداشته، بدون آن که مرا به آمدن دعوت نموده باشد در نبالش رفتم خانه کسی کتفی بود سوی رطوبت از در رو د یواران به مشام می رسید اتاقی

بود که جز یک پنجره کوچک روزنای دیگری نداشت، در وسط اتاق زنی بر حرکت به پشت روی کبف اتاق افتاده بود، مرد به رویش خم شده صدایش میکرد و لسی آوازی از آن زن بر میضاسد از چراغ سپاه تیلی دود فلیطی به سقف می نشست و نور کم رنگی نثار اتاق میکرد، چهره زن را سایه مرد پوشانیده بود و من نمیتوانستم قیافه اش را ببینم وضع نیکت باران خانه دلسم را به رفت آورد، آن صحنه فلاکت بار سخت تکام داد به صفت یک انسان خیر اندیش باید کمک شان میکردم، آهسته صد اکسردم فکر سیکم ضعف کرده، باشد در اکثر را خیر کم؟ مرد که گویی از وجود من در آن اتاق بی خیر بود سرش را سویم دور داده به آواز گریه الودی گفت نه لازم نیست اولی بود و... آقا او مرده اس هیچ نفس نمیکند، همینکه مرد از جا - برخواست در روشنایی ضعیف چراغ چهره رنگ بریده زن آشکار شد، چشمانم از حدقه برآمدند باهام آن چنان می لرزیدند که اگر به دیوار تکیه نمیدادم

بی گمان نقش بر زمین میشدم نمیدانم چه گونه خود را به خانه رسانیدم. انشب در بستر چندین بار ازین بهلوه به آن بهلوه غلطیدم ولی خواب نبود برخاستم تا بازم طبق معمول از توفان آن شب باران، از نسیم خوسه شگوار بهاری سخن بگویم و لسی قلم ریخ کنیده ام دیگر به فرما ن آن احساس خشکم در جاده سیود ورق ها پیش نمیروست باد مانده گو به نوک قلم خیره شدم دو قطره اشک به چشمانم نهض زد و من از پس پرده نازک اشک هادیدم که قلم قد کشیده بزرگ شد، جان گرفت و زبانش به حرکت درآمد گویا شد و فریاد کنیده: ای سیک مغزگریزان از حقیقت من دیگره کلم هوس های بیوج تونص چرخم، دیگر باگذاشته های بیق و میان خالی ات و داغ کن، زنده گو خیالی را فراموش کن.

# شیرجای در دکان بود

بعد قلم از دست افتاد در - جایش غلطی زده با خاست پس پس رفت به دیوار تکیه زد آهسته آهسته قد کشید و در کالی - انسانی نفروفت، در کالی زنی، زنی که در آن خانه بد نام مرده بود - نمیدانم خواب بود یا بیداری ولی قدر مسلم این که لبخند شیرینسوز لبان او را زهم گشود و به آواز - ملکوتی که هنوز هم در گوش هایم طنین انداز است گفت: آن ورق پاره های دیووزی را باره کن. چیزی به درد بخوری نیست. مردم تشنه آب سر چشمه حقیقت اند برای پس دادن کفاره گناه هانت از حقایق زنده گو مسن و امثالهم برده او هام را بدر، شرح در بدی و شب زنده داری هسای مراد آن خانه بد نام بنویس. آری آن زن همان خانم طلاق شده من بود.

## چرا بدون دروغ...

بقیه از صفحه ۲۳

میرود، در وقت کود مستگیر میشود جزایم بیند و مورد اهانیت و تحقیر عام و خاص قرار میگیرد. گفته معروف مرد می حکم مینماید که هر که دروغ گفت مرتکب سرقست نیز میشود، و هر که یکبار دروغ گفت، دیگر کسی به وی باور نمیداشته باشد. کودکان هنوز قادر به تفکیک واقعیت از خیال بردازی نیستند زیرا آنها هر چه را در فکر دارند

به زبان می آورند، قلم خیالی می که در مغز کودکانه خطور کرده، می تواند واقعیتی را نیز نشان دهد. آنانی که به سن بلوغ رسیده اند، طبعاً میان قصه های خود ساختا و خود بافته و حقیقت میتوانند سرق قابل شوند، اما این تفاوت رانسی شود به کودکان درست تفهیم کرد، با وجودیکه کودکان می آموزند که وجدان و اخلاق چی استند. چه برای شناخت دروغی مبدون

نظر داشت این که خود دروغ گفته و یاد گرفته های شخص دیگری دروغ را کشف نمود، و وجدان و اخلاق ضروری پیدا شده میشود. منتها: اخلاق و وجدان از کجا شروع میشوند؟ کی به خود جرات کشیدن خط مرزی را میدهد. آیا این دروغ است که از انتظار نیم ساعته، انتظار یک ساعته پس درست مینماییم، هر چند همین شخص مدعیست که: من در وقتگو نیستم. بروهنگران یونیورسیتی بستین نورد امریکادعی دریافت این

نتیجه اند که: ((در واقع چهل درصد انسانها، حتی اگر نفیقت شخصی شان نیز در میان نباشد، دروغ میگویند)) پس هر دو جنبه نفسی در وقتگو است. امکان دارد. لحظه بی صادق باشیم و از خود به رسم که آیامابه کدام بیعانه در پس بهانه می استیم. چی قدره حقیقتی خود مان نیز اند کی انزود مینماییم و سرانجام انواع و اقسام گونه گونه بی دروغ وجود دارد که هر که ام در جایی خود، مقصد و فرض را بر آورد - می سازد



# صدایی که در خون



و از آنکه چند روزی از نوازش این نگاه های مهربان بدو میمانند چیزی مانند درد در چهره اش نقش می بست و ولی بعد می خندید و لبخند زن را بلخند یا سخ می گفت، زن خوش بود نزد مادر به مهمانی می رفت، او یگانه فرزند مادر بود، تازه به نزدیکی های میدان هوایی رسیده بودند که مرگ از کیننگاش بیرون شد. انفجاری رخ داد و فرساده های به هوا برخاست، لبخند بروی لبان همایون خشکید و قفسی بطرف زن و فرزند دید، هر دو و چو در رخت های قطع شده از ریش و در ریحولیش بخون غلطیدند او خیلی تلاش کرد تا فرزند را در آغوش بکشد انگشتانش با انگشتان او قفل شده بود ولی نتوانست خواست به نجات زن بشتاید ولی چیزی به سوزندگی جرقه آتش در قلبش فرو شد خواست

فریاد بزند ولی مثل آن بود که صدایش در زرقای یک جام خشکیده گیر کرده بود، دستهایش چون شاخه های خشکیده درخت به دورتش بیچیدند یاره های آهن همچون چنگک آهنین در قلب آرزو مند او فرو شدند زهر مره سرا سر وجودش را بر کرد و سیس فریاد در دناک او برای آخرین بار تا گوش آنانی که دورتر از او با مرگ وزند می پیچند میداند راه باز کرد، او پس تا آسمان برخاست و دیوار سکوت را شکست، مادر - کرد که او که یک لحظه قبل گرمی

حرارت زنده می قلبش را بر کرده بود و باروشن جسمانش چون چلچراغ شب نور قلب شوهر را گرمی می بخشید سرد و خاموشی بسا کرد که خویش در ریحولیش شوهر سر بهای مرگ گذاشت و گیسوان طلائی رنگه او که چون آشنایی از طلا تا نشانه هایش می رسید چنان در خون تن او رنگ خورد که گویس خورشید را در افق سر بریده اند، تن ظریف و شکننده کرد که آنان چون شعله آتش با هیجان بود در طاقتموسا کج رو است شد و بعد در کارمان در غلطید و نهال کوچک

وجود او اینگونه ظالمانه شکست محترم اصلی رئیس اداری اتحادیه زورنا لیستان ج ۱۰ - برادرش در مورد همایون رازبان میگوید: (مرگ همایون رازبان، خاننش و کودکش داغ همیشه بر قلب همه نشسته است - همایون هر جا که قدم می گذاشت آنجا را سرور و خوشی رنگ میزد به همین خاطر دوستان زیادی داشت، وی علاوه بر موسیقی به سپورت نیز علاقه داشت مدت هفت سال بویژه رشته (زیبایی اندام) زیاده مسورد علاقه او بود تازه کی ها در لیسه موزیک به صفت استاد مقرر شده بود که آن حادثه روانسوز اتفاق افتاد و دوستان او را در سوگ ابدی نشانید ۱۱۰)

## ۷-۳ مین اختراع

اهم آراتاق برآمده به سخن و کتاب رفتیم. آنجا صدوق فلزی که روی آن شیشه بزرگ نصب بود را بالای آن یک آئینه قد نما ایستاده بسود توجه ام را به خود جلب کرد. مخترع با استفاده از نور مستقیم به شاگردش پول داد تا نیم کیلو گوشت و کمی کچالو بیاورد. شاگرد رفت و مخترع به توضیحات آغاز نمود و گفت: تا وقتی که شاگرد گوشت را بیاورد، تا عملاً بختن آنرا ببینیم، خوب است درباره ساختن آن صحبت کنیم. این صدوق فلزی دود یگان دارد و از دوطبقه آهن جادوگره توسط پنبه از هم جدا گردید ساخته شده است. طوری که می بینید قسمت بالایی آنرا یک تخته شیشه تشکیل داده و در ضلع عرضانی اول آن یک آئینه که توسط دست می توانست تغییر موقعیت داده شود و در ختم کار روی صدوق قرار داده بسته شود وجود دارد.

طریقه فعالیت آن به شکلی است که این دیگدان آفتابی در مقابل تابش شعاع آفتاب قرار داده میشود طوری که شعاع کاملاً به روی شیشه بتابد و توسط آئینه تقویه شود (این وضعیت توسط انعکاسات آئینه به آسانی تثبیت میشود) بعد مواد غذایی که برای غذای جاشته یا شب در نظر گرفته شده (هر چه که باشد) در دیگ هایها دی وطنی یا المونیمی همراه با روغن پیاز و ماله دیگ انداخته شد و بالای دیگدان ها قرار داده می شود که در مدت زمان کمتر از آشوب یا مخلط برقی و جویس بدون آن که کو چکرین معرفی شده باشد و سیا بدون آن که دود و سیا می دیگدان بزند و راندیت کند، مواد بخته همی شود. پلی خواننده عزیز: شاگرد گوشت و کچالو را آورد و مخترع در مقابل چشمان آنها را توت کرد و همراه باروخن و پیاز و نمک در برین دیگ (( روی )) وطنی

انداخته داخل دیگدان آفتابی گذاشت و شعاع تابش آفتاب را به آن عیار کرد. ساعت را قید کردم، ۱۰:۳۰ قبل از ظهر بود. آنچه برایم جالب واقع شد این بود که مخترع، گوشت و کچالو را یکجا در برین دیگ انداخته و وقتی علت را پرسیدم گفت: پلی، اگر بالای دیگدان های آتش، برقی و آشتوب دیگ را بگذاریم و کچالو را با گوشت یکجا بیندازیم، کچالو آب می شود و در حالی که گوشت هنوز خام می باشد و به همین خاطر است که اول گوشت را می اندازند و وقتی کمی نرم شد باز کچالو را با آن مخلوط می کنند. ولی خوب این دیگدان آفتابی را بنیست که همه چیز را همزمان بخته میکند، نه می سوزاند و نه آنرا خراب میکند. پلی خواننده عزیز، گراند رسباون مواد که ساعت ۱۰:۳۰ در

بین دیگ انداخته شده بود ساعت ۱۲ جاشت توسط شعاع آفتاب بخته شد، و من آنروز هممان مخترع شدم، غذای (آفتاب سر) را یکجا با مخترع صرف کردم، واقعا بسیار مزه دار و لذت بخش بود. در حالی که به فکر نور گرفته بودم و در این شرایطی برقی، بی تبلی و بی جویس به این می اندیشیدم که هر هموطن و همشعری ما فراوان - فراوان به این دیگدان ضرورت دارند، از مخترع پرسیدم: چرا این اختراع تا نراد معرفی فروش و استفاده هموطنان قرار نگیرد؟ - برادر، این دیگدان را برای همین ساخته ام که در خانه هر هموطن ما - به خصوص در کشور ما که چار زمین کشور آفتابی جهان است وجود داشته باشد و هموطنان بتوانند نه تنها، دیگ خود را به آن بخته کنند بل که خمیر خود را نیز با آن بپزند و آب جوش خود را نیز تهیه بدارند. - علاقتان چطور می توانند آنرا به دست آورند؟



# دیباچه و نون

د (۸۲) مخ پاتی  
 خت ۵۵ به ۵۵ نوي خالکی او  
 بنا خونه کوي . زه چی کله په  
 گډوډونکي کوم گل و توم . سو  
 هغه هم د کوچو د هلکانو نه دي  
 اړ باندې پهنه اود گل په مسای  
 پس خنی ورسره راشوي . د امله  
 چی زه د تولو خلکو نه هم مغود  
 شخصی کور شخصی وله له دي .  
 ډول پښو څخه په امن ده .  
 که زه درته د خپلو سترگولیدلی  
 حال کیس وکړم ، نوله حیرانی  
 په راته گوته په غاښ پاتی شی .  
 زما د خا نگو تر سپړي لاندې .  
 چرسایو ساتی خانه جوړ کړي  
 ده او د تفصیله پاره د تازه هوا  
 په اریان م . وخت ناوخت مسی  
 شاورخوا د قار وهلو خاد هم اوا  
 رزي اید دي په ختله کی کله  
 کله د مینې د خوز ویرکوشاد هم .  
 خود پهنو د غولونو (مجنونانو)  
 له لاشه په زړه سوړي ، سوړي م .  
 امله چی کم وخت دغه بهیر سړي  
 مجنونان زما تر خا نگو لاندې له  
 خپلو بیلاناوسره لید نه کتنو کړي .  
 نو بیا په چاکو یا مخ باندې دغه  
 د ملاقات ورځ زما په تنه کی حله  
 کوي ، او یاد گارونه لیکي . پوښم  
 ظالم بده اگزې چی د سپیلو له  
 پاره می په تیرگی پاره باندې .  
 پښی اولادونه غوښوي او یاس هم  
 په چاکو او لوړ باندې پوستکی  
 اړوي . که کومه میوه دانه می په  
 خپلو خالکوکی را ښکاره شوه . سو  
 بهامی په ډانگونو وهی اوبه تیکو  
 می ولی ، ته به وایی چی زه ډوړي  
 په وړاندې گناه گاره م . زه نه  
 پوهیږم چی انسانان گناه څه ته  
 وایی . که د خدای لچ ا بده .  
 گانوته خدمت کول گناه وي ، نوزه  
 په رښتیا هم چی گناه گاره م . کلونه  
 کلونه تیر شول چی په همدې خبره  
 باندې جرت وهم . خو تیره ورځ  
 دغه په راز راته خرگند شواو هغه  
 دا چی پوتن می په تیرگی باندې  
 خا نکه غوښوله ، خو کم بانصافه  
 لاروي ورته وویل :

د (۸۲) مخ پاتی  
 خت ۵۵ به ۵۵ نوي خالکی او  
 بنا خونه کوي . زه چی کله په  
 گډوډونکي کوم گل و توم . سو  
 هغه هم د کوچو د هلکانو نه دي  
 اړ باندې پهنه اود گل په مسای  
 پس خنی ورسره راشوي . د امله  
 چی زه د تولو خلکو نه هم مغود  
 شخصی کور شخصی وله له دي .  
 ډول پښو څخه په امن ده .  
 که زه درته د خپلو سترگولیدلی  
 حال کیس وکړم ، نوله حیرانی  
 په راته گوته په غاښ پاتی شی .  
 زما د خا نگو تر سپړي لاندې .  
 چرسایو ساتی خانه جوړ کړي  
 ده او د تفصیله پاره د تازه هوا  
 په اریان م . وخت ناوخت مسی  
 شاورخوا د قار وهلو خاد هم اوا  
 رزي اید دي په ختله کی کله  
 کله د مینې د خوز ویرکوشاد هم .  
 خود پهنو د غولونو (مجنونانو)  
 له لاشه په زړه سوړي ، سوړي م .  
 امله چی کم وخت دغه بهیر سړي  
 مجنونان زما تر خا نگو لاندې له  
 خپلو بیلاناوسره لید نه کتنو کړي .  
 نو بیا په چاکو یا مخ باندې دغه  
 د ملاقات ورځ زما په تنه کی حله  
 کوي ، او یاد گارونه لیکي . پوښم  
 ظالم بده اگزې چی د سپیلو له  
 پاره می په تیرگی پاره باندې .  
 پښی اولادونه غوښوي او یاس هم  
 په چاکو او لوړ باندې پوستکی  
 اړوي . که کومه میوه دانه می په  
 خپلو خالکوکی را ښکاره شوه . سو  
 بهامی په ډانگونو وهی اوبه تیکو  
 می ولی ، ته به وایی چی زه ډوړي  
 په وړاندې گناه گاره م . زه نه  
 پوهیږم چی انسانان گناه څه ته  
 وایی . که د خدای لچ ا بده .  
 گانوته خدمت کول گناه وي ، نوزه  
 په رښتیا هم چی گناه گاره م . کلونه  
 کلونه تیر شول چی په همدې خبره  
 باندې جرت وهم . خو تیره ورځ  
 دغه په راز راته خرگند شواو هغه  
 دا چی پوتن می په تیرگی باندې  
 خا نکه غوښوله ، خو کم بانصافه  
 لاروي ورته وویل :

حرفش خاک جاده رابلند میکند و  
 شاید حالامهمانی زندانیان به  
 پایان رسیده ، شاید بندیاران  
 دعای میکنند که د پروظیفه یا یوازی  
 شان ختم شود و شاید . . . .  
 بلند شدن خاک و گرد زمین با آمدن  
 موتر سروید پگرافکان رازهم  
 میاشد . . . . .  
 داخل سرویس جا میگیرم همه  
 ما برین مانند فرزندان زندانیان  
 شان خسته بودند از تر به ای -  
 دیوارها بدر آمده بودند ، دستان  
 همه مانند من مهروامضا و نمسره  
 اخورده بود . به دست نگاه کردم  
 رنگ مهروامضا ، پاک شده به چشم  
 میخورد ، به یاد دستی افتادم که  
 در آن همه بی با همه تقدیمی خالکوکی  
 شده بود و دیواره آن کلمه را -  
 همان دستها که نوشته بودند ،  
 پاک کرده نتوانست بودند . کلمه  
 خالکوکی شده (مادرا) به  
 دست مجرم پسر بود ، پسرکی که پله  
 مهر زندانی بود و آن نام اسار عرا  
 به او زنده می میگفت .  
 و شاید در تقدیر همان دست ،  
 جنایت کردن و جپاول نمود  
 نوشته شده بوده و د زین نام ما در  
 تقدیری برای مادر (سور)  
 آنگه از هوس تشبیه شده بود  
 چی تقدیرها !

- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !
- چی ادمها !
- چی ادمها !

## میراث

د (۸۱) مخ پاتی

ا تیرخان پوره نوي نوي دي زلمی  
 دي ، وطاخان هم د پښتون  
 دود سره سم ټول د ولس خلك را  
 ټول كړل او د پوځان مجلس  
 ترڅ كې یی د سالم پگړی د اكبر  
 خان په سروتر له ، اكبرخان و  
 روزي زوي مور سرد سالم كورته  
 ننوتل او د پورود موروسته د تر لې  
 د روزه د دوي پوځ خلاصه شو  
 او د مور او زوي شپې ورسې  
 د د ا نگر یی چی سپړي د سالم  
 خالصی لځاي په اكبرخان د ك شو  
 خود صد اریان نوسره نشو .

ادش ، پولیس میورد . . . . اما  
 زود معتقد میشم که در آن صورت  
 کدام سرور چوچه د پگړیا پاید  
 د سنگر میگرد .  
 صدای هم مانند زندانیان ، مهر  
 د وپانرا متوجه آن میسازد که باید  
 آخرین حرفها را تبادل کنیم همین  
 خدا حافظی ، شماره بی از یک  
 تلفون را برابرم میدهد و میگوید  
 میتوانی نزد مادر مراجعه کنی  
 بقیه هر بخش حیات ما را از او  
 پرس . . . .  
 در حالیکه از او بسیار گزاری میگویم  
 ، او به گونه شوخی میگوید :  
 \* اگر واقعا کیسه بر ما هراستی  
 برای پگړو که کدام جمع پرسول  
 است . . . .  
 میگوید :  
 - چند دقیقه بمانید ، بروم .  
 با او به راه میافتد ، ناگهان د .  
 برایم میایستد و میگوید :  
 - در حقیقت پورا همتان کافند  
 هاست ، در حقیقت راست بتلوهتان  
 فلزات است و در حقیقت چپ شما  
 بول به درد به خوراست .  
 از تعجب به سوی او خیره میشوم  
 به خاطر تمدیق این شناختش  
 محتویات حقیقت پورا همتان را که استاد  
 هوشم است ، حقیقت راستم را که  
 کله هاست و حقیقت چپم را که پرسول  
 معاشم است ، به او نشان میدهم  
 با بی تفاوتی و بسیار عادی میگوید  
 این که حرف مهم نیست . . . . با  
 خنده و تعارف خدا حافظی میکند .  
 آفتاب تنور ، عود می شده ، تف  
 تا پستان جاده داخل زندان -  
 انسان را می آزارد ، زندانیان  
 کارگر ، د پگړ زمین را نمیدرند ، به  
 زیر سایه های صارت پناه برنده  
 دانه های عرق خود را میچینند :  
 آمد آمد گزاجی طعام چاشت -  
 است مثل های چرك زندانیان  
 داخل د پگهای سپاه که بر استند  
 از ماش جوش خورد ، میشوند و  
 همان طور آب چکان دین گروپ  
 های زندانیان ناید بد میشوند  
 شماری از سربازان ، بهره های  
 شان را معاوضه میکنند ، شماری  
 بپلهار و سایل کار را جمع میکنند .  
 همین خارج شدن از د روزه های  
 زندان ، نشانی های دست و پسر  
 میشوند ، سرویس انتقال بهای و از  
 زندانیان به شهر آمد ، حرکت  
 است قبل از رسیدن به موتر ، جای  
 باقی نماند ، پسرک نگران اجازه  
 بالا شدند نمیدهد ، موتر

دارد که بیانش را در ترسیمهایش -  
 جستجو میتوان کرد ، میخواهم از  
 رسمش دیده بردارم و نگاهم را به  
 نگاهش بند وزم و گفتارش را بیشتر  
 تخریب کنم که یک بار میبینم در بند  
 دستش کلمه پاک شده ، مادر خالکوکی  
 شده و دیواره کوشش شده ، که پاک  
 شود ، زبان نگاهم به نبشته خیره  
 میماند ، سرور که گویی تازه چیزی به  
 خاطرش آمده باشد ، به پاسخ  
 نگاهم میگوید :  
 - این جازمانی از روی حفاظت  
 و احساس احقانه ، کلمه (مادرا) را  
 خالکوکی کرده بودم . . . . .  
 \* چرا این قدر خیره است ، اصلا  
 با مشکل میتوان آن را خواند .  
 - بلی چون چندین بار پرس  
 از نامت از نوشتن این کلمه کهرلی  
 همه مقدی است و برای من منفور  
 این ساحه دستم را اندر رسوزنه  
 کوبیدم که خون سرازیر میشد و  
 ادامه میدادم که پاکش کنوید -  
 بختانه هنوز هم آثارش باقیست . . .  
 من نمیتوانم زیر تاثیر این حرفهایش  
 بروم اما نمیتوانم ردش کنم ، مادری  
 که سر نوشت فرزندش را چنان به  
 بازی گرفت ، پدری که وقعی  
 نگذاشت که پسرش تریکی شود یا  
 نشود ، خانواده بی که شاید  
 شب زفاف والد پستان ، آغاز مرد  
 شان پیش از زاده شدن شان بود ،  
 خانواده ، بر باد رفته ، خانواده بی  
 که هر کدام زندانی دیده و هر کدام  
 هنوز به همد پگړ نمیتوانند برسند  
 مینا کوچی خواهر سرور ، یکی از سابقه  
 دارترین زندانیان محبوس زنان  
 ولایت کابل اکنون عقب میله های  
 زندان نفس میکشد ، سرور از مادرش  
 هیچ خبری ندارد ، پدرش را در  
 پستندیده ، او تعداد مستسا  
 زندانی و زندانیان را خوب  
 میشناسد ، او احالاد پگړ به معنی  
 (چوچه) نیست او کوهیست بر از  
 با روت عقده و پختی . . . . او د پگړ  
 در سیست از طلاق او مود لیست از  
 گل بی آب بت سازان عیش و هوس ،  
 او سرا یا مخالفت است او نمیتواند  
 به راه من و به رسم تو گام بردارد ،  
 او راهی را گزیده که برگشتن از آن  
 را ناممکن میدارد . . . .  
 مادر انسان از دست جاده -  
 زنده می گنجان با بیانه های  
 بیگانه به همد پگړ میخواهم خود را  
 بیا بوم و هویت ما را به همد پگړ تحویل  
 بد هم .  
 با خودم میگویم اگر او این استعداد

# حضرت محمد...

د (۹) مخ بانی

اوله همدې سببه علم او عمل کی د ویره توپیر نشته اوله همدې کبله ویل شوي دي چه الاعمال بالنیات هر عمل د جسماني فعل نه بخوایه د هني عمل کی موجود وي نوله همدې کبله عمل تل د هن ترجمان بلل کیږي مونږ چه په زبه هرڅه ووا یولیکن پرکوم اصولوچه په رشتیا یقین لرو هغه باندې عمل کوو په همدې سبب د اچه وایی علم نیکی اوجمل دې دي ده د اهلک صحیح د ه څکه عمل د انسان د منافعت پرده له مینځه وړي ، که وختی له علم څخه تیر شو نو اسلامی عقاید هیڅکله په خپله اصلی څیروي او بڼی کی نشي پاتی کیدی اونه ایمان د ایمان په شکل کی پاتی کیدی شی او د هغه نتیجه همیشه اخلاقی انحطاط په شکل کس میدان ته راوړي .

زمونږ عمل زمونږ د ایمان معیار دي او همدان شان زمونږ علم هم زمونږ د ایمان معیار گنل کیږي د رسول کریم (ص) د مبارک میلاد د یادگار په موقع کی د بی عقیدي کسانو لپاره یو پیغام دي او هغه د اچه که چیري هغوي ژوند ون اوانسلی نی ژوند کول نوآري نوهغوي یوازی د ژوند ون لپاره ژوند نکوي بلکه د ژوندانه فلسفه او مذ هب د ځان ته غوره کړي او د فطرت پردي په نیا پان تراوی تر څو چه د هغوي په ژوند ون کی مقصد بیت پیدا شی او د مسلمانانو لپاره یو پیغام د ا د ی چه هغوي دي د آخرت د نجات په نامه له ژوندانه څخه تیر شته نکوي بلکه د ژوندانه صابیل دي سره را ټول او د پری شی وخته د یه قبایله ورسره وکړي څکه د اخروي نجات لپاره یوازی د رسول کریم (ص) د حسنه اخلاقو پیروي بلکل کافی ده او که چیري دي د خپل مذ هب تبلیغ کوا ، نوآري نوهغوي دي په خپله د دنیا واکو مخی ته د عمل د نمونی په څیره کی راوړي .

# جوانه یی از...

بقیه از صفحه (۱۹)

ز یاد است که اگر قرار باشد ، همه آن را فرابگیریم ، باید صبر و پایداری بر سران بگذاریم ، مثالی می آورم از اوست و از سینه‌گر بر جسته هالموود ، او بر امون طلعت وچی گونه کی آفرینشها پیش د رد نیای سینه ، میگوید : پس مد یون جهل خود هستم )) یعنی مد یون عدم آگاهی از راه و روش دیگران ، امیدوارم شما هم درصدد چنین وضعیتی قرار بگیری .

فکر نکنم .

آ جی کارهای روی دست

دارید ؟

والله رسامی را که برای خودم برای دلم ، برای آرزوهای هوای التیذ اند خاطر ، انجام میدهم . زیرا در این شهر خریداری ندارد ، کسی به دنبال این کارها نیست مگر این که خدا مدد کند تا به قول حافظه : (که بجز گوهر خود را بیه خریدار دیگر .

اما بکار هم نیستم خدا اخصبر دهد ، مناسبت های مختلف را به هر مناسبتی شعاری فرمایش داده میشود ، من مصرف خطاطو شمارها میشم بیشتر هیچ حق الزحمه می وگه با اندک کسی بستند میگویم ، همچنان نگاهمسی لوحه مینویسم . پوسترو و سکارها نیز تهیه میکنم .

به امید آن که سنگان بسیار دیگران شکوه پاره اش را در شکل و محتوای نوین و امروزی در پیاده و بر شمار فرهنگیان و هنرمندان همانند چند سال پیش ، اگر نه در کیفیت ، کم از کم بر کیفیتش بیفزاید .

را امیدانستم ، صرفاً تشویق معلم رسم برلم محم بود . کم کم به مرور زمان از رسم های دیگران لذت میبردم ، و در واقع گهگاه که گذشته های خویش را در آن - میوقت ، احساس عجیبی پیدا میکردم تا شای رسم های رودخانه جنگل تپه های سبز ، درخت کنار رودخانه دوشیزه با خلسه بی هاشقانه کنار آن نشسته و خیره خیره ، سر را مجدوب خویش میکرد ، بدینگونه کم کم با تاثیر پذیری از دیگران به رسم برداختم و در کنار آن به خطاطی نیز .

از کدام سبک وکتب در

نقاشی استفاده می کنید ؟

والله ، به هیچ سبک وکتبی آگاهی کامل ندارم ، نامهای این وان را بیفهمم ، اما همانمیدانم که در این جا نه کورسیت و نه هم کتابخانه ، مجهزی ، و نه کسار آژوند گانی اند اندر روی زمین (شماره یزدگرد کوهی سنگانسی که حالا حومه اش را ندارد) ، و اگر نبوده اند هم حالا بسیار دکانداران و بابه کارهای پرورد آمد د یگر برداخته اند ، گویسی دیگر آنان را با آن بار د بیفهم سر آشنایی نیست به بدین ملحوظ با تاثیر پذیری از رسم وان رسم نگاره گری می کنم ، وگه دل خویش را عرضه میدارم ، این که به کدام مکتب مربوط میشود ، خودم هم نمیدانم .

آ باری بچنین وضعیتی گهگاه خود ، موجبات پیدا می دهدت های تازه بی راه ، فراهم می آورد ، زیرا حالا در مسواری گوناگون آن قدر راه و روش وکتب

# عطریات

بقیه از صفحه (۲۰)

بوده است . اینکه از نباتات یا زنده جانها چه وقت و در کجا عطر یا سایر روغنیات خوشبو را می ساختند معلوم نیست ، اما به اساس گزارش نخستین اسناد تاریخی از جمله کتابهای چینی و هندی بیش از ۱۵۰۰ قبل از میلاد در قسویکی از قسرون ها باقی مانده های از روغنیات و عطریاتی را یافتند که هنوز خوشبویی داشتند .

در آن هنگام برای ساختن روغنیات و عطرها گل های رنگ رنگ ، از جمله گلاب ، نرگس و حتی آب انگور را که در آن گل های خوشبو را ترکیب و استفاده بعمل میآوردند ، تحول و انقلاب در بردست آورد . دن برنرم یا (عطریات) بسرای نخستین بار توسط فیلسوف ، پزشک و دانشمند بزرگ ابوعلی سینای بلخی صورت گرفت که تجزیه ، شحمیات را به واسطه ای عملیه تقطیر انجام داده و برای نخستین بار عصاره ای گلاب را به دست آورد ، بدین ترتیب آتماز و انکشاف علمی برنرمی (عطریات) سبزشد و جان گرفت .

# قانون جدید ترانسپورتی

در فنلند درین تاریخ هم قانون جدید ترانسپورت توری وضع گردید که برای زمان افغانستان بلا واسطه همه رانندگان مکلف اند تا در تمام شاهراه ها و سڑک ها بدون دستاها با چراغ های روشن در حرکت باشند و تمام بیاده رها در هنگام شب چراغ های دستی روشن کن را بپوشند .

# دوسیه های جنایی

بقیه از صفحه (۷۲)

از هر دو رجال خدا حافظین میروم :  
 - چرا این مسلک را انتخاب کردید و چرا دوستش دارید ؟  
 روزی در یک کلام حاضر جوابانه میگوید : (( از تن فروشی کرده خوب است ))  
 و این را به مثابه یک دفاهیسه کپسه بران میذیم .  
 وقتی از محبس راه برون را - پیش میگیریم نگاه به گرداب کسار جوی کثیفی افتد و به ناگهانی به فکر گرداب زنده می آید من سیم از صف در مکتب بد بند و نوسهایی بودم از کپسه بری . مگر چه سنگدل و بی احساسی والدینی که نمیتوانستند یا نمیخواستند از جیب کودک کوچکشان آلاه باشند .  
 با خودم میگویم که در آنوقت - طفلک شاید برای یک دانه ساجق و یا خرید یک گدی برای بازی درز کوچک شد / اما امروز در صورتیکه تنها مجاز است هر چند بار در زندان را در ریشماه زندانی شدن - برای پیشمیدهند و در هر بار بندی شدن نه گانه و نه معلی برای منع پرورش او در عرصه کپسه بری وقف خدمت میشوند . در یگرچه نیازی است که از مسلک رویگرداند در حالیکه موفقیت و تجربه لازم

نتیجه اخلاقی این خواهد بود که از مادران و پدران و همه افراد جامعه خواهان توجه و مسولیت به کودکان و نوجوانان شویم . در روی و در نداد زخم های التیام نیافته یک نسلی است . به آنانیکه نیمه برن حوریه سن را فقط به چند سلی و توهینی مجازات نمود . از سر ویسها به جاده میاندازند باید بفهمانیم که بعد از سر ویس حاملشان سر ویس های دیگر برای ادامه برنامه جنایتکاران کوچک خواهند آمد . پس بیایید نه لت و کوب و توهین کنیم بل این اطفال را - از آینده سازان وطن رابه دست خارندوی دهم و پاکش در رفاه ادارات خارندوی کانونهای پرورش این اطفال گسترده . سرگردند تا نامل بعدی ما روگردان و ناد و راد میانشان نداشته باشند .

# در جایگاه ...

بقیه از صفحه (۳۶)

- بلی نعت خوانی ، طوری که گفتم ، مقام های خود را دارند . هر مقام همراه ساز در نظر گرفته میشود ، اما در وسبک وجود دارد نعت با موسیقی و نعت بد و نهم - سیقی . در نعت بد و ن موسیقی مقام ها در ادا در نظر گرفته میشود ، من برادران ، بسد و ن موسیقی میخوانیم ، البته که این سبک مشکل تراست .

\* ببخشید آیا نسبت به موسیقی متعصب استید ؟  
 - نخیر ، چون نعت ، همراه موسیقی باید آهسته خوانده شود و من اذای بلند تر دارم ، لذا اشیا بد و ن موسیقی را انتخاب کرده ام .  
 \* سروده های نعتیه که ام شاعران را میخوانید ؟

- از بیدل ، حافظ ، شبلی ، سعدالدین انصاری ، عشق قری میر صاحب ، سنایی ، ناصر خسرو عطار را .  
 \* از کدام شاعر را بیشتر میخوانید ؟  
 - از سنایی را .  
 \* برای خواننده گان ، - دلچسپ خواهد بود که در باره خانقاه های شهر آگاه شوید .

- خانقاه در شهر قزوین کابل در عاشقان و هارغان مومنت دارد و به نام ( خانقاه پهلوان صاحب ) معروف است . سابق از طرف شب در این خانقاه اهل تصوف و عرفان گرد هم می آمدند ، اکنون پس از نماز صبح روزهای جمعه ناگه ها و نعت خوان ها گرد می آیند و نعت نماز جمعه به نعت خوانی ادامه میدهند .

در نعت خوانی های خانقاهها چهار طریق وجود دارند :  
 - قادیه ، نقشبند ، به سهروردیه و جشته ، که هر یک رهنا هلی حد آنگاه دارند ، در خانقاه های اکنون پهلوان صاحب دارد ، هر طریق قادر به روح است ، خانقاه جشته با ساز و موسیقی همراه است و این سلسله در اصل هندسی میباشند که شب های جمعه برگزار میشود و میشود در آن استاد سر آهنگ ، در این طریق زیاده خدمت نمود ، است و اکنون محترم امیر محمد ، آن را ادامه میدهد .

\* تاکنون چقدر نعت خوانی کرده اید ؟  
 - حدود ده کست .  
 \* آیا صدای خوب ، صفا و آقا صاحب میر فرخالدین را کسک نموده تا این همه موفق و معروف گردید ؟  
 - البته آرا خوب نقش زیاده دارد و نعت بالهجه و ادای خوب و برجسته و پر سوز خواننده میشود ، اما مراتب سر شرط اصلی موفقیت است .  
 \* آیا در این بخش ، آموزش و تحصیلات هم صورت میگیرد ؟  
 - تاکنون نی .  
 \* پس به همین سبب شما به تیاتر رو آورده اید و تحصیل تان را در آن بخش ادامه میدهند ؟  
 - بلی ، همینطور است .  
 \* در تلویزیون و راد یو جایی نعت خوانی چقدر گونه است ؟  
 - طوری که به نند گان و شنوندگان در جریانند ، چنین برنامه ها بنا بر تقاضای مردم وجود داشته و یقیناً که وجود خواهد داشت .

کچنیان له کوچنیوالی عا د  
 اخلی چی لاسراوینی ووهی ، او سه موسی توگه تول وگري نیس لاسر - آراچوی . اوخینی وخت به موسی : وونسی کی لیدلی وی چی نمیلی ، گردان کپه لاسود نیس لاسر سر بحای کاروی ، ولی دوی کپه دی له به خود لایلو ، لومری امکان لری صاد وی . د مثال به دول کیدای سی یو ماشی د نیس لاسر بر بحای

**کپه لاسر خلو**

به کپه باندي حره تایی لری او تقلید لری وی . دریم صحنه ده . د به گزار گزار بی عادت کری وی . هغه د بدن جور نیست داسی وی دوهم کیدای شی چی یلار او وور چی له کپه خشه د نیس لاسر بی کپه لاسی وی . اوله هغویسی اندازه کارواخلی .

# چگونه میتوان از پیری . . .

بقیه از صفحه (۲۲)

گرفته مفکوره (طولانی ساختن عمر) یاد نظر داشت دوره حیوانی - تنی شخصی شان به مفهوم چندین ماه است ولی در خصوص انسان به مفهوم ساله است و در نتیجه این مواد درخور توجه نتایج منفی را ببار خواهد آورد .

کارشناسان و متخصصان از آنجا عملی بدیده های دوران پیری به اختراع وسایلی کنترل متد آم درجه حرارت بدن و در نهایت امر به شدت پروسه های میتوز بولیکر دل بسته اند . برای قدر دانسی این عامل ، کافیت بگیریم که پایین آمدن درجه حرارت بدن انسان صرف در حدود ۰.۵ درجه میتواند (۰.۵) درصد به دوره -

**حیاتی انسان بیفزاید**  
سوال در اینجا است که چگونه میتوان این سرد سازی (ملایم) را به دست آورد .

اساساً پیشنهادات تازه فی طرف انستیتوت جیرونتولوژی آکادمی علم طبی اتحاد شوروی که من اختراع همکاری انرادا بر صورت گرفته است ، نیم ماهه کشف باز دارندگان دستگاه زنتیک که تغییرات مربوط به عمر را کاهش می دهد ، گردیده ماند و طرفی را که خون حیوانات پیر را تصفیه می نماید ، از آزمایش کرده اند ، این میتوز جدید دوره حیاتی شان را افزایش داده و سرعت تغییرات متوسط به عمر را کاهش میدهد .

افزایش در طول عمر ، آنچنانکه مادرک کردن ، ام ، نه شکلی از - حیات تازه بخشیدن است و نه طولانی ساختن دوره عدم ثبات مفهوم از آن طولانی تر ساختن هر چه ممکن دوره قبل از ضعف

پیری است یعنی دوره که انسان ظرفیت زیاد گار بوتانسیل بلند خلایق را دارا است .

ضمناً در زمینه بعضی از تو - صیه های خیلی عادی نهاییه و اثر ثابت شده اند ، رژیم غذایی با کیفیت ولی با ارزش کم - لوری کمتر میتوان به عنوان - مثال ذکر کرد ، حتی اگر توصیه نشاد هند ، گان قدیمی رانا - بدیده بگیریم ، در آستانه قرن بیستم دانشمندان در لابراتوارهای متعددی جهانی علمای دریافتند و تاکید کردند که رژیم غذایی محدود زنده می حیوان - نات تحت تجربه را در حدود (۵۰ تا ۱۰۰) فیصد افزایش میدهد - علاوه تغییرات مربوط به عصر به سرعت کاهش یافته است ، این امر نشاندهنده است که همین موضوع در خصوص انسان هانیسز صدق میکند ، مشاهده ای که در انستیتوت ما به عمل آمده - نما یا نگر است که هر قدر غذایی سابقه انسان پیر از نگاه کالوری پر ارزش بود ، به همان بیابانه تغییرات بتالوژیکی در سیستم قلبی و مجاری خون او بیشتر محسوس بود ، است .

لازم است همه وقت به خاطر داشته باشیم که خوردن زیاد ناشی از آن سرافرازیست پیرای انکشاف بیماری های که دوره - حیاتی انسان را کوتاه تر می سازد زنده می گردون تحرک و خانه نشینی عامل دیگر در زمینه است ، در تحلیل نهایی ، بسیار ری اشخاص مویه مونتاچ تجارب لابراتواری را که با پیری تسریع شونده سروکار دارند بالای خود عملی میکنند .

باید تاکید ورزید که سالخورده می یک پروسه مغلق و پیچیده است که جنبه های زیادی دارد و در نتیجه بهترین نتایج را می توان به وسیله عمل بالایی (نقاط داغ) بدن بیرونی خورد ، به دست آورد ، هر چند طوری که قبلاً گفتیم که نتیجه گیری های عجولانه که تا هنوز هم خیلی کم است مجاز نبوده ولی در عوض آن عمل مجاز است ، البته کارشناسان تحقیقات عملی بدیده های دوران پیری در جمله اند ولی این جمله باید در حد و دلائل و منطقی باشد .

حال ، اجازه دهید ، جنبه - دیگر موضوع را که دوران پیری را چگونه باید سپری کرد و چه عواملی در پشاشی ماندن ، نیرومند ماندن و سالم ماندن انسان حتی - دوران پیری نقش عمده ای را بازی میکند مورد ارزیابی قرار دهیم :

فرانسوی ها با پیرزنده می راند (دوران سوم) می نامند و بدین ترتیب تاکید میوزند که در زنده می انسان دوران کمتر از دورانهای جوانی و میانه سالی نیست . از دوران سالخوردگی می میتوان جلوگیری کرد ولی میتوان آنرا به تعویق انداخت ، و محتمر از همه ، برخی از برابلم های - دوران زوال را میتوان در مجموع از بین برد ، ولی اینکار مستلزم سعی و تلاش و اقامی است .

اپلیا برونوورگ ، نویسنده در آستانه مرگ گفت : (تقریباً نوزده سال عمر من در راه آموختن اینگونه چگونه مانند یک آدم پیرزنده می گم سپری شد ، تصور کردم که چگونه از دست دادن امید بسیار زوال فزونی همراه است ، بعد دریافتم که جسم قبل از روح پیر

میشود و انسان باید بیاموزد که چگونه مانند آدم پیرزنده می کرد . این یک امر مسلم است که آدم - ختن زنده می کردن دردوران پیری مشکل است ، زنده می طولانی صرف وقتی سودمند است که بارد و شو ما به خسته می برای اطرافیان تان نگردد ، در غیر آن زنده می خود ش خسته کن تمام میشود .)

سیستم نازک عصبی آدم پیر خود نهایت حساس است ، بیوان در تطابق خود شان با حالات متعوب مشکلاتی دارند ، چنانچه حتی در مقابل واقعیه خوش آیندی چون انتقال به یک ایارتان جدید و خوب واکنش خیلی جدی و تاثر آوری را نشان میدهند ، در یک ایارتان جدید همه چیز برای شان بیگانه ، نا راحت کننده و ناخوش آیند جلوه میکند ، مشکلات و ممانعت های اندک باعث میشود تا بیوان انسرده و میا بیومی گردند .

انسان همینکه به سوی پیری میرود با گذشت هر سال در دوستان خود را از دست میدهد و به ندرت دوستان جدیدی می یابد ، روابط ده ها از هم میگذرد ، انسانیکه در دوران جوانی ایش آدم خوش شترسی بوده ، به آدم ستیزه جو وزود - رنج مبدل گردیده و هر کسی را به خاطر کوچکترین چیزی و هظ و نصیحت کرده و از او گلگه و شکایت سر میدهد .

آیا باید گفته شود که پوی انسان سالخورده تا چه حد ضرورت حیاتی است تا این بدیده بسیار مرحله تازه را به سهولت بگذرد و وضع را از نگاه فلسفی در نظر داشته باشد ، از بزرگ جلوه دادن در برابلم های کوچک پیر -

# بایسکل و ورزش

بقیه از صفحه (۷۰)

ورزشکار می تواند هر نوع ورزش دیگر را نیز در کنار بایسکلرانی به بعضی ببرد ولی در خورد یاد آوریم که ورزشکار باید دارای رژیم غذایی منظم باشد و به خاطر پایین آوردن فشار و داشتن انرژی ذخیره می باید همسوار بادام و هسته صاف نماید تا در جریان تمرین و مسابقه فشار سریع داشته باشد.

تفاوت بایسکل سپورتس را با بایسکل های عادی چه گونه وانمود میسازد؟

بایسکل عادی از لحاظ ساختمان خود دارای وزن کمی در حدود بیست کیلوگرام فول می باشد، اما بایسکل سپورتس سبک و دارای وزن ۹ کیلوگرام بوده و اندک آن کج است، که ورزشکار می تواند موازنه در مسابقات و باهای خود را یکسان ساخته و سرعت آنرا بین ۶۰-۷۰ کیلومتر بر ساعت بسازد.

لا محمد احسان نظر خود را در مورد ورزشکاران این روشه ابراز داشته است:

ورزشکاران باید در کلبه ویا گروسی که تنظیم هستند، تمرین نمایند و افتخارات شان مربوط به کلبه شان باشد، به طوری که دیده میشود، بعضی از ورزشکاران خوبی که در مسابقات کلبه تنظیم هستند اما کلبه های دیگر آنان را در بدلیسول خریداری میکنند.

وی در پایان از ریاست المپیک تقاضا نمود تا در صورت امکان از خارج کشور بایسکل های جابه جایی سپورتس وارد نمایند تا در وقت سرما ورزشکاران در اتاق های ورزشی بتوانند به تمرین بپردازند.

دانشمند بزرگ گوته، فاست را در ۸۲ ساله می نوشت: «تیبیلن، برنارد شاو، لیوتلستوی و بسیاری از مردان بزرگ زنده می طولانی و پرباری داشته اند.»

قانون ببولوزی نیز همین است که گذشت عمر بر اعضای که بیشتر فعال اند و زیاد کار میکنند کمتر تا شیر داشته و هم چنان در پیرت به سراغ آنها می آید.

روانشناسان میگویند که کاهش قابلیت های دفاعی خاصاً حافظه بیشتر نتیجه عدم موجودیت محرک ذهنی بوده تا کپرسن، هرگاه در مغز بر ضد پروتئین - اندوز، عمل کند، باید کارشده و زیاد انجام دهد، این موضوع را طبیب جاپانی یاکوشیو میسوجاواکه مطالعه و بررسی ماورای صوتی در مغز افرادی را با عمر های متفاوت انجام داد، مطالب فوق را توصیه های زیر میتوان فنی ساخت:

- ۱- به خاطر داشته باشید که مطالعه کردن در حالت افتاده و دراز کشیده به حافظه زیان میرساند و آنرا کند تر میسازد.
- ۲- خوردن غذاهای سنگین شدن یافتن ها را از قبیل پنیر، پنیر خانگی مرغ، شامهای باغی، لوبیا و جگر را ترجیح دهید.
- ۳- گرفتن روزانه ششم در دوران سالخوردگی نباید بیشتر از یک گرم در روز کیلوزن بدن باشد و هر نوع روغن نباتی بهتر از بهترین مسکه است.
- ۴- هر سه یا چهار ماه مولتی ویتامین بگیریید، بخاطر داشته باشید که در ظرف چند روز مصرف ویتامین ها احساس نیوی- مند می خواهید کرد و مزاج خوب و در مغز فعال خواهید داشت.

انسان باید باور داشته باشد که طبیعت ویتامین ها را خاصاً برای اشخاص پیر آورده است ویتامین ها قلب و سیستم عصبی را تقویت می بخشد و مجاری دمائی را از سخت شده می محافظت میکند.

خود وضع میکند مانند دوش نکی سریع قدم زدن، وزن زیاد بسردندار (حتی اگر آنرا به آسانسور می تواند بردارد)، دروغا که این کار به عوض جلوگیری از سالخوردگی می آنرا نزد یکتر می سازد، بدن انسان در نتیجه خیلی پیر و فرتوت میشود، هیچ استخوان تبلیس هم آنقدر زنده و نماده تا سالخوردگی واقعی را ببینند.

نکته قابل یاد آوری اینست که سالخوردگی هر سه مغز و - پیچیده است، بدن انسان به سادگی (( نزول )) نمیکند بل که متداوماً تطابق پیدا میکند و - احیا میشود.

از همینجاست که کار نکردن به تنزل و مرگ می انجامد.

مدت نقصان قوه نوتوتیجی بیگانه می و تبیلی است.

دانشمند روسی، مار نیلیوس، سیلسوس که در قرن اول بعد از میلاد زنده می میکرد اظهار داشته که انسان باید به طور متنوع زنده می کند، بعضی اوقات در شهر و بیشتر در ها ته در سینه طبیعت باشد، ولسی سیلسوس علاوه کرده که انسان تا آنجاییکه میتواند بیشتر به تمرینات فیزیکی بپردازد، چون گذراندن وقت بطالت بدن را تضعیف مینماید، پژوهشگران - طبی امریکا به این نتیجه رسیده اند که مردان هفتاد ساله خود را دوچند جوانتر احساس می کنند در صورتیکه صرف سه ساعت در هفته ورزش کنند، تمرینات فیزیکی برای سالهای متدائی نه تنها به انسان کمک میکند تا نیرو و - اشتهای خود را در طول زنده می حفظ کند بل که همچنان در مغز سالم و طبیعی و استعداد های خلاق خود را از دست ندهد.

علاوتم، به مشاهده رسیده است که کاردماغی به نوبه خود زنده می را طولانی تر می سازد، تاریخ شاهد ظهور نوایخ خلاق در سالخوردگی می است، طور مثال: سوپوکلیس که نود سال زنده می کرد جالبترین تراژدی اش را در ۷۰ ساله می نوشت، بزرگترین هنرمند روسی، ایلیاری بین، آخرین شهکارش را وقتی نقاشی کرد که ۸۶ سال عمر داشت و شاعرو

هیزد، در صورت ممکن پیرامون مشکلات مختلف زنده می بخورد طنزگونه می اختیار کنند پایه عباره دیگر بوی مشکلات زنده می بخشد.

ضرب المثل معروف روسی است که چه خوب توصیه میکند: (( اگر می خواهید صحتمند باشید تمام نشوینات را از زنده خود بیرون کنید )) طبق نظر روانشناسان برای بیرون کشیدن خود از کونکر ناخوشی ایند حتی در روایسیمن ایام عمر، هیچگاه در پرنشده است، چیزیکه خیلی اهمیت دارد اینست که نباید بسزوی مفکوره غیر مفید بودن زنده می کرد و پیران چسبیده، بهترین چاره افکار سالم و ناخوش آیند عبار-

تست از مصروفیت سالم و خوش - آئیند، علاقتدی، دلبستگی و همدردی در مورد دیکسیران بخصوص آناییکه نیازمند کمک و - ترحم اند، ولی آنها همین سال - خورده گان نیستند که مشتاقانه از تالیات بی جهت واضطرابات پرا بلم ها و تنگان های احساساتی (( زاید )) جلوگیری می نمایند بخاطریک معتقد اند برای سلب مت شان مضر و غیر مفید است، آنان بهش از حد درین مورد پریشانی حواس دارند که چگونه از کار زیاد جلوگیری نمایند و سخت به رژیم روزانه شان بچسبند، از لحاظ تباین آیا این افراد بیشتر خود خواه و خود پسند اند که بیشتر در دوران انزوا (( مغز روانه )) شان اختلال اعصاب پیدا میکنند.

احساسات منفی با آزاد سازی ادرنالین توأم است، حتی اصطلاح (( گزانی ادرنالین )) را نیز میتوان به کاربرد، پالین هورمون (( فشار روانه )) از میان بیرون و یا هرگاه انسان به تمرینات زیاد بپردازد و کارهای فزونی انجام دهد، خشن میگردد. هر چند، انسان با گذشتن از یک که گوری به که گوری دیگر غمسر به طور فزاینده به آغاز کند، پس کدی مبدل میشود، جسم انسان در جستجوی (( استراحت )) است، همینکه روزگاری را پشت سر میگذارد، محدودیت زیادی بالایی



# از نزدیک و از دور



به اجازه ( نزدیک بین) نشر میکنم:

مولانا ی بزرگ بلخ جلال الدین  
بلخی ستم بکنید، به ذوق شما  
آخرین میگویم موفق باشید در صورت  
امکان چاپ میشود.

از جمله ستون:  
از نگاه ای انتباهیت تشکر  
موفق باشید.

عابده جان از شنیدن نام هیتلر  
تربیب بود ضعف کم، ولسی با  
خواندن نگاهای کبیدی، کسی  
به حال آمدیم - نگاهیات را در  
گوش مسوول صفحه (بوجی خنده)  
گفتم او قول داد که میچاپد.  
۰۰۰ (۱) عابده باشید.

۱۰ روزان، شاکرد صنف پنجم  
(ب) نسوان گذر گاه:  
جان کاکا! نقطه مارا درست  
وصل کرده بودی، تشکر، موفق  
باشی.

عطا محمد نهنی لسانسه  
پوهنهی اقتصاد پوهنتون کابل:  
از نگاهای بسیار تکراری تان  
بسیار زیاد (تیکو) پیشنهاد  
تان جالب است - در آینده  
در نظر گرفته خواهد شد - نیا فر  
باشید.

لا لید انارم، فارغ التحصیل  
صنف دوازدهم لیس  
یک از مطالب ارسالی تانرا

دیدن شعر تکراری، محشری  
به پاکرد و تصمم گرفت در همین  
خصوص با محترم (محشر) سه تار  
نوازی زنده و محبوب صاحبی  
ترتیب دهد - تروتازه باشید.

۱۲ نسیه (هیله) حیدری  
از صنف ۱۲ لیس آینه ندوی:  
جان ( نزدیک بین) باز شعر  
چند صد سال پیش رابه جان ما  
زدید، خیر است که ( نزدیک بین)  
چشم ضعیف است، حافظه اش  
قوی است و هنوز شعرهای دور  
مکتب یادش است - موفق باشی.

محمد وزیر (محبوب) محصل  
سال دوم موسسه عالی تربیه  
معلم ولایت جوزجان - نامه تان  
رسید به پرسشهای تان پاسخ  
داده میشود - به مسوول صفحه  
ایش سپردیم تا بجوابد - محبوب  
باشید.

عبد الزواق حسین یار از  
تخنیک ساختمانی:  
( نزدیک بین) با (تشریح و  
اشفاق) بدین ( خود پندید)  
است - مساحت زمین پنجم و ده  
میلون متر مساحت خشکس  
زمین ۱۴۵ و مساحت آبشار  
آن (۲۶۵) میلیون کیلو متر مربع  
میشود - روز زمین در حدود  
(۶) کاتر لیون تن است -  
۱۲ نسیه احمدی و دوستان  
بسیار از صنف دوازدهم لیس  
زفونه:  
باور کنید ( نزدیک بین) بمجرد  
از این که هلاک گرفتید در معرفی

راضی شوید وهم ( نزدیک بین) موفق باشید.

فلورا آتایی محصل سال  
اول پوهنهی تاریخ و ادبیات  
پوهنتون بلخ:  
( نزدیک بین) زیاد تلاش  
کرد که مفعول برای دو صرع  
آخر شرح کارتون تان بیاید،  
نتوانست که نتوانسته صدقه  
سرتان (پارزنده و صحبت با کسی)  
چشم به راه مطالب جالب از شما  
هستم - موفق باشید و صبر کنید.  
نامه دیگر تان هم رسید شعر  
(اشک روان من) چاپ می شود.  
۱۲ آرزو از صنف هشتم مکتب  
پروژه تاپنی وات:  
(رازدار ایشی) باترس و لوز  
و با وجود آن که از زش فوق العاده  
هراس داره باز هم مطلب ارسالی  
تانرا در باره زنان نشویم  
(یک زن سه برابر ادما پیش  
اشک میبیزد، چهار برابر  
قامش بوت کوری بلند میخواست  
سه برابر زیادهش ناز میفروشد  
چهار برابر از آنچه که هست،  
سش را کوچکتر میگوید، سه برابر  
قدش حرف میزند، و سرانجام  
سه برابر احتیاجش پول میگرد ۰۰۰)  
جور باشید - بهترین همکار  
ما هستید - موفق باشید!

سید نصیر احمد (رضوی)  
معاون د اکثر صحت عامه:  
شعر ارسالی تان به مسوول  
صفحه شعر داده شد تا چک  
کند و نشر نماید - تا هم شما

محمد حنیف (آرزو) از لیس  
دشت برچی:  
طرح ادبی تان نام خدا  
(متنوی هفت من کافذ) بود  
که انشا الله ازین به بعد طرح  
های ادبی کوتاه می فرستید  
تا هم کافذ کم مصرف شود وهم  
رنگ قلم با آن هم سلیقه تان  
قابل قدر دانست ( نزدیک بین)  
هم آرزو خند است کسه  
واهلک های گرم کن مارا بید برید  
تا احتیاجی به خرید نیل و چوب  
و ذغال نداشته باشید، جور  
باشید.

سمیرا آرزو بفتلی از صنف  
دهم لیس مرم:  
سروده های تان به دفتر  
رسید (رازدار ایشی) توصیه  
میکند که هنوز وقت کافی برای  
سرودن شعر کامل بخته دارید،  
فعلا تا میتوانید کتاب شعر  
بخوانید تا بد اندید - تشکر

سایره شکب از ولایت  
جوزجان:  
دوسته مهربان مجله  
انتقاد شما بالای هر دو پنده  
( نزدیک بین) لسانی خواستم  
روی همین فقلت ( نزدیک بین)  
وی را از بحث متفک کم، ولی  
او قول داد که از این به بعد  
(دور بین) هم میباید تا نامه  
های ولایات را حق اولیست  
بدهد - سرانجام باید بگویم

شما بفرستید ما چاپ میکنم  
شکیا باشید  
۱۲ فریاد هروی از صنف دهم  
لیسه فردوس کود برق مزار شریف  
فکر میکنم دیگر کافی باشد  
باهتر مندم مورد نظر تان صاحب  
کردن، اگر آسپاهم است  
نوشت است به یکی از پرسشهای  
تان پاسخ میدهم که بیختم  
شود:  
او هنوز زن نکرده است  
مجرد مجرد است، خوش  
شاید?  
۱۲ نوزده (خواجه زاده) محصل  
صنف سیزدهم حلیمات متوسطه  
طبیسی:  
گله شما روی مرد و چشم  
ضعیف (رازدار ایشی) ولسی  
سروده های تان را (چون بسیار  
خصوص وی پیده بود) (راز-  
د ایشی) نشر نکرد - و رازش  
را نگذاشت - موفق باشید -  
محمد آصف (ناطن) فارغ-  
التحصیل تخنیک مزار شریف:  
( نزدیک بین) با همان چشمان  
 نزدیک بین پیش کز شود اگر توانسته  
باشد تخلص شما را بخواند به  
هر حال توجه کنید به سروده  
لطفاً صفحه برگردانید

ارسالی تان که به دفتر مجله  
رسیده است:  
نامت همیشه هر که بگیرد، وصال من  
یادته همیشه شاخه سبز خیال من  
این آخرین کلام ترا در کعبه ا ح  
من در فریبها -  
گاه بود ا ح دختر همیشه پوشش نور  
تکرار میکنم... تکرار میکنم  
۱۲ نصیره نصیری و حافظه  
هشتمی از صنف هشتم پروژه تاپنی:  
از گزارش شما قریب بود سر  
(رازدار ایشی) شاخ بکنده خوب  
برای این که سر خواننده گمان  
هم شاخ بکنده، قسمت از گزارش  
بلی او مدت ۱۴ سال بیچسه  
بوده، ولی یک سلامت بعد د خضر  
شده - اولیاس بیچه گانه میوشه  
و نگاه های محصم و آرم داشت  
از او میبوس که چرا ۱۴ سال رول  
بیچه را بازی کردی - جواب مید-  
هد - مجبور بودم - میبوسم  
چرا مجبور، او قصه اش را این  
طور شروع میکند: مادری هفت  
دختر داشت و بدین در زمان  
حبل خادن برایش گفته بود که اگر  
نرزد هشتت بمر نیاشد،  
آن وقت جای تو و دخترت در کور



# دمارانو ژوند او خوراک

د شیر شاه رشاد زیار

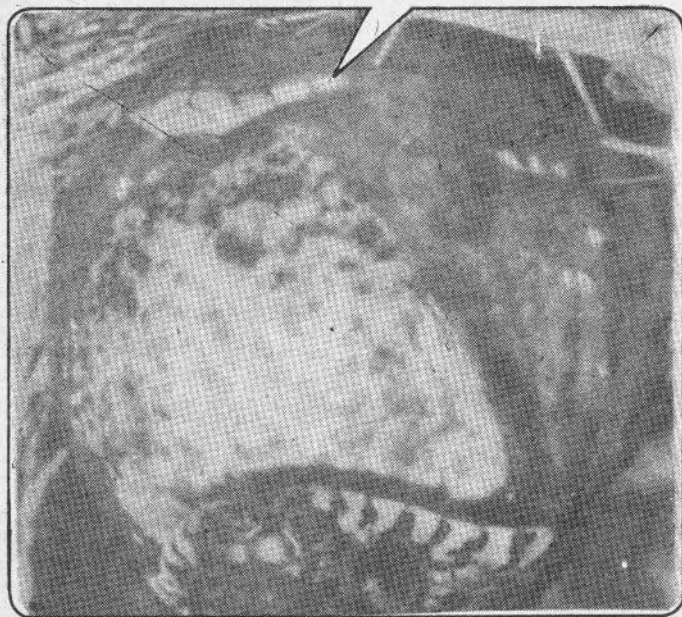
ماران یوازی خاړوي دي، چې خوراكك غذايي رژیم لري. د امریکا علمي مجله ((سمپت لوینا)) لیکي، چې ماران پیرچس دي، یعنې یوازې خوراک یې خوروي. د خاړو په لحاظ خورنگه ماران شته. لومړي هغه ماران چې یوازې گوډ خوروي. د معنی مارانو د پاره بڼه خوراک لري او داسې ماران هم شته چې تیر چوڼگبڼه خوراک نه شي پیدای کولای. سربیره پردې لوتونکس خورونکي اوکب خورونکي ماران هم شته دي. د مار خولمتر ۱۵۰ د رجو پوري خلاصيزي او د امکان وړکوي چې خوراک به خوله کسي ولغمروي اوگاهي وخت د وحشي خاړويو په اندازه خوله خلاصوي. لاي شي. که د مارانوبه خوله کې معانگري عضلي نه واي، چې د تنفس امکان یې ساده کړي، نو د ماران به هرورود خوراک په وخت کې په قطعي ډول مړه کيداي. د اعضلي امکان وړکوي خو ښکارشوي خاړوي، هرڅومر چې غټوي به خوله کړي.

بووا وانا کوندا (دوه رقمه ماران کولاي شي، داسې غټ خاړوي. لکه: وحشي خورگان به خوند سره خوروي. داسې بيبي هم ليدل شوي دي چې د جنوبي امریکا پر انگو د دي مارانوبنگار شوي دي. طبيعت دي مارانوته د ښکار به لاس ته راوړلوکي معانگري. استعداد هم وړکړي دي. يو عجيبو مارانوشخه هغه ماردې، چې یوازي اوږد زړی سوسما ري خوروي. سوسما ري هم د مارانو په نيرنگ بڼه پوهيدل دي، بعدې خاطر د شپي له خوا د بناخ په سرکي اویا حشې پرانوياندي وید پوي او د پیرچسې اهتزاز په احساس کولو سره فورسي، خو بیا هم ماران تردوي چالاک ښکاري. د سوسما ري په لیدلو سره ماران قلی په موازي یا علیحد ه

بناخ کې ورهې کني او د وسمره د قیق وي، چې ښکارکيدونکسې خاړوي هيچ کوم شک او بدگمانی نه احساسوي.

د ماریوبه برخه زهرې اسرار دي. زهرتوبیرلري. پوهغه، چې عصبي سیستم فلج کوي، بل ډول زهر وینه خټه کوي، سره یا سپین کروياد د منعه وړي او د ریم ډول هغه زهر دي، چې ښکارشوي خاړوي وي په هغه باندې تجزيه کېږي. د اوبو په مارانوکې یو ډول مار خورا تیز زهرلري چې یوگرام یې کولاي شي د منعه سووتونوږند پای ته ورسوي اوکیان په خوتانیوکې لید

منعه وړي. داسې زهر هورچه کس په افسي مارانوکې هم لیدل شوي دي. خود مارانوزهر پرتولونوږندې موجوداتو باندې اغیزه نه کوي. ایسوس، یو ډول موجود دي، چې د معنی مارانوسره یوځای اوسې او د مارانو د چپچلو سره پیر مقام دي. تجربی نیولی، چې د انسان د پاره د زهر و پاکل سوي د وزد شپیتو وارو په زیا توب سر د وي اغیزه نه ده کړي. خودا موجودات د کیرامارانوبه زهر و مړي زیاتره خلک د پوري به خاطر ماران نه خونوي. خوموز تل د وي ښکارکيداي نشو.

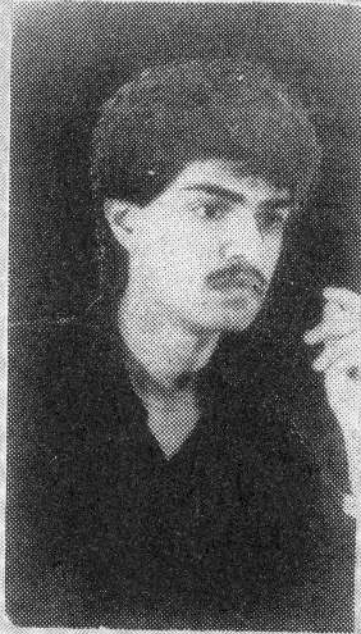


د هامبورگ د سیما نود کلوپ -  
 خخه رود زنبورگ، چې اصلا ډولې پخونکې دي، د دي د ندي ترڅنگ د اتلس کلنې راهیسې په سیاحت هم بوخت دي. په خپل د پوښ کتنه سفر کې نژدې ملیون کیلومتره واټن پوچه او اوبو کسې گرهیدلې دي. هرکال نیسرگه پوچه عادي او خطرناک معای ته سفر کوي د اسفرکله براون باندې په وچه کې اوکله هم په جاله کسې د اوبو کې وي د نیرگه یوه غبر سره مادي کتنه یوه ورځ د نېل په ساحل کې پینه شوه. کله چې د نېل نامتو خارماهی یې لاس ته ورفلې وولود هستوگنې خواته روان وو، چې د وحشي خوراک سره مخامخ شو، نیرگه بېله محند ه د لمان سره نکرکړ، چې په کب نیونکې چنگ خورمان نه شم سا - تلی او د سپساري د پوري خخه هم نشم کولاي لمبو کړم. نو سلاسي به لوشوکې پروتم، په لیدو مې برهان لوشی ویا شلی. خورک چې راژنډي شو، بسله پیرمیزه موشولوخخه رانه ليري شو.

نیرگه وای: مادامازون به معنللوکي د انا کوندا مارولیدي، د دي په باب به تصاویرنگلوسې په پیکرې رحمی یادونه کوي. یو وار په وچه پسې گرهیدم خوبیدامی نکره. تصمم مې ونیود یولوي بناخ په سرکې ویدم. شم. به کخور، کی ولیدم. او د پاد کیرنې د پاره مې کخور، له دوه خواوو به بستری پوري وتر له او پور مخی پروتم. کله چې وپېش شوم، لاندې برخه مې یې حسه غوندي وه. کرمی وکر، چې ښایي د تر ولوبه سبب دي، هخه مې وکره. ریس خه اندازه ازاده کړم. چې لاس او گوشت مې دیسو خپشت اوسور شې، ومونشې پر ما باندې انا کوندا ارا پېچل شوې وو. طبعاً چې مارنشواي کولاي، چې د بناخ سره مې یوځای به خوله کړي. په دي د لیلې لارته انتظار یوست، چې ښکار ولار شې او دي برید پکړي. خود نیرگه لمبا ورا تگې ښکاره شوې او دي ښایي په کوم بل خوند وړنگارسی ره شو.

نیرگه وای: داسیاحتونه او سفرونه فیزیکی چمتووالی، حوصله او آرام فکر وپوري.

# اولین‌ها



خواجه توفیق الحکیم برند از جمله شاعران جوان است که تازه پایه این عرصه گذاشته است و اشعار زیبای در قالب های عروضی دارد. برای برنده آینده های درخشانتر ازین در عرصه شعر و زندگی ایشان نیاز میبریم.

- تریکولی، اولین سرمنشی سازمان ملل متحد که به تاریخ اول مهر - وری سال ۱۹۴۶ به این سمت انتخاب گردید.
- یوری گلازین نخستین انسانی که به فضای خارجی سفر نمود و راه انسان را به کیهان گشود.
- گلازین به تاریخ ۱۲ اپریل ۱۹۶۱ توسط سفینه کیهانی پرواز کرد.
- جورج واشنگتن اولین رئیس جمهور ایالات متحدہ آمریکا او مرد آزاد پخواهی بود که قیام مردم را علیه استعمارگران انگلیسی رهبری کرد و در سال ۱۷۸۱ تا - تست دست انگلیسها را از سرزمین آمریکا کوتاه سازد.
- جوزف بروز تیتو: اولین رئیس جمهور کشور یوگوسلاویا بعد از ۱۹۴۵ در زمان رهبری تیتو یوگوسلاویا به یک کشور پیشرفته مبدل گردید.
- انقلاب اکتوبر: اولین انقلاب سوسیالیستی در جهان که به تاریخ ۲۵ اکتوبر ۱۹۱۷ به پیروزی رسید و برای نخستین مرتبه یک نظام پیروزند سوسیالیستی را در روسیہ شوروی بنیان گذاشت.
- جنگ جهانی اول: اولین جنگ جهانی است که در سال ۱۹۱۴ مشتعل گردید و در سال ۱۹۱۸ خاتمه یافت. این جنگ میان کشورهای متحد: آلمان، اطریش، هنگری، ترکیه و بلغاریا از یکسو و دول متفق: روسیہ، فرانسه، انگلستان، ایتالیا، آمریکا، جاپان، رومانی، سر - پستان، بلژیک، یونان و برنگال از سوی دیگر وقوع بیوست و مدت چهار سال ادامه یافت. در این جنگ خانمانسوز میلیون ها انسان مقتول، مجروح و معیوب گردید.
- اولین بم اتمی: اولین بم اتمی در روزهای اخیر جنگ جهانی دوم از سوی نیروهای هوایی آمریکا بر شهر هیروشیما جاپان پرتاب گردید که هزاران انسان را به خاک و خون کشانید.

## نثر

نثر هارونک ناموهی درد بیست  
 نثر هاناله بوفیاد سود بیست  
 نثر هانسیون ساز خرنش بیست  
 نثر هانگرمه خلمونز مرد بیست  
 نثر هانستوانکست بندهان  
 نثر هانترکمان رزمی زود بیست  
 نثر هانعارت در تن زود بیست  
 نثر هانارقدام دوست گرد بیست

## شعر

رنگ زود از گل انتظار صبا  
 باغ سپیده دست خار صبا  
 هیچ زخم زتیر چشم صبا  
 هیچ شام زبوی تار صبا  
 نهر و نایق سیر ناله صبا  
 بای تو تو درین دیار صبا  
 ترم آت را ست و داغ وصال  
 گذرت حرف این مزار صبا  
 بیخودم در خیال روی کسی  
 خو تر خیالست اختیار صبا  
 نه هم از نهر شعر در وریا  
 شعر زیبا از ان مزار صبا

## در آیین عشق

یاد می مرانه تلخی مرغ از تو در سراسر است  
 زخمی مزار جو سحره گلان از تو در بر است  
 از ما به یاد مزار سحره گلان از تو در بر است  
 بیست به نام عشق در آیین عشق است  
 (توفیق) زین دل به نام عشق است  
 زین دل به نام عشق است  
 زین دل به نام عشق است

خواجه توفیق الحکیم برند  
تاهل ۱۱-۱۳۶۷

# مصر تا این روزها

مصر در تاریخ از زینت استاکو آثار و کله دیو بدای هیواد دی دغه هیواد به بیلا بیلوسیموسکی داسی ستراوهد از رنگه د حیرانیا در آثار شته چی انسان ورته د حیرت گوته به غایت نیسی .

د مصر دری اهرامه له د قوسو آثار و خسته دی چی د روم مثال بی به توله نری کی نه لیدل کیژی .

وایی چی د مصر نغون له میلاد د خخه د یوشمیری د مخه د خپیل قبر لپاره یوهن جوړ کړی . مصریانو دغه ډول قبرونه د (( پیرموس )) یعنی جگه اولی نوری وړکړیو .

لومړی هرد (( کویس )) د روم (( اکرن )) اول روم بی د (( میکرت نیوس )) به نامه یاد کیژی . دغه هر مونه د مصری شاهانو به نسیم جوړ شوی دی .

د دغو دری گونو هر نومویر کرد مصر د پخوانی امپراتوری د پایتخت مفسین د تاریخ بنار لوید ییخ خوانه د الترمزیدان دی .

دغه تاریخ عجایب ۳۰۰۰ کاله له میلاد خخه د مخه منغ شته راغلی دی . دغه هر مونه له خلور سوه زره توپو شیخه چی د هسری یوی ورن پنخه تپه د سناحت بیس بنغه زره ودری سوه مربع متره اوچکوالی بی (۸) نه دی جوړ شوی دی . د هر شوک ۲۸ متره اول یوی قاعدی اول دوالی بی ۳۲ متره اول قاعدی هره زاویه بی ۱۵۰ درجونه رسیزی . دوه د یوالسه لری یوی لوی اوبل بی بنکسه د هلیزنه اوکوتی اوبیلایل سالو .

لونه هم دغه یکی شته دی چیس د حجاری له شاهکارونو خخه منجیل کیژی . دغه هر په یوه سالون کی د مصر د یو نغون (( کویس )) مویایی شوی جسد ایندول شوی دی .

وایادی ان ، وقت کافی ندهاشته  
ورئیس جمهور ( کولیدج )

Colvin Coolidge  
خواست آن را تصوراتمانه بیس  
بمبارزه اثر نقاشی شده . خانم  
کولیدج در قصر سفید از ظرف  
ترین و مقبول ترین آثار قصر  
به شمار میروند . در زمان او کنگرس  
امریکا بود چه سالانه به خاطر  
خریداری آثار حقیقه به قصر  
اختصاص داد . در یک دهه  
بعده ، منزل سم به قصر افزوده  
شد ، و مال صمت فری امتداد  
یافته و در آن دفاتر جابه جا  
شدند ، تا آن که بعد از دگرگونی  
آتش جنگ دوم جهانی بال شرق  
ان نیز اعمار شد . در زمان حکومت  
رئیس جمهور فرانکلین دیلانو  
روزولت ( ۱۹۴۵-۱۹۳۳ ) -  
تجهیزات و دیزاین قصر سفید  
هنی تر ساخته شد .

در سال ۱۹۴۸ رئیس جمهور  
هاری ترومن ( Harry Truman )  
ترمیمات عمومی قصر سفید را روی  
دست گرفت . ترومن تصمیم  
گرفت که به قصر سفید ، فقط  
تجهیزات تاریخی و انتیک  
خریداری شود . در اوایل سال  
۱۹۶۱ را کلین کنیدی به برنامه  
گسترده تجهیزات قصر آغاز کرد .  
تصمیم گرفته شد تا داخل قصر -  
سفید بیاگر بازتاب دهندند  
نظم تغییرات بزرگ که در قصر  
ازابتک صورت گرفته بود باشد .  
تحت نظر کمیسیون کلیکسیون های  
تصاویر نقاشی ها ، رسامی ها  
به قصر خریداری شد .

در ماه مارچ ۱۹۶۴ به خاطر  
ابراز تشکر از خدمات و کوشش  
های خانم ژ. کنیدی ، رئیس  
جمهور لیندن جانسون کمیسیون  
د ایسی وایه خاطر حفظ و نگهداری  
ری قصر آن طوریکه خانم کنیدی  
تعداد اشته تشکیل داد که تا امروز  
فعال است .

تصاویر  
شکل نخستین ( قصر سفید )  
در اولین روزهای زنده گمش

# قصر سفید

بقیه از صفحه ( ۳۵ )

به دست می آوردند .  
مثلاً در سال ۱۸۸۰ ملکه  
ویکتوریا به رئیس جمهور وقت  
امریکا هائیس ( Hayes )  
میزکار قیمتی بی راتخه داد .  
پس از آن رئیس جمهور چستر ای  
ارتور ( Chester Arthur )  
در قصر سفید تغییراتی دگرگونی  
آورد . در همین زمان آثار هنری  
نقاشی به قصر سفید ، رایز کرد .  
اوبه نقاش بزرگ از هنرمندان  
وظیفه داد تا در ترین دیوارهای  
قصر سم بگیرد .

آثار او در سالون مرکزی کروی  
دیوار بزرگ از مواد شیشه بی برفی  
و سمبول دولتی امریکا سته زمین  
است و در اطراف قصر شیشه خانه  
های بزرگی پر از جاهای دیدنی  
قصر است آباد شد .  
در سال ۱۶۰۱ سون وروزولت  
با خانوادگی اش به قصر سفید  
می آمد . بازم زمان تغییرات  
مرسهد . تغییرات فقط متوجه  
تکمیل تجهیزات قصر بود . به  
اساس مطالبی کلاسیک فرانسه  
اتاقی به وجود آمد . رئیس  
جمهور ( ویلیام تافت )

William Taft  
کاملاً به یک قصر جدید آمد .  
او که از علاقمندان طبعیه بود  
در اطراف قصر ، باغ بزرگ  
آلبالو را ایجاد کرد . نهال  
های آلبالو را خانم تافت همین  
ملاقاتش در جاهان پسند کرده  
و حکومت جاپان به مثابه تحفه  
چندین هزار نهال آلبالوی  
جاپان را به واشنگتن به اسرع  
وقت فرستاد .

Wilson  
Woodrow ( وودرو ویلسون )  
که در زمان جنگ اول جهانی  
رئیس جمهور امریکا بود ، به قصر

مول و فرنیچر زیادی برای قصر  
خریداری شد ، ولی این وسایل  
و تجهیزات مدت زیادی در قصر  
باقی نمانده ، زیرا در سال  
۱۸۱۴ همه آن طعمه حریق  
شدند که در قصر درگرفته .  
ایالات متحده درین زمان  
دست به گریبان در جنگ با  
پرتغالی کبیر بود و زمانیکه  
قوای پرتغالی بی به واشنگتن  
نزدیک میشدند ، رئیس جمهور  
ما ویسون از واشنگتن بمسرون  
رفت . رئیس جمهور بمسرون  
حریق هیچگاه به قصر سفید  
برنگشت و مدت باقیمانده ریاست  
جمهوریش را در اقامتگاه  
شخصی سپری نمود .

رئیس جمهور جیمز مونرو  
که در سال ۱۸۱۶ انتخاب شد  
به قصر دوباره ترمیم شده ، جای  
گزین شد . در قصر ترمیم شده  
هیچ مول و فرنیچر وجود نداشت  
فقط کنگرس امریکا صیقل  
فوق العاده بی رابه تصویب  
رسانید و از بودجه دولتی مبلغی  
را به منظور تهیه وسایل مول و  
فرنیچر و غیره تجهیزات اختصاص  
داد . این مول ها درباریس  
به قیمت گزاف خریداری شد .  
در همین زمان مجسمه های  
مرمری از کیستوف کلمبوس و جون  
واشنگتن را که اثریک پیکر تراش  
ایتالیایی بود ، به صد دلار  
خرید که تا امروز در قصر سفید  
موجود است .

تعداد خانوادگی های روسای  
جمهور بودند که هر یک به نوبه  
خود به قصر سفید ، وسایل و تجهیزا  
لی آوردند ، بلکه تعابیس نیز

# شاعر عشق بنده . . .

بقیه از صفحه ۱۲

وقتی از عشق، از عشق بی  
نهایت، از همه عشق، و از آتش  
عشق فریاد بلند می آرد که:  
یار بار بر صبر نباید زتودل  
ز آتش عشق  
تا ابد قصه کند، قصه  
سکور رنگد

و یا:  
عشق شیرینی جانست و همه  
چاشنی است  
چاشنی و مزه را صورت و  
رنگی نبود

و یا:  
در شب فقلت جهانی خفته اند  
ز آفتاب عشق ما را روز شد  
کو تراست این عشق یا آب حیات  
عمر را بی حد و قیامت میکند  
مولانا عشق را آتشی می خواند  
که جاودانه فروغ دارد و نمیشود با  
سخن و با قصه آنرا کوتاه ساخت  
عشق چون تمام هستی و هستی کل  
را بیان است، آنجان کس  
هستی کل فنا نابد پراست عشق  
نیز جاودانه است، آری عشق که  
آنرا صورت و رنگ نیست، کشف  
است و وجد و شور است و از همینجا  
است که مولانا مضمون را بر شکل  
ترجیح میدهد و فراتر میرسد از  
عشق را آفتاب و روشنتر همه هستی  
میگوید و انهایی را که در غفلت و  
بیخبری نفس می ساینند در سیا  
هی و تارکی ماند که گان میخواند  
پس کلید همه اسرار را در کف  
عشق باید جست. و گاهی دیگر  
عشق آب زنده گانی است، یعنی  
با عشق زیستن اگر چند روزه است  
فراختر و بالاتر از چندین ساله عصر  
است، و در نهایت مفهوم هستی  
در عشق نهفته است:

شاد باش ای عشق خوش  
سود ای ما  
ای طیب جمله علتها می  
ای دای نخوت و ناموس می  
ای تو افلاطون و جالینوس می  
شعر مولانا با طایفه و احساس  
چنان گوی خورده است که انسان  
با خواندن آن خود را در محیطی  
دیگر بازمیابد. گویی مولانا بده  
گوش جان آدمی سخن می گوید  
او واژه ها و اصطلاحات خیلی ها

دست نمیرسد و به جنگ نیاید  
تن بفرماید. این اندر زانسان  
را در دنیا و مدحی تعجب و روشنی  
هدف یاری میرساند و گوش تلاشگر  
و جهد کننده را میبالد که توفیق  
بجو:

جهد بی توفیق جان ن کند ن بود  
ز ازنی کم گرچه صد خرمن بود  
جهد نرغونی چو بی توفیق بود  
هر چه او مید وخت آن تفتیق بود  
بیان رنج و غم از زبان مولانا،  
رنگ و بوی دیگر دارد، میتوان -

گفت که همه عالم همه هستی در  
احساس و الای او کوتاه میشود. او  
نه چون سایر ادما از رنج گریز  
دارد، بل رنج را بدیده می برای  
شناخت شادی میداند و از -  
همینجا است که ضدیت در هستی  
مخلوق را از و ناچار میخواند:

رنج و غم را حق بی آن آفرید  
تا بدین حد خوشدلی آید  
بسدید  
پس نهائی هابه ضد پیدا  
شود  
چونکه حق را نیست ضد  
پنهان شود

گاهی شعر مولانا تصحیح و دژه  
است. آنگاه که میگوید:

بانگ هر چیزی رساند زو خبر  
تا بدانی بانگ خراز بانگ در  
یا هیچ گندم کاری جو برد  
دیده ای سبزی که کره خوردند  
فلسفه، مولانا فلسفه، تصویری  
و خیالی بانی کورگورانه نیست. بل  
فلسفه ایست زرف گراوند رون بین  
اوبه مضمون بیشتر می اندیشد تا به  
شکل، زیرا به نظری شکل نفسا  
بند پرور مضامین و مضمون پاینده و  
جوهر.

آنجا که میگوید:  
ای برادر قصه چون بیجانماست  
معنی اند روی به سان دانماست  
یا:

این جهان نفی است در اثبات  
حسو  
صورت صفراست در معنات  
حسو

یا:  
زیر و بالا پیش و پس و وصف  
تسست  
بی جهت و وصف جسمان  
روشنست  
عشق مولانا، زنده می آید. اوست  
هستی اوست، پیروست، رهبر  
اوست و در نهایت همین واژه عشق

فلسفه، بزرگ وی را تفسیر می دهد.  
همه چیز را از عشق میخواهد  
همه چیز را به عشق میسپارد و همه  
دارای اش را از همین عشق  
میگیرد. مولانا تعامیت هستی  
را در خود تمام می بیند. انهایی  
را که همه تعاریف هستی را بده  
تقلید میگویند، نفی میکند و بر تقلید  
لعنت میفرستد:

خلق را تقلید شان بر یاد داد  
ای د و صد لعنت برین تقلید باد  
و این منی مستلزم آنست تا انسان  
به گنه واصلیت جهان هستی بی  
پیرد. آیا این ندای مولانا، -  
آسمانی نیست:

ای قوم به حج رفته کجایید  
کجایید  
معشوق همینجا است بیاید  
بیاید

مولانا عرفان را، آنگونه که  
عده بی از روی نابخردی تجرد و  
انزوا می محض می اندیشند، نفی می یزد  
بل آن مرتبت به معشوق کل را  
خلاف دیگران، در اجتماع و در  
وجد و سماع و یاد یگران میجوید  
عرفان مولانا عرفان گوشه نشینی  
و خلوت بند بوی نیست. از عشق و از  
شور و مستی آن الهام میگیرد تا آن  
جا که:

بود عشق تو تمسیح و داد بیت  
وسرود  
بسی بکردم لاحول و توبه دل  
نشود

مولانا شاعر عشق را میخواند.  
شعر هستی را، شعری را که از  
درون خود وی با دیده وسیع  
وی نهایت در حقیقت هستی -  
الهام می گیرد و متاثر میگردد و  
گفتن شعر برایش تا حد نورمان  
فراز میورد و این تنها عشق است  
که بر تمامی قلعه و جانش حکمروایی  
دارد و مولانا تنها باند عشق  
است. بنده عشق بزرگ و والا  
که جوهر هستی و انسان است.

ای که میان جان من تلقین  
شعر می کنی  
گرتن ز من خاصش کم ترسم که  
فرمان بشنم

از مولانا آثار منظوم و کلیات شمس  
تبریزی مترو معنوی و آشکار  
مشهور فی مابینه، مکاتیب و مجالس  
سبعه، به یادگار مانده که همه  
این آثار، گنجینه های جاودانی  
ادبیات ما اند، و همین ها اند که  
ناله های عاشقانه مولانا را در -  
امت از زمان خلود بخشید و اند

خواهد بود. و چند روز بعد آن -  
 پدرم راهی سفری شد و بعد از  
 چندی من تولد شدم و مادرم  
 از ترس پدرو مرا بر سر منبری کرد  
 و اسم را (علی جمشوری) گذاشت  
 و از قضا پدرم از سفر برگشت  
 و در همانجا فوت کرد. من به سن  
 هفت ساله گی به مکتب شامل  
 شدم و همین طوری به بنام (علی -  
 جمشوری) مدت هفت سال این راز  
 را نگهداشتم، ولی سرانجام  
 در صنف هفتم در یک ساعت تفریح  
 پیش استاد الجبجی که استاد  
 معربانی بود، رفتم و راز خود را  
 با او در میان گذاشتم و گفتم  
 کمن دختر هستم. بعد از همان  
 ساعت درس از (علی جمشوری)  
 به (فخریه) تغییر نام دادم، اما  
 تا به حال هم خوشاوندانم از این  
 راز خبر ندارند، این است  
 سرگذشت من) ...  
 دوستان از گزارش تان  
 بسیار گذاریم. تشکر.  
 ✖️ وحید اصغری از صنف  
 دهم تخنیک مالی و اقتصادی :  
 نگاهتان آن قدر خنده  
 داشت که چشمان ضعیف (نر -  
 دیلک بین) از خنده پت پت  
 میشد. آنرا به سهول صفحه  
 (بومی خنده) سپردیم تا همه  
 خواننده گان چشمان شان  
 پت پت شود، ولی کارتون  
 نگراری بود. جور باشد.  
 ✖️ تشکر به آذر از لوسه آریانا :  
 جان (رازدار باشی) میخوا -  
 ستم مطلبت رای خاطر نفس  
 وزن آن نشر نکنم، ولی دیدم  
 که بهشتی ترش کرده ایسد،  
 ازین خاطر یکی دوست گونه آن  
 را نشر میکنم تا خودت متوجه  
 شوی. (نه من خوب و نه دهنزل  
 می پرستم، بخاری هر چه  
 گفت آن می پرستم. همه مردم  
 به آمد آمدت خوش. تیل خاک  
 در تانک تیل میپرستم. موفق باشید  
 ✖️ خواجه محمد حیا محصل  
 سال اول پوهنسی حقوق  
 پوهنتون کابل :

قسم به حیای شما که شعر  
 تان عیب وزن و دیگر کاستها  
 داشت، ان شاء الله در آینده  
 اشعار خوبی از شما خواهیم  
 داشت. موفق باشمید.  
 ✖️ جیشا فیض محصل سال  
 اول پوهنسی اقتصاد :  
 دوست عزیز در قسمت سروده  
 تان (نزدیک بین) با انگشت  
 به متن بالا اشاره میکند که به  
 پاسخ نامه یک خط بالاتر از اسم  
 شما قرار دارد. پرنهض باشد.  
 ✖️ لایلا فرحت محصل پوهنسی  
 علم طبیعی :  
 (نزدیک بین) قسم خورد  
 که فلک نمیتواند کاری کند که جوان  
 بماند، چون عمر انسان پروسه  
 دور و درازی دارد که وسط آن  
 جوانیت و پس بخوای و پس  
 نخواستی این دوره میری شست  
 نیست و پیری سرانجام سراغ  
 آدم می آید. ولی به سلیقه تان  
 نسبت به انتخاب مطلب تبریک  
 می گویم، چون بیشتر خواننده -  
 گان ما مطالبی میفرستند که به  
 درد هیچ نشریه می نمیخورد  
 چشم به راه مطالب جالبتری  
 از شما دوست خوش سلیقه  
 مجله هستیم. با فرحت باشید.  
 ✖️ اجمل فضل از صنف نهم  
 شهر شاه سوری :  
 دوست مهربان! نه تنها  
 (نزدیک بین) بل (رازدار باشی)  
 هم نتوانست مطلب تان را  
 بخواند، یعنی قدری در سو -  
 شتمن جمله کرده ایسد. خوش  
 خط باشید.  
 ✖️ لمړی بریدمن عبد الرحمن  
 (بیکار نیک) از خزنی :  
 (رازدار باشی) شعر ارسالی  
 تان رایبه نام (هنگامه) در هفت  
 کرد. ولی (تشخیص) غلط کرده  
 بودید، چون فعلا نتوانست  
 سروده تان (هنگامه) بر بایند.  
 کتب شعر زیاد بخوانید انشاء الله  
 روزی (هنگامه) بر بیا خواهد کرد.  
 شعر باشید.

✖️ یلقیس احمدی محصل  
 پوهنسی علم طبیعی پوهنتون  
 کابل :  
 به پاسخ نامه چهل تان،  
 چهل واهلیک جانانه از تحویلدا ر  
 (سلام واهلیکی) مجله، (نزدیک  
 بین) نقدا در بیانت بد آرید.  
 و مطلب ارسالی تان را چاپ  
 میکنم.  
 (زنده گی دوست داشتیمه  
 زنده گی ممکن زیبا باشد ...  
 اما ... نه بدون تو ...))  
 زنده دل باشید.  
 ✖️ سید قاسم سیدزاده و -  
 دوستان شان از صنف نهم  
 عمر شهید :  
 (نزدیک بین) او (رازدار باشی)  
 هم دست به دعا بلند کرده شمارا  
 دعای خیر میکنند که از این به بعد  
 همینطور مطالب جالب بفرستید  
 حالا یکی از مطالب جالب  
 ارسالی تان را نشر می کنم تا همه  
 تعجب کنند :  
 اخیراً الهاس جعفری (۱۱۶)  
 ساله و خانم (خاتین) همسرش  
 (۱۱۵) ساله که از آذربایجان  
 شوروی می باشد، یک صد و پنجاه  
 سالگرد زناشویی سعادت مند  
 خود را جشن گرفته و اهالی  
 روستای شان از این مهمترین زن  
 و شوهر دنیا به عنوان سبب  
 سعادت خانواده گی یاد کردند.  
 و به آنان نرشی راهی کرده اند.  
 این دو (۱۲۰۰) نوزند (نواسه  
 و کواسه) دارنده که در هفت  
 شهر زنده گی میکنند. مونسق  
 باشید.  
 ✖️ محمد شاه (آشنا) فارغ -  
 التحصیل با نرید روشن :  
 بخشی از مطالب ارسالی تان  
 را نشر میدهم و موفقیت برای تان آرزو  
 میکنم.  
 فرمادار انقلاب و جنایت  
 است. (الوسط)  
 هیچ وقت جنگ خوب و صلح  
 بد وجود نداشته است. (فرا -  
 نکلن) ...  
 آشنا باشید.

✖️ بشیرا رشید پورا محصل  
 سال سوم انستیتوت طب کابل :  
 توجه کنید به سروده تان :  
 ( در چشم من نشسته ای - و آن  
 که بر فراز اقی های بوزنور  
 و رنگی تویی .  
 تاد و رهای دور  
 آن چشم های آبی درهای  
 نیلگون .  
 آفوش بر صفا .  
 لب های پر نسون  
 گویی به من بها .  
 زین تنگبارون . . .  
 ای کاش . . .  
 ای کاش این توبودی نه رویا  
 نه خواب بود .  
 اما نگاه تو .  
 چشم انتظار بود .  
 دکتر باشید و موفق .  
 ✖️ سرباز (گنلم) از قسول  
 اردوی نمبر (۱) هرات :  
 سروده ارسالی تان اقبال  
 چاپ نهایت برای این که اشکال  
 زبانی از نظر صنعت شعری  
 داشت ولی از نظر سوز و اثر به  
 شما تبریک میگویم. آرزو های  
 تان بزرگ است. موفق باشید .  
 - توریگی اسدی از صنف  
 هشتم مکتب فقور ندیم :  
 به نظر (نزدیک بین) که چند  
 نوع دیگر همان را قراشوش  
 کرده ایسد :  
 همان ناخوانده معمان  
 چشم سفید، معمان مطلب آشنا،  
 معمان شکبو، معمان جنگ -  
 انداز، معمان فساد، معمان  
 کپ گوی وغیره وغیره .  
 از نگاهیت تشکر. زنده  
 باشید .  
 ✖️ غلام داود محمود پاراز صنف  
 یازدهم آماده گی لیسه عالی  
 محمود هوتکی :  
 سروده تان نشان میدهد که  
 ایجاب میکند ابتدا زیاد شعر  
 بخوانید و از استادان مربوط  
 رهنمایی نخواهید و آن گاه شعر  
 قابل چاپ می عیب به مجله  
 بفرستید. تا هم (خرما) شود  
 بشود

وهم (نواب). نگاهیات تان تکرار  
بود. به امید همکاری های  
بعدي تان، جور باشید.

× سهیلا فرملی محصل طب  
معالجی کابل :  
توجه کنید به بخشی از سروده  
مقبول تان :

( پنجره قلم را به رویت گشودم ،  
و آمدنت را خیرمقدم گفتم )  
بس تو همیشه بمان و بسرای  
معیشه از آن من باش و دیگر این  
جا سفر مکن زیرا پنجره قلبم  
از آهنگ باز شد ن پنجره سخت  
هر اس دارد .  
پنجره قلم را به صدای  
دلخراش رفتت برهم مزین . ای  
عشق جاودانی ( ۰۰۰ )

به امید موفقیت هر چه بیشتر  
شما داکتر صاحب آینده .

× خاطره همایون بهرزاد  
از لیسه مریم :

فکاهی (خرافات) تان جالب  
است ، به صفحه (بوجی خنده)  
سپرده شد تا همه بخندند در  
باره فرخزاد چیزهای  
جالبی به نشر خواهد رسید  
همایون باشید .

× خجسته نیکو از صنف ۱۶  
لیسه زرفونه :

دوست عزیز! هر چه مطلب  
جالب و تصاویر جالب به مجله  
تان بفرستید . (زهی سعادت)  
خوش می شوم ولی به شرطیکه  
واقعا مطلب و تصاویر هکسی  
های جالب باشد . با زور نالست  
مورد نظر تان صاحب صورت می  
گیرد و داستانهایش را نیز چاپ  
خواهم کرد .

× رابعه کریمزاد :  
انتقاد تان را به ( نزدیک بین )  
گفتم ( نزدیک ) بعد از ناراحتی  
مینکنش را بشکند ، چون مجله ها  
و مطالب چاپ شده آن شاهد  
آن است که انتقاد شتابی  
جاست چون در مجله سیاورن  
مطالب سیاسی با کمترین فیصدی  
چاپ میشود . امید است  
صفحات مجله را دقیق بررسی

کرده و در قسمت انتقاد تان -  
تجدید نظر کنید . ( و ) از دار -  
باشی ) با وجود این بی انصافی  
تان نسبت به محتوی مجله ،  
بخشی از مطلب ارسال تان را  
نشر میکنم ، توجه کنید :

( آسمان خیلی تحمل پرست  
است هر وقت که به مهمانس  
شب می رود ، هر چه ستاره الماس  
گون که دارد به خود می آویزد  
آن ها قدرت های رادوست  
میداشت که همیشه در تاریکی  
راه میرفت تا سایه اش در نبالش  
نیاید .  
موفق باشید .

× محمد ظریف ظفر کوهستانی  
از صنف یازدهم لیسه مید آن  
هوایی یگرم :

جان ( نزدیک بین ) مطلب  
که حالا جالب است ، لقمه پس  
از آن را میچایم ، چشم به راه  
همکاری های بیشترتان . حالا  
لقمه چرب از مطالب ارسال  
تان :

( یاد ایامی کمین هم کامرانی  
داشتیم

کاکو ها و فرور نوجوانی  
داشتیم  
زیر دست از دست من ، از زنده گو  
بیزار بود

همراه امر ، د صد راز نهان  
داشتیم

خود را برج اهل کرده ، لانی  
میززد  
بر سراز مویک منار اسمانی داشتیم  
× هستی سروش محصل طب  
اطفال استیثوت طب کابل :

( نزدیک بین ) عرض میدارد  
که خوشا به حال شما که هم شاعر  
هستید و هم ( داکتر ) به هر حال  
( پنجره باز ) عنوان سروده تان  
است که آن را همین لحظه  
نشر میکنم :

( دامن پنجره بسته خاموشی  
بود

که فقط در هم  
یک نفر کرد ازین پنجره بسته  
عبور

شعسوار ی ز کمینگاه سرور  
محمل گام همان ها بر مفرور هنوز  
روز و شب در دل این راه چنین  
انداز است

و به این شوق  
که شبی برگردد .

سالها شد که دگر پنجره  
باز است .

موفق و داکتر باشید .  
× محمد شفیع ( دانشیار ) از  
صنف دوازدهم لیسه عرض میداد :

( نزدیک بین ) ، گوش های  
ناشنوا ( راز دار باشی ) را تاب داد  
تا دیگر کاری نکند که مطالب جا -  
لب خوانندگان را ، بی هوده  
و عده چاپ بدهد بل جنس  
آن را در همین صفحه ( از دور -  
وازنزدیک ) نشر کند ، تا هم خرما  
شود و هم صواب یا ( نواب ) -  
حالات مستی جالبی از مطلب روان  
کرده گر تان :

( عشق ، شعله ایست که اگر  
از آتش دوستم دنگیرد ، نبر و  
خواهد نشست )  
( عشق برده دل فریبی است  
که بروحست سرای زنده گسی  
کشیده میشود )  
× فریده امید محصل  
سال اول بوهنای فارسی :

دوست عزیز! از این که علاقه  
مند شعر هستی و میخواهی  
شاعر خوبی شوی . ( نزدیک بین )  
قلبا برای تان تبریک میگوید .  
سروده تان به مسوول صفحه  
شعر سپرده شد تا تصمیم بگیرد  
که نشر کند یا نه . ولی تا وقت  
چاپ آن ، ( راز دار باشی ) شما  
توصیه میکنم که نامی نتوانید شعر  
بخوانید ، چون استعدادش را  
دارید . صبر کنید به نظرم نتیجه  
ارزایی شعرتان رسید . حالا  
قسمتی از سروده تان را نشر  
میکم :

( چشمانت نمود چی را خواهد  
داشت ؟

نمیدانم ، شاید ، به یک جنگل  
سبز بر طراوت مانده  
و شاید هم به خشم در پای

دوست عزیز! از این که علاقه  
مند شعر هستی و میخواهی  
شاعر خوبی شوی . ( نزدیک بین )  
قلبا برای تان تبریک میگوید .  
سروده تان به مسوول صفحه  
شعر سپرده شد تا تصمیم بگیرد  
که نشر کند یا نه . ولی تا وقت  
چاپ آن ، ( راز دار باشی ) شما  
توصیه میکنم که نامی نتوانید شعر  
بخوانید ، چون استعدادش را  
دارید . صبر کنید به نظرم نتیجه  
ارزایی شعرتان رسید . حالا  
قسمتی از سروده تان را نشر  
میکم :

( چشمانت نمود چی را خواهد  
داشت ؟

نمیدانم ، شاید ، به یک جنگل  
سبز بر طراوت مانده  
و شاید هم به خشم در پای

دوست عزیز! از این که علاقه  
مند شعر هستی و میخواهی  
شاعر خوبی شوی . ( نزدیک بین )  
قلبا برای تان تبریک میگوید .  
سروده تان به مسوول صفحه  
شعر سپرده شد تا تصمیم بگیرد  
که نشر کند یا نه . ولی تا وقت  
چاپ آن ، ( راز دار باشی ) شما  
توصیه میکنم که نامی نتوانید شعر  
بخوانید ، چون استعدادش را  
دارید . صبر کنید به نظرم نتیجه  
ارزایی شعرتان رسید . حالا  
قسمتی از سروده تان را نشر  
میکم :

کیودمانند  
و شاید به یک شب تاریک سیاه  
امید وار باشید .  
× سهیلا عزیز ی و نور -

عزیزی :  
کاکا ( راز دار باشی ) شما

هم با هزاران چشم سفیدی به  
نامه تان پاسخ میدهد ، و از جمله  
مطالب ارسال تان یک مطلب  
را انتخاب میکنم برای چاپ ،  
توجه کنید :

( القاب شخصیت های  
معروف جهان .

۱- پدر اختراع ادیسون  
امریکایی .

۲- پدر فلسفه : ارسطو  
یونانی .

۳- پدر طب یونان :سقراط  
۴- پدر طب معالجوی  
اچولی سنا .

عزیز باشید .  
× رضوانه ایلم از لیسه  
زرفونه :

درست قبل از ( انتشار صدای  
ملانصرالدین ) فکاهی تان را  
انتشار میدهم :

عربی مشغول نماز خواندن  
بود ، و نقاشی تعریف و تمجید  
از او میکردند و میگفتند :  
خیلی آدم دیندار و موقد .  
سخت که با حضور و خشوع  
نماز میخواند . . .

هر چه نماز خود را قطع کرده  
گفت :  
در همین حال ، روزه هم  
دام .

سرفراز باشید .  
× نظیمه وفا کوهستانی  
از لیسه مریم :

کاکا ( نزدیک بین ) تان  
از ( کار خوب ) و ( خاطره قهرمان )  
چیزی جالب ( چیز ) جالبی  
دستگیر نشد . ( چیز ) دیگری  
بفرستید حتی چاپ میشود اگر  
نشده ماملت .

با وفا باشید .

کاکا ( نزدیک بین ) تان  
از ( کار خوب ) و ( خاطره قهرمان )  
چیزی جالب ( چیز ) جالبی  
دستگیر نشد . ( چیز ) دیگری  
بفرستید حتی چاپ میشود اگر  
نشده ماملت .

با وفا باشید .

کاکا ( نزدیک بین ) تان  
از ( کار خوب ) و ( خاطره قهرمان )  
چیزی جالب ( چیز ) جالبی  
دستگیر نشد . ( چیز ) دیگری  
بفرستید حتی چاپ میشود اگر  
نشده ماملت .

من کیستم؟

من یک صدایم، یک گفتار  
در تنگن، یک سکوت در فرساده  
یک نمانده در دنیا، یک خشم  
در صمیمیت، یک معتاد در رشکستن.  
نه! من یک صداقت این هستم  
که صراحت فولادی دایم. من یک  
خوشبختی در سپاه ام و سلا  
برف سبز در زمستان، که رویش  
راد رخوش دارد و هاران و ابا  
خسود.

من در عشق زناه نمیخواهم و در  
درد دوا، چرا که من خوشبختی  
سپاه دایم که آنرا در نامه  
سپیدی نگه داشته و هنوز گسه  
سالها گذشته اند، زنده گی من  
به انداز همان نامه است که  
از فرستادن به کسی دلم میلرزد.  
شاید من میخک سپاه تو باشم  
و تو هم عزیز من که هدیه خدا این  
تو از من برسدی؟  
.. قادر به ترک همد پگر خواهیم  
بود؟

نه!

چرا که این نه تو بی زنده  
منم. این ما. ما. ما. ی  
ما، فراتر ازین و تویت این ما خود  
عشق است، فراتر از خاطره ها  
ترک کردن، چه واژه زشتی، که هرگز  
با چنین نفرین نمی شناختن  
تو همان ماهی کوچک طلایی خود  
بهایم هستی که سکوت را تفسیر  
مقتضای خوابهایم را تعبیر.  
من در تو بودم، شما سر  
گردانم.

تو از من برسدی:

چرا عشق در خود عشق  
نیست؟

چرا که درسی باکی احساس  
وحسادت حساس بودن، آرامش  
از پروانه بی هستی که برای زندگی  
کردن چیزهای زیبایی داری تا  
برای سوختن.

عشق برای تو چیست؟

یک تقاضا؟

یک نمانده؟

ایا تو چقدر برای زنده کسی  
کردن رنگ و حشمانه صراحت  
دیوانه بی داری که برای ترک



صدا داده ام  
تو کیستی؟  
تو یک صراحتی که در کنگی کسی  
تو نباشی که در وسعت چشمها  
پت میرسی. شاید تو یک دردی  
که سخت دلپذیری و در میان از تو  
آرامش نیستی آرامش بود نیست  
در جان درد آبدی است من  
گفته بودم. تو تکلیف یک رفتگی  
تا ادای یک آمدن باشی. اما  
وقتی از نبودن و نیاندن با من  
حرف میزنی، چقدر بی صداقتی  
در تو لایز میشود، که نمیتوانی  
آنرا پنهان کنی.  
عشق در تو یک عمارت نیست که  
آرامش باشد. یک آمدن نیست که  
رفتن داشته باشد. شاید، عشق  
یک نرسیدن خوشبخت است. یک  
بایز جاودان. یک میخکی که  
هنوز سپاه نشده، یک صراحت  
فولادی که سرابایت را تهین کرده.  
اما تو هم مثل من در آیی شدن  
پاسپاه بودن آن به تو دیده نشده  
می.

شش نمیکنی. من عشق را در  
جاودانگی آن دوست دایم عشق  
یک نمانده است که جستجو کنی  
خوشبختی و بافتن زیبایی است  
من بر ختمم. تو وقتی گلی را میکنی  
با او چه میکنی؟  
برای یافتن باسح، ناراحتی  
مقبولی در او افتاده شد، گفت  
میخواهم بزرگه نشود. گفتیم  
من گلی هستم که مرا کنده می  
وسپس در ناراحتی، ارم نشد.  
شاید میخواستیم چیزی بنویسیم  
برای او نوشتیم:  
"تو خود خاطره بی هستی، در  
امتداد یک نگاه، تو بالاتر از بند او  
عشقی که عاشق بودن را در خوشی  
داری محقق چقدر درد بکنند  
تا بقدر برسد."  
من ترا در خود می پام مثل یک  
صدا، مثل زنگوله های یک عهد  
ناپسته و ناگسسته هیانه هایم را  
این صدا آنرا گرفته است. من  
خوابهایم را که آبهای داشته  
جان خسته ام هستند. به این

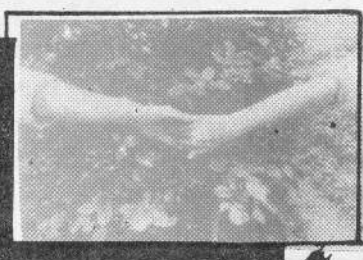
آشنایی ما از کوجه خوشبختی  
ایهام میگردد. من رنگ بر لاده  
این تقاضا را میدهم. اما در  
آبی ما سپاه بودنش به تردید  
بودم. او برام از میخک های  
خود میگفت. از گل میخک را دور  
ست داشت و همیشه باغ خود  
داشت. او از درد نگفتی هست  
فرهاد میکرد من از نمانده  
خوابهایم حکایه داشتم. شاید آن  
نمانده ماهی طلایی کوچکی بود  
که من فقط در رویاها او را داشتم  
من برسدی؟  
.. تو میخک سپاه داری؟  
او خابوش ماند. نهید انم چرا  
برسدی. من برایش از تعریف  
عشق گفتم: عشق مثل شعری است  
که میخوانش و از آن لذت میبری  
میشوی، اما برای خواننده شعر  
هیچوقت اولین شعر، آخرین شعر  
نخواهد بود. اما از این باور برام  
میداد که: نه، عشق مثل شعری  
است که میخوانش و هرگز فراموش

زبانی بندار والایی است . من به آن رشک می برم . اجازه بد . بگویم : حسادت می شود . این بالاتر از خوشبختی سباه نیست . من در خود سرگردانم و بی بینم توهم در جمله خود نمیتوانی بین نگویی که : من نیافته توام ، من قاهم توام . و من چقدر بایسد باور هام را تکرار کنم چقدر باید به این باور خود تاکید کنم که : خوشبختی - در فاصله يك انتظار میرود ، تا به پایان نرسد . بین حلقه های تننا راه کوه هدیه میدهم ، تا دیواری سنگین باشند بجای بپوند تا آشنا بزندگی را دریا عاباهم بپوند میزند . تو بمن نوشته بودی :

میخواهی بگوئی ، ولسی گفتن را خوشتر میبایی . نه ، من میخواهم بگویم شاید این نتوانستن است که مرا در - کوجه اهام نگه میدارد . درد من ، گفتن نی ، نتوانستن رگفتن است . نمیتوانم برای کدام جا - زندانه بی بگویم به جلال خوابهام شاید این جاودانه های همیشه معترا باشند ، شاید این جلال خوابهام توباشی . تو از رویکنسی من ساده تر باشم ، تا خود را در من راحت تر ببایی ، اما من برای این راحت بودن ، چقدر مضطرب میباشم تو چیز های زیبایی برای زنده گی کردن داری اما تو نمیتوانی يك " شمه " باشی در اوج فرور تو نمیتوانی يك همعه آرام باشی در دل آب ، تو شکوه و فرور رفتن در آب هستی ، که از نیالت موجهام بپروند . تو الهه ان مور - جهاستی پیش تو چقدر رجاء و انگی را در خود داری .

تو بمن نوشته یی :

" هر چیز در خودش زیبا - ست . من در نیک بنداری ، باور مند بودن ، راه خود را برگزیده ام ، اما در زنده گی نمیتوانم صرفه بگویم گل میخک رامی بینم زبوا شاید میخک دیگر توباشی و من برای يك ، دوس ندانم و -



نیتوانم ترا میخک دم بگویم . پس زنده گی چقدر در سبب بود نشد شواراست ؟

این باور توبک ، صراحت است ، چقدر خود را با این زیبایی وحشی نزدیک می یابم ، چرا که توبک صراحت وحشی هستی و من يك صداقت آبی ، صراحت صداقت دو هزاد هم اندر در جستجوی هم ، دو نیافته هم اندر برای قاهم يك حقیقت ، راه که چقدر ما حقیقت را در خود داریم .

من به تو نوشتم :

" توبک غزل عاشقانه یی که هیچگاه من به آهنگ ان نپوسم من کوتاه مصرع شعری هستم که در دیوان خود سرگردانم تا وزن خود را بیابم . من يك شعر کوتاهم که از بلندی معنی می لغزم من غزل آهنگ نیافته یی هستم که در طرح های خود سرگردانم . من از کوجه اهام مغضای حاده هام ام . چرا که " رسوایی شعامت است " کاش من غوغای بلند حاده های مزدحم شهرم میبودم ، تا تو مرا در از حلام خوشبختی آن سالها بیس می یافتی . من برایت هدیه یی دارم : آرامتر ، عاشقانه تر ، با این سطرها چشمانت رامی بوسم . تو حتما چشمانت رامی بنسدی ، تا من زیبایی را که در نیافته ام بهتر ببینم ، تا من در فاصله رسیدن به تو از خود بپرسم ، تا خوشبختیم ، به پایان نرسد . تو حتما چشمانت را با زیبایی من بندی .

من به جلوه گاه دیدارم - میدیدم ، به عمان دیواری که يك پنجره داشت . من از پشت پرده آبی آن پنجره به آسمان خاکستری رنگه که در دل سباه خوشبختی شب به خواب میرفت حسرت میکردم شب در خوشبختی سباه خود چراغهایش را خاموش ساخته بود . من پنجره را نگشودم چرا که ترسیدم شاید شیشه های

شکسته آن بر سر کود کاشی بیوزد که در پختگی شب برای گرفتن نوبت به نانوائی میرفتند . من با خوشبختی سباه شب سخن - نگفتم ، تنها میخک سباه شب را بپوشم و خوشبختی اش را باور کردم . من در آب خود را دیدم ، اضطراب بودم . من در سکوت خود را دیدم : مویس از رفتن بودم . من در آنچه از تکسول خود بپوشیدم و این تصویر مرا از زنده گی می ترسانند .

آشب اودر برابر آنچه پس نشسته بود . شمع های در دیده گانش مسوخت . او میتوانست زیبایی اش را بهتر ببیند . من آن سوختن را دوست داشتم ، انکار خودم بودم که مسوختم ، انکار میخک سباه بودم بجای آن شمع آرزو میکردم آن سوختن پایان نیابد . اود را بیله و آب و شمع های نوروزان زیبایی خود را تجربه میکرد و چیز های زیبایی را که برای زنده گی کردن داشت . من آنجا باور های گذشته خود را می سوزاندم . او آشب قفاهم يك حقیقت میشد . همه باور میکردند و میگفتند :

(( زنده گی خوشبخت ))

من باز در برابر دیواری فرار داشتم که يك پنجره داشت . میتوانستم خوشبختی شب را بهتر درک کنم و در سببهای خوشبختی مثل آسمان آبی سر به خواب بگذرانم خوابی که به جستجوی اها میرفتند . صدای باد را شنیدم که شیشه پنجره را - ریخته آن شمع ها ناگهان خاموش شدند ، در سکوت تاسک شب صدای تعنیت های آن جشن را میخک سباه ، باخوبه خانه آورده بود . چه حافظه یی ! چرا باید آن تعنیت ها را در زنده گی من شنیدم ؟ چرا که آنجا در برابر آبیله و شمع های نوروزان جای میخک سباه نبود ، جای میخک من در خوشبختی سباه شب بود . آنجا میخک سرخ میتوانست خوشبخت باشد



# سپاروون

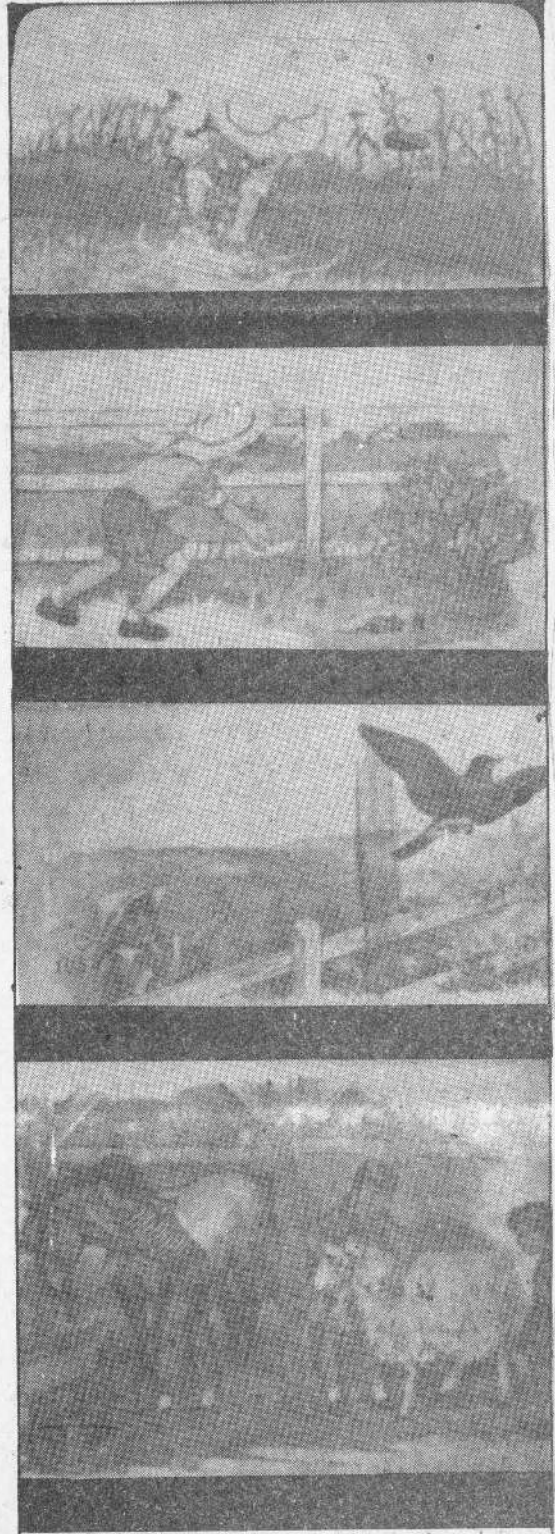
## من تنبل نیستم

تمام ظرف های چای چه شده  
 وشکستند. برادرم قهرشده ومرا  
 دشنام داده گفتم: (( چرا  
 اینقدر بیگانه وتنبلی هستی  
 مرابیش دوستانم شرماسدی ))  
 من رفتم ودرخانه گریه کردم،  
 هیچکس یامن گپ نزد فقط که  
 گناه از من باشد. نه بدمن نه  
 مادر و نه برادرم - هیچکس  
 به گناه خود اعتراض نمیکردند  
 ونقطه مرا مقصوم دانستند از آن  
 روزه بعد تصمیم گرفتم که دیگر  
 به هیچ کارخانه دست نزنم  
 وهمانطور کردم اما باز هم مرا بدمن  
 دشنام داد که چرا کار نمیکنم  
 مادر هم قهرشده، برادرم حسرت  
 نزد یک بود که مراباسیلی بزنند  
 که چرا نمیکم. من رفتم وباخوهر  
 خوانده ام که همسایه ما است  
 درد دل کردم. خواهر خوانده ام  
 گفت: (( خیر است تواز رده نشو  
 هر طفلی که نوبه کارخانه شروع  
 کند اشتباه میکند، تو باید متوجه  
 کارهای خود باشی، مثلا وقت  
 که گیلان آب رابوساختی باید  
 آنرا محکم می گرفتی و باید متوجه  
 می بودی که دست هایت چرب  
 نمی بود. من که یادم آمد  
 براستی آنروز دست هام چرب  
 بود که گیلان آب از دستم افتاد  
 دوستم گفت: همچنان وقت  
 عینک های پدرت را می آوردی  
 یا هر چیزی دیگر باید متوجه



هر وقت میخوام کاری را انجام  
 بدهم، تصادفاً از پیشم خراب  
 میشود. چند روز پیش مادر  
 گفت: (( برو بچم یک گیلان  
 آب بیا)) وقتی گیلان را بر  
 از آب ساختم، ناگهان گیلان  
 از نزد من افتاد وشکست. مادر بسیار  
 قهر شده اما من هیچ گناه  
 نداشتم. یک روز بدمن گفتم:  
 (( برو عینک هام را بیا)) وقتی  
 عینکهایم را گرفتم بسیار  
 کردم که خراب نشود، اما متوجه  
 نبودم که دفعته دروازه را بر  
 در باز کرد و دروازه شیشه  
 عینک بدی خورد وانرا شکستند.  
 بسیار نارالم شدم اشکهایم  
 سرازیر شد، بدمن بسیار قهرشده  
 اما من هیچ گناه نداشتم. مادر  
 بدمن مراد دشنام دادند گفتند:  
 (( تو بسیار بیگانه وتنبلی هستی  
 هر چیزی را می شکستی ))

برادرم کلانم که در یوهنتون  
 میخوانده چند روز پیش بادستان  
 خود در خانه ما بود، برادرم بمن  
 گفت: (( خواهر جان برو کسی  
 چای بیا)) وقتی چای را ما  
 در آماده ساختن من بتوس  
 ظرف های چای را برداشتم  
 وه اتاق معمان بردم اما  
 همینکه میخواستم به داخل اتاق  
 بروم برادرم با عجله از اتاق  
 بیرون برآمد وباشتاب که داشت  
 متوجه نشد وبامن تصادم کرد.



تصاویر فوق رابه دقت ببینید بعد از بر اساس  
 آن یک قصه بنویسید و ما ارسال کنید، برای  
 بهترین قصه بر اساس قرعه جایزه داده میشود.

# کودکان



فرهاد هنوز بسیار کوچک است به تخنك علاقه زیاد دارد . هر نوع پرزه جات را جمع آوري مي كند و ساعت ها با آن مصروف بازي ميشود . پنهان از نظريه رومادريك خنطه مي از پرزه جات را جمع آوري كرده است . بسيار كودك با حوصله است و خوش دارد همبازي هاي زيادي داشته باشد . با يسهل طفلانه را بسيار خوش دارد . همچنان او را خواهر كوچكش بسيار بهرمان و دوست است



## برويزجان

بيننده كوچك تلوزيون كه موسيقي را بيشتر دوست دارد .

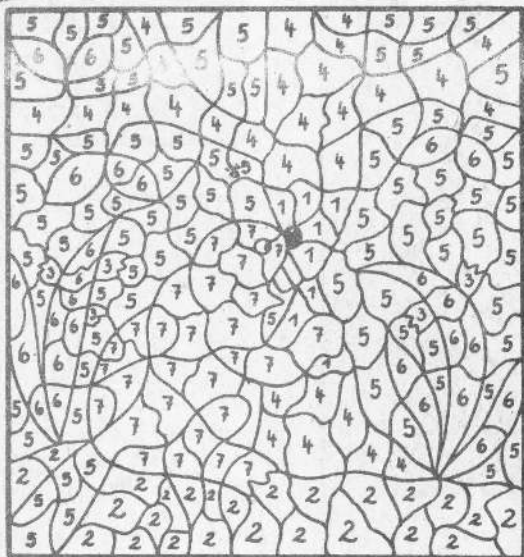


ازين لحاظ بايد با احتيا ط باشي ويلي وقتي كه درخانه برادر بزرگت بود تو نبايد ظرف هاي چاي را كه گران بود و زورت نميرسد مي بردي تو - بايد كارهاي را انجام دهی كه تواناي آنرا داري و زورت به آن بوسه هیچ طفل خورد کار هائي را نبايد انجام بدهد كه تواناي آنرا ندارد . از آن روزه بعد وقتي كاري را انجام ميدادم با دقت كار ميكردم و خوب فكري كردم كه آيا ميتوانم آنرا انجام بدهم يانه ، وقتي مطمئن مي شدم به كار شروع ميكردم حالا هيچ چيز از بيشم خراب نميشد و كسي بمن نميگويد كه تبديل و بكاره .

من ...

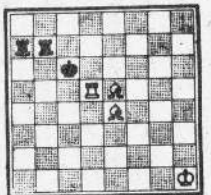
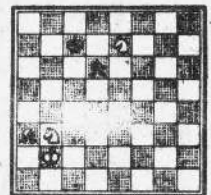
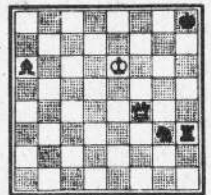
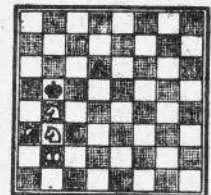
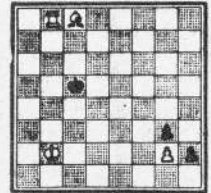
دروازه باشي واگر كسي آنرا بازم نكند تو بايد فكري كه شايد كسي دروازه را باز كند

شماره هاي ارقام را چنين رنگه اينزي ضايعه :



۱- زرد ، ۲- نارنجي ، ۳- سبز ، ۴- انصاري  
۵- آبي ، ۶- سبز و ۷- انصاري تيره

# شطرنج



انجام بازی را در نماه‌ای  
بالایی مطالعه کنید :  
بنویسید که در چند حرکت  
بازی و در چند نماه سفید به  
پسروزی نایل می‌آید . به برنده  
جایزه کتاب علمی شطرنج هدیه  
داده میشود .

# پژوهش‌های علمی

## جدول

### افقی :

- ۱- نوح راکه موسیقی کلاسیک - هوا باز
- ۲- نیلسون بزرگ آلمانی که نظریه مشهوری درباره منظومه شمسی نیز دارد - از سواد ساختمانی .
- ۳- خداوند (ج) - عددی پشتو - محبوب سانه - خلم نارسیده .
- ۴- از آلات موسیقی - از سر - پالهای جالب تلویزیونی - سالی که گذشت .
- ۵- کشور اتریشی که در آستانه آزادی قرار دارد - نام کنیزک شمال تلویزیونی جذاب برانهای .
- ۶- نوحی داستان - گروهی حد انصال دو خشکی .
- ۷- خوشحالی واکیزه گسی از نمایش دادنها .
- ۸- طاقچه بالا - دنبال
- ۹- هنر پیشه هندسی نقشه‌های منقش - اثری از شکسپیر .
- ۱۰- تیم - اندیشه وهراس دتوق وبارک .
- ۱۱- اثری از نویسنده امیکایی جان اشتاین بک - سوال

تلویزیونی فرانسوی که چند بار از تلویزیون به نشر رسیده است  
۱۲- کرشمه و تقلید - از هنر پیشه های مشهور سیمای فرانسه ، نیرنگ .

۱۳- هنر - از دل برآید !  
وقتی که پذیرفته نشود - کشودن گره و مخلوط کردن چیزی در آب .

۱۴- پایتختی در اروپا -  
سلسله بی در بین النهرین قدیم که آشور بانینجال از شاهان مشهورش بود ۱۵- اثری از ماکسم گورکی - از ولایات کشور .  
صودی :

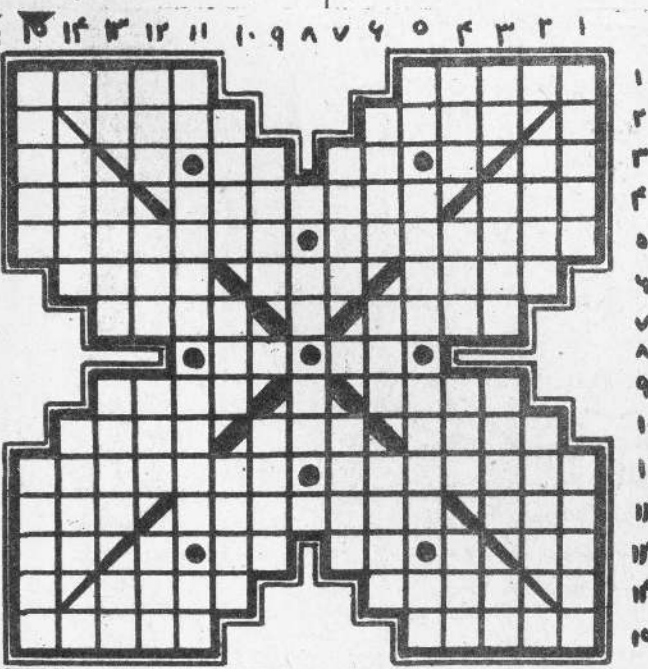
۱- از آرکسترهای از هم باشیده - باند بین المللی جنایات .

۲- تیز و برنده - گاهس بسته شود !

۳- سخن صبح - اندیشه وطن - اعتنا و ترس - فرودگاه بوسه اش خوانند !

۴- حرفیست - از حیوانات وحشی - جایزه و سزاوار - سا - ختمان .

۵- واحد پول جاپان  
اثریست از داستایوفسکی - نما - پیش با ساز و آواز - اکبر و صغرش را در آستان بجوید .



# حل کنید - چاپر بلبرید

- ۶- مراجعت - از وسایل حمل و نقل - پهلوانان -
- ۷- از آلات موسیقی - تبه و هیکل -
- ۸- سعی و کوشش - ضمیر -
- ۹- از وسایل تزیین - مناسک -
- ۱۰- مطالعه واحصائیه گیری مقدماتی - روستا و تفریق - دراز ترین شب سال -
- ۱۱- برابر که نیازمند نشانه ناترس باشد - لقب شاهان روسیه - نو و اسروزی پایانه روز -
- ۱۲- شمشه کمره عکاسی - خود داری - نام دو شخص از وسایل قلبه -
- ۱۳- ضم - از ستاره گان زیبای نپلهای هندی - پای اتومبیلها - نقش -
- ۱۴- سنگ سخت - بدو زشت -
- ۱۵- صورت نقاشی شده - شال سرشانه -

## پاسخ تست های شماره گذشته

اکنون جوابهای راگمانشخاب کرده اید بشمارید تا معلوم شود - اکثریت جوابها از کدام گروه است بحسب اینکه بیشتر جوابها از گروه ((الف)) یا ((ب)) یا ((ج)) و یا ((د)) باشد. شما به آن گروه تعلق دارید و می توانید نتیجه این تست را در زیر مطالعه کنید:

گروه الف: اعتماد به نفس شما ضعیف است و همین عامل اصلی فرار شما از قبول مسوولیت هاست. شما کمتر بخود انگاز دارید و در اغلب موارد چاره مشکلاتتان را از پدر و مادر یا بزرگتر هایتان و یاد و ستان تان میخواهید. اگر با تلقین و ترمیم بتوانید بر قدرت تصمیم گیری و اعتماد به نفس خود بیفزایید و شخصیت بیشتری از خود نشان دهید. بی تردید شانس برو -

پتان لبخند خواهد زد و موفقیت بیشتری بدست خواهید آورد. شما خوشبختانه امتیازات زیادی دارید و باید آنها را امتحان سازی تا به آرزوی تان برسید.

گروه ب: شما از انجمله خترانی هستید که وقتی چیزی را میخواهید برای بدست آوردنش خود را به آب و آتش می زنید و هیچ عامل جلو دار تان نیست البته یاد تان باشد که شما با این روحیه و روش خاص، در نظر دوستان و اطرافیان تان دختری صبور و بی پروا معرفی شده اید شاید فکر می کنید خواستن همیشه توانستن است ولی باید دید آیا همه خواستن ها واقعاً ارزش تلاش برای بدست آوردن را دارند؟ توصیه ما به شما اینست که منطقی تر باشید و قبل از هر تصمیم بیشتر فکر کنید در این صورت فقط به سراغ آن چیزهایی می روید که ارزشمند هستند.

گروه ج: شما دختری عاقل متعادل، پرتلاش و با هوش هستید و بیش از من خود از رسانی و خستگی فکری برخوردارید. بی مطالعه تصمیم

نمی گیرید و در عین حال فرصت های مناسب را با تردید های بیجا از دست نمیدید روحیه شما به گونه ایست که همه عوامل و صفات لازم را برای دستیابی به موفقیت در اختیار دارید به همین جهت شانس هم با شما است.

گروه د: شما کسی بیشتر از یک بشری که به حال خود اشک می ریزید و خود را یک قربانی تصور می کنید. چرا؟ آیا دلیل پاره می ناز - سایه های ظاهری؟ پایه خاطر عقده های روحی و شکست های عاطفی؟ اینزاد اید که مشکل شما هر چه باشد، غیر قابل حل نیست و کافی است که اتق دید و طرز جهان بینی خود را تغییر دهید تا از بد بینی و نومیدی به خوشبینی و امیدواری برسید. سعی کنید از خود بد را بپسندید و اندیشه های تلخ را دور بریزید همینقدر که زنده هستید و زنده گو می کنید شانس است که باید قدر آنرا بدانید. مسلم بدانید که ارزش نهادن به زندگی، شانس های دیگری را برایتان به همراه خواهد آورد.

## حل کننده گان

- همایون - شکیلا - کریمه - نورما
  - توریالی - فنی - وحیده - ناهید
  - حمید - شکیلا - شایبور - فواد
  - کمیشکا - جواد - مرضیه - رشاد
  - مسعود - زرمینه - جاوید
  - نظیفه - میرویس - مینا - سیف اله
  - شیر محمد - هوتکیار - سنجار - فیض
  - پلوشه - سحر - فتح محمد - مرضیه
  - فرزان - متین - کمال الدین - مهدی
  - طهور - سوسن - زویا - خاطر
  - رومان - لینا - سروش - لیسدا
  - فواد - ویدا - شایبور - لیلی
  - ساره - لیمه - مینه - ارمان - گاو
  - اسپارتک
- با ساس قره سوسن متین و محمد مهدی طهوری مستحق جایزه شناخته شدند.



عکس فوق مربوط کدام هنرمندان است، بمانند بپند.

# بررسی فال گونستریم



## متولدین ماه میزان :

خیالات بزرگی که ذهن شما را نباشته است . منبع الهام بسیاری آفرینش کارهای هنری است . لطفاً قلم بدست بگیرید و آنچه را میخواهید بنویسید میگویند هر انسان شاعر است و میتواند نویسنده شود . دوستان تان را گرمی بدارید و هر وقت صبا بشود بد عاجلان رجا . یان بشنید و تاده شمار کنید .

متولدین ماه حمل : زنده گی همپنطور است هر وقت که چشم ضعیف میشود عینک بگذارید و هرگاه پامی لنگ عصای بگیرید . شما دقت کنید که عصا کمک کننده حرکت در زنده گی تان باشد بهم نیست عصای تانرا از چه انتخاب میکنید مهم اینست که چطور باید زنده گی را پیش ببرید . مطالعه و آموزش را همیشه سازید و ورزش را ترک نکنید .

## متولدین ماه عقرب :

مهم اینست که برایتان مصرومیت ایجاد کنید . تنهایی کاری مادر رنج هاست . کارهای شریخی از شما انسان بزرگی می سازد . هر کاری را که انجام میدید پایان آنرا حدی بزنید . مسافری برایتان نامه میفرستد و آرامشی ذهن شوش شمارا فراموش کنید . (( روزی )) هر زنده گی جان را خداوند از زانی می کند .

## متولدین ماه ثور :

موسیقی بشنویید . موسیقی هم میتواند بیماری شمارا معالجه نماید . دست افتاده بی راه گرفته اید . رتنام هر خوشحال خواهید بود و از لذت معنوی همینگی برخوردار گشته اید . هر ماد روی در انتظار دارید که فرزند شان برای آنها عسای بیوی شود . فراموش نکنید که حق آنها را ادا کنید .

## متولدین ماه قوس :

از گوشه گیری بگریزید . هر انسان آنقدر زیاد نیست که سالهای دراز را دور از خوشی ها بگذراند . شمر های را که دوست دارید همیشه بخوانید چونکه برای شما آرامش می بخشد . به صحت خود توجه کنید سعی کنید در تید پلی آب و هوا خود را محافظت کنید .

## متولدین ماه جوزا :

شاید تصادفی نباشد که شما از تصادفات زنده گی جان بسلاست می برید . دعای خیر در حق شما زیاد است چرا که هر عمل نیک در قبال خود نیکی دارد . رنجی را که به خاطر انسان های مستمند می برید برجاست اما با آنها چه توانسته اید . این مهم است که چطور کسی راحتی یک فرد را کمک کنید .

## متولدین ماه جدی :

شایستگی بزرگی را دارید . برای شما عشق بزرگی در انتظار است آنرا درک کنید زنده گی تان را با آن رنگین سازید . متأهلین به زودی در قضا خانواد خود خوشی های خواهند داشت هر زستانی می گذرد و رنج هرگز دایمی نیست شما معایب زیادی را پشت سر گذاشته اید و اینک فصل آبی زنده گی تان فرارسیده .

## متولدین ماه سرطان :

خورد و گیری را کنار بگذارید و سعت نظر داشته باشید . زواند وزی کار شایسته نیست چه هیچکس زده های انداخته خود را تا پایان مصرف نتوانسته است بهتر است همانقدر بدست آورید که صورت دارید . بخل و کینه نشانه های بسیار بد برای یک انسان خوب است اگر آنرا از خود دور کنید عیب های تان پاک میشود .

## متولدین ماه دلو :

از ازدحام همیشه بوی صمیمیت می آید . هر کجایی که ازدحام است محبت انسانها را نشان میدهد . شما از تعالی به سوی ازدحام گرم مردمان بروید و به یاری هر کس برسید . پلی درست است که گفته اند انسان را شادی و فم است و این دو فرا راه هر کس میرسد .

## متولدین ماه اسد :

دوسال انتظار شما نتیجه خوبی میدهد . شما موفق میشوید در زنده گی تان انتخاب دقیق داشته باشید و شریک خوبی برای زنده گی تان برگزینید . مرد مداری تان را همه می ستایند اما توجه کنید نه به شوخی شور و نه به شرمی زیاد اعتماد را نگهدارید .

## متولدین ماه حوت :

آرزوی شما آرزوی همه است و آرزوی همگانی را خداوند زود تر آورده می سازد جنگ حتما پایان دارد . دقت کنید که محبت اجتماعی خویش را نسبت به اطرافیان خود بیشتر سازید حتی در احترام ساده بسیاری مردم مسن و نیازمندی که هر روز کارش می گذرد . بیوی برنی است که حتماً بهر نام خانه جوان شما باردنی است .

## متولدین ماه سنبله :

بسیاری ها سعی دارند از شما سوء استفاده نمایند . هشیاری برای استفاده موثر تر داشته های زنده گی شما را کمک می کند که دست و گریبان با مشکلات نشوید . پلی محبت شما به کسی که نیازمند آن است آب حیات است چرا که ریغ می کند .

# لکي فايڦ

## ۵۵۵



وقتي محفل خوشي تان د لکسي فايڦ باشد د ر تمام عمر  
خوش و خوشبخت ميا شيد .  
رستوران لکو فايڦ براي چاشت هر هره شعري آماده  
بند پيراي است . فراموش نکيد هر چاشت ساعت ۱ — ۰۲  
آد رس : شعر نومقابل مسجد جامع شير پور  
تيلفون ( ۳۰۴۱۰ )

۱۱۹

ACKU  
 مسلسل  
 Ds  
 350  
 22 ص

صنایع ملی  
 بزرگترین  
 بوھک ساخت وطن

لذو میل لکڑی شکر فیروز گاہ  
 لکڑی شکر فیروز گاہ

فروشگاہ

بزرگ افغان

بہ روزہ ازراعت  
 ۲۶۱۱  
 رستوران فروشگاہ ہمیشہ در خدمت شہریان است  
 غذای خوب، قیمت مناسب، وقت را تہا ہرزف کنید

**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**